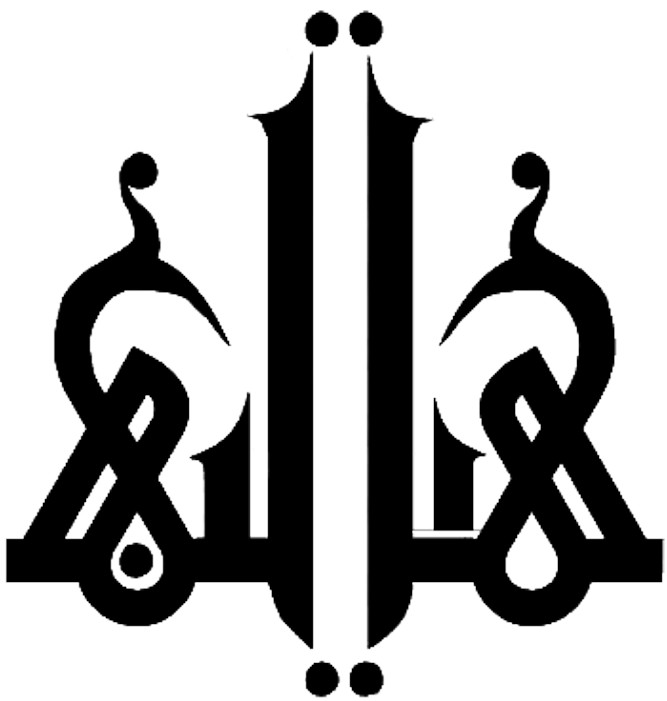


**هاتین (فصلنامه فرهنگی اجتماعی)**

**هاتین (فصلنامه فرهنگی اجتماعی)**
**سال اول – شماره اول – تابستان ۱۴۰۴**

**صاحب امتیاز:** موسسه فرهنگی تدبر درقرآن وسیره اهل بیت علیهم‌السلام
**مدیر مسئول:** حجت الاسلام والمسلمین مهدی مقامی
**سردبیر:** زهرا باقرزاده
**اعضای هیئت تحریریه:**
سوسن عرفانیان آسیایی
فاطمه غیوررزمگاه
فاطمه سادات هاشمی زو
سید بتول ضیا الدین
فائزه بکمرادی
سید محسن ساغروانیان
**ویراستار:** انسیه ملکیان و سوسن جاهدی
**مسؤول اجرایی:** زهرا باقرزاده
**طراح جلد:** حجت صاحب زمانی

**یادآوری:**

**۱. مجله‌ی هاتین در ویرایش آثار ارسالی آزاد است.**
**۲. نقل مطالب مجله‌ی هاتین با ذکر منبع بلامانع است.**
**۳. مجله‌ی هاتین از مقالات، نقدها و معرفی هایی که در حوزه‌ی تدبر در قرآن و سیره تالیف یا ترجمه شده باشد. استقبال می کنند.**

**آدرس: مشهد مقدس، خیابان امام خمینی رحمه‌الله، میدان ده دی، نبش رازی غربی ۸**
**همراه:** ۰۹۳۳۲۵۱۴۶۱۲ **ثابت:** ۳۸۵۸۰۲۲۲-۰۵۱ **وب‌گاه:** www.mftqs.ir

# فهرست مطالب


دلیل نام‌گذاری فصلنامه به "هاتین"..... ۴

سرمقاله..... ۵

جلوه‌های مقاومت در زندگی بانوان عاشورایی(فائزه بکمرادی)..... ۷

سابقهٔ لفظ شهید برای پیامبر اسلام ﷺ در منابع(سیدمحسن ساغروانیان)..... ۲۸

شیوه‌نامهٔ راهبرد مؤمنانه در زمان جنگ، با محوریت سورهٔ انفال(افروز اسلامی)..... ۵۰

بازخوانی تدبری آیات مالکیت و مَلِکیت الهی(فاطمه‌سادات‌هاشمی زو)..... ۶۶

واکاوی ویژگی رهبران در پرتو شاخصه‌های تربیتی سورهٔ مزمل(مریم بهبودی)..... ۹۳

گزارش عملکرد شورای علمی تدبر ترتیبی قرآن(مریم مهدوی)..... ۱۱۱

گزارش اولین پیش‌نشست علمی کنگرهٔ بین‌المللی سیرهٔ مادران اهل‌بیت ﷺ با محوریت حضرت نجمه‌خاتون ﷺ مادر گرامی امام رضا ؑ(فاطمه مهدی‌زاده)..... ۱۱۴

## دلیل نام‌گذاری فصلنامه به "هاتین"

در کتاب شریف اصول کافی جلد۲ صفحه ۴۱۵ روایت است که رسول خدا ﷺ در آخرین خطبه خود، در روزی که خداوند او را قبض روح کرد و به سوی خود برد، فرمود: «من دو میراث در میان شما باقی میگذارم که اگر به آنها پایبند باشید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و خاندانم، اهل‌بیتم. همانا خداوندی که دارای لطف است و به جزئیات آگاه است با من عهد بست که این دو از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر همچون این دو به من برسند، "کَهَاتَیْنِ" (و دو انگشت سبابه خود را به هم نزدیک کرد) و فرمود: نمیگویم مانند این دو، (و انگشت سبابه و وسطی را به هم نزدیک کرد) تا یکی بر دیگری برتری نیابد. پس به آنها تمسک جویید، تا لغزش نکنید و گمراه نشوید و بر آنها پیشی نگیرید، که اگر بر آنها پیشی گرفتید گمراه می شوید.

موسسه فرهنگی تدبر در قرآن و سیره که قریب به دو دهه از فعالیت با برکت آن می گذرد تصمیم دارد به توفیق الهی و با استفاده از ظرفیت اساتید و مربیان خود، خدمتی جدیدی را به جامعه تدبری و ایمانی ارائه دهد و آن خدمت انتشار فصلنامه است.

یکی از سوالاتی که در میان اعضای محترم هیئت تحریریه فصلنامه مطرح بود این بود که این فصلنامه با چه عنوانی در میان جامعه ایمانی منتشر شود؟ بعد از گفتگوها، به این نتیجه رسیدیم که با توجه به نوع فعالیت موسسه و اینکه قرآن و عترت همتای یکدیگرند، عنوان "هاتین" که برگرفته از حدیث شریف پیامبر اسلام است شاید بهترین عنوان باشد لذا عنوان این فصلنامه را "هاتین" نام نهادیم به امید آنکه در پرتو عنایات قرآن و عترت، همیشه با این دو یادگار ارزشمند رسول خدا همراه باشیم و وظایف خود را نسبت به آنها ادا نموده و در نهایت در کنار حوض کوثر از دست با کفایت امیرمومنان ﷺ سیراب شویم ان شاء الله.

## سرمقاله

حدیث ثقلین در منابع مختلف شیعه و اهل‌سنت با عبارت‌های گوناگون از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است. این حدیث در کتاب کافی، چنین نقل شده است:

﴿...إِنِّی تَارِکٌ فِیکمْ أَمْرَینِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: کِتَابَ اللّهِ عَزّ وَ جَلّ وَ أَهْلَ بَیتِی عِتْرَتِی. أَیُّهَا النّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلّغْتُ إِنّکُمْ سَتَرِدُونَ عَلَیّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُکُمْ عَمّا فَعَلْتُمْ فِی الثّقَلَیْنِ وَ الثّقَلَانِ کِتَابُ اللّهِ جَلّ ذِکْرُهُ وَ أَهْلُ بَیتِي فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِکُوا وَ لَاتُعَلّمُوهُمْ فَإِنّهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُم﴾[1]

«من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم که اگر آنها را دستاویز قرار دهید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم که اهل‌بیتم هستند. ای مردم بشنوید! من به شما رساندم که شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید. پس من از شما درباره رفتارتان با این دو یادگار ارزشمند سؤال خواهم کرد؛ یعنی کتاب خدا و اهل‌بیتم. بر ایشان پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و به ایشان چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند.»

همهٔ انبیا و اولیای الهی با یکدیگر هماهنگ‌اند؛ کتب آسمانی با یکدیگر و با قرآن کریم، که بر همهٔ آنها مهیمن است نیز هماهنگ‌اند. سرانجام آیات درونی همهٔ کتب تکوینی و تشریعی و اجزای درونی قرآن نیز در اوج همگونی با یکدیگرند و این هماهنگی در کلیهٔ سطوح، نتیجهٔ تدبیر خداوند لایزال است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مردم مسلمان با دین بیشتر آشنا شدند؛ در پرتو روشنگری‌های روحانیت، جویای آگاهی‌های دینی بیشتری شدند و با جنبه‌های اجتماعی اسلام روبه‌رو گردیدند. از این‌رو، علاقه‌مندی آنان برای آشنایی با دیگر جنبه‌های اسلام افزایش یافت.

در راستای این رسالت، تولد فصلنامه پیش رو رقم‌زدن فصلی جدید و

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۴۳- ۴۲

کاربـردی در صحنـهٔ پژوهش‌هـای قرآنـی و سـیرهٔ اهـل بیـت علیهم‌السلام بـا نـگاه تدبـری اسـت. امیـد آنکـه در آینـده بتوان این مسـیر تازه را با قوت سـپری کرد و به پشـتوانهٔ پژوهش‌هـای قرآنـی نظام‌سـاز و سـیرهٔ اهـل بیـت علیهم‌السلام، بـه اهـداف تمدنـی انقـلاب اسـلامی رسـید و ایـن امـر ممکـن نیسـت مگـر بـا رجـوع بـه قـرآن و مکتـب الهـی اهل‌بیـت علیهم‌السلام.

در پایـان شایسـته اسـت از همـهٔ کسـانی که در آغـاز و انجام ایـن فصلنامه تلاش و نقش‌آفرینـی کردنـد، صمیمانه سپاسـگزاری کنیم.

# جلوه‌های مقاومت در زندگی بانوان عاشورایی

فائزه بکمرادی[1]

**چکیده**

تاریخ ۱۴۰۰ سالهٔ اسلام گویای آن است که همواره زنان بزرگی در میان پیروان این دین وجود داشته‌اند که با عملکرد خود سبب حفظ و گسترش اسلام ناب محمدی شده‌اند. از آن جمله می‌توان به بانوانی اشاره کرد که در جریان حادثهٔ کربلا نقش‌آفرین شده و با مقاومت مثال‌زدنی خود نقش مؤثری در زنده‌نگه‌داشتن پیام عاشورا ایفا کردند. این بانوان با بصیرت و تقوا، با تربیت فرزندان مجاهد و متقی و اعتلای خانواده با حضور در کربلا در کنار همسر، فرزندان و برادرانشان به مقاومت در برابر مصائب پرداخته و سهم بسزایی در جاودانگی نهضت حسینی ایفا کردند.

حضور بانوان و همراهی با امام حسین علیه‌السلام و یارانش سبب شد تا در روزهای بعد از نهضت، مقاومتی که توسط این بانوان در جریان عاشورا رقم خورد، در سال‌ها و قرن‌های بعد به الگویی برای سایر زنان جهان تبدیل شود تا در برابر مصائب و شداید پیش‌آمده تسلیم نشده و اظهار ضعف را بر صبر و مقاومت ترجیح ندهند.

این پژوهش که با روش تاریخی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای انجام گرفته، حاکی از آن است که بعد از واقعهٔ کربلا، این بانوان عاشورایی هر کدام به فراخور شرایط زمانی به مقاومت در برابر دستگاه اموی پرداخته و گام مؤثری در جهت اشاعهٔ پیام اصلی قیام حسینی به جامعهٔ اسلامی برداشتند.

**واژگان کلیدی**: امام حسین علیه‌السلام، بانوان، مقاومت، عاشورا.

---

۱. کارشناسی ارشد تاریخ تشیع، دانشگاه فردوسی مشهد.

## مقدمه

با کمی تأمل در انقلاب‌ها و حرکات بزرگ تاریخی درمی‌یابیم که عنصر اصلی پیروزی آنان در برابر جبهه مقابل، مقاومت و پایداری در برابر دشمن است. نکته حائز اهمیت در این میان آن است که در بسیاری از انقلاب‌ها تنها مردان تاثیرگذار نیستند، بلکه زنان بزرگی، چه در میانهٔ میدان انقلاب و چه در پشت صحنهٔ آن، حاضرند که نمی‌توان نقش موثر آنان را انکار کرد؛ چراکه آنان با ایثار و مقاومت در راه هدف و عقیدهٔ خود تأثیری بزرگ و عمیق در انقلاب گذارده‌اند.

از جمله این حرکات مؤثر اجتماعی که گرچه به ظاهر قرن‌ها قبل به وقوع پیوسته ولی تا به امروز آثار و نتایج آن در زندگی بشریت مشاهده‌شدنی است، قیام عاشورای سال ۶۱ هجری است که به رهبری امام حسین علیه‌السلام به وقوع پیوست. در این قیام که به تعبیر استاد شهید مرتضی مطهری، یک «حماسه حسینی» است، زنان بسیاری مؤثر بودند که می‌توان این زنان را به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول: بانوانی که در سرزمین کربلا حاضر بوده و با حضور خود، چه قبل از قیام عاشورا و چه بعد از آن، سبب جاودانگی و ماندگاری آن شدند که از آن میان می‌توان به زینب کبری علیهاالسلام و ام کلثوم، خواهر ایشان و سکینه و رباب، دختر و همسر حسین‌بن علی علیه‌السلام اشاره کرد.

دسته دوم: زنانی که اگرچه در سال ۶۱ هجری در نینوا حاضر نبودند ولی تأثیر عملکردشان را در انتقال پیام عاشورا به وضوح می‌توان ملاحظه کرد. از جمله این افراد می‌توان به ام‌البنین، همسر حضرت علی علیه‌السلام و مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اشاره کرد.

دقت در منابع مربوط به واقعهٔ عاشورا و پژوهش‌های صورت‌گرفته در این زمینه گویای آن است که در آثار تحلیلی منتشرشده تا به امروز بیشتر به مسئلهٔ مقاومت و انتقال پیام حسینی توسط امام سجاد علیه‌السلام و حضرت زینب علیهاالسلام پرداخته شده و در مورد سایر افراد مؤثر در این جریان کمتر سخنی به میان آمده است؛ به ویژه از میان مسائل مطرح‌شده، کمتر به مسئلهٔ مقاومت بانوان عاشورایی که بعد از این واقعه در برابر تبلیغات مسموم امویان صورت گرفته، توجه شده است. بنابراین، در این پژوهش سعی بر آن است که به زندگی شاخص‌ترین این بانوان و جلوه‌های مقاومت در سیرهٔ ایشان پرداخته شود.

## ۱. ام‌البنین علیهاالسلام

پیشینه و نسب خانوادگی، شاخصهٔ مهمی در برقراری پیوندها و رابطه‌های میان افراد و خانواده‌هاست. در مورد ام‌البنین و ازدواج امیرمؤمنان با او توجه به این مسئله به وضوح دیده می‌شود؛ چنانکه در منابع آمده است چند سال پس از شهادت زهرای مرضیه علیهاالسلام، حضرت علی علیه‌السلام از برادرش عقیل که در نسب‌شناسی شهره بود، خواست تا از میان زنان، فردی را به او معرفی کند که از طایفه‌ای اصیل و شجاع باشد و فرمود: زنی را برایم در نظر بگیر که از برجستگان و شجاعان عرب باشد تا از او دارای فرزندانی دلاور و جنگاور شوم. عقیل پس از اندک تأملی، ام‌البنین (فاطمه) دختر حزام‌بن خالدبن ربیعه، از قبیله بنی کلاب را به آن حضرت پیشنهاد کرد و عرضه داشت: شجاع‌تر از پدران او در عرب نبوده است.[1] حضرت علی علیه‌السلام پیشنهاد برادر را پذیرفت و با فاطمه کلابیه ازدواج کرد.

۱. ابن‌عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابیطالب، ص۳۲۷.

## ۱-۱. خصائص مؤثر در شکل‌گیری روحیهٔ مقاومت و پایداری در ام‌البنین علیهاالسلام

۱. **وفاداری**: خصلتی ستودنی است که سبب ارزشمندی دارندهٔ آن می‌شود و اگر آنچه وفا به آن مربوط است، اسلام، امام معصوم و خاندان وحی باشند این صفت ارزشی آسمانی و الهی به خود می‌گیرد. ام‌البنین با توجه به پیشینهٔ خانوادگی‌اش این صفت را در نهادش داشت و با همسری علی علیه‌السلام و درک محضر آن حضرت، آن را در خود پرورش و به فرزندانش منتقل کرد، به طوری که امروز وفاداری ابوالفضل العباس پررنگ‌ترین خصلتی است که از او بر سر زبان محبان اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. این شاخصه در شکل‌گیری خصلت مقاومت در مادر و فرزند، موثر است.

۲. **ادب**: خصلت دیگری که در آن بانوی بزرگوار به چشم می‌خورد و همراهی و مؤانست با علی مرتضی علیه‌السلام سبب رشد و نهادینه‌شدن آن در ام‌البنین شد، ادب است. نقل‌های تاریخی بیانگر دقت آن بانو در برخورد با فرزندان زهرای مرضیه علیهاالسلام است که نشان از ادب بالای او دارد. او خود را خادم فرزندان فاطمه علیهاالسلام می‌دانست و این در رفتار آن بانوی بزرگوار و فرزندانش کاملاً نمودار است. همین که در برخی کتب مرتبط می‌خوانیم که عباس‌بن علی علیه‌السلام هیچ‌گاه امام حسین علیه‌السلام را برادر خطاب نکرد و از عبارت «سیدی یا اباعبدالله» استفاده می‌کرد، خود نمودی از همین ادب است که قطعاً تربیت مادری در انجام آن بسیار مؤثر بوده است. این شاخصه نیز سبب تقویت خصلت مقاومت در فرد دارندهٔ آن خواهد شد.

۳. **ولایت‌پذیری**: ازجمله خصائص دیگری که با دقت در عملکرد آن بانوی بزرگوار می‌توان به دست آورد، ولایت‌پذیری اوست. چگونگی رفتار

او با علی علیه‌السلام و فرزندان طاهرینش نشان می‌دهد که آن بانو علی علیه‌السلام را نه‌تنها به خاطر همسربودن، بلکه به خاطر حجت خدابودن تکریم می‌نمود و این خصلت را در فرزندانش نیز می‌پروراند که اگر نبود چنین تربیتی، این میزان اطاعت و ولایت‌پذیری و مقاومت در برابر طاغوت زمان را در فرزندان او در واقعهٔ کربلا شاهد نبودیم.

۴. **شجاعت و شهامت**: همان‌طور که گفته شد شاید مهم‌ترین علت انتخاب او به همسری حضرت علی علیه‌السلام همین خصلت است که خاندان او به آن شهره بودند. ام‌البنین علاوه بر انتقال این خصلت به فرزندانش، خود نیز در موقعیت‌های مختلف از آن استفاده می‌کرد؛ چنانکه در منابع داریم در شرایط خفقان عصر اموی، به‌ویژه بعد از قیام حسینی، به شدت تشدید شده بود، بدون هراس از دژخیمان حکومتی، در حالی که دست نوه اش عبیدالله فرزند ابوالفضل العباس را می‌گرفت، به بقیع رفته و در آنجا برای امام حسین علیه‌السلام و فرزندان و یاران او اقامه عزا می‌کرد.[1] به‌طور مسلم آن بانوی بزرگوار از این حرکت خود، چند هدف مد نظر داشت:

اول: اقامهٔ عزای حسینی و زنده‌نگه‌داشتن یاد و نام حضرت (کاری که در رأس برنامه امام سجاد علیه‌السلام در این مقطع زمانی قرار داشت).

دوم: بیان اتفاقات کربلا و مصائبی که بر خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شد. او با عزاداری و مرثیه‌سرایی حکیمانه و گریه‌های هدفمندش، مظلومیت خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به اطلاع همگان می‌رساند.

سوم: رسواکردن حاکمان ظالم اموی که سعی در وارونه‌جلوه‌دادن حماسهٔ حسینی داشتند و تا حد زیادی در این کار خود موفق شده بودند. ام‌البنین با

۱. اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص۸۵.

عـزاداری و نوحه‌سـرایی پـرده از ظلـم آنـان برداشـته و مـردم را بـا حقیقـت قیـام امـام حسـین علیه‌السلام و اهـداف او آشـنا می‌کـرد. ایـن کار آن بانـو در تحریک و تهییـج مردم به خون‌خواهـی شـهدای کربـلا بی‌تأثیـر نبـود؛ چراکـه شـدت ظلـم به‌حـدی بـود که هر انسـان آزاده و غیرتمنـدی را بـه عکس‌العمـل وا می‌داشـت و تاریـخ تـا آن زمـان ایـن میـزان خشـونت و بی‌رحمـی را در جنـگ دو گـروه مسـلمان گـزارش نکـرده اسـت.

۵. **حضـور در بقیـع**: گرچـه قبـر فرزندانش در بقیع نبود ولی او بـا حضورش در بقیـع کـه محـل دفـن بـزرگان صـدر اسـلام و از طرفـی محل عبـور و مـرور مردم بـود، ضمـن بیان موضع‌گیری‌هـا و ارادت صحابیان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسـبت به آن حضرت و اهـل بیتـش کـه چهره‌هـای مقبول در نـزد عامه مـردم بودند، موجـب اجتماع مردم در آن مـکان و یـادآوری سـتم‌های امویـان در حق ایـن خاندان جلیل القدر می‌شـد؛ همیـن امـر عامل مهمـی در بیداری مـردم بود.

۶. **شـاعر و ادیـب**: از دیگـر خصائـص آن بانو، تبحّر او در شـاعری اسـت؛ از آن جملـه در کتـب تاریخـی بـه مرثیه‌هـای او در رثـای فرزنـدان شـهیدش می‌تـوان اشـاره کـرد که ترجمـه‌اش چنین اسـت:

«ای زنـان مدینـه دیگـر مـرا ام‌البنیـن نخوانیـد که بـا این نام مرا به یاد شـیران بیشـه شـجاعت می‌اندازیـد. مـرا فرزندانـی بـود کـه بـه سـبب وجـود آنهـا مـرا مـادر پسـرها می‌گفتنـد ولـی اکنـون صبـح کـردم کـه دیگـر بـرای مـن فرزندانی نیسـت. چهـار باز شـکاری داشـتم کـه آنهـا را آماج تیـر قـرار داده با قطع‌کردن رگ گردنشـان کشـتند. دشـمنان بـا نیزه‌هـای خـود بـدن پـاک آنهـا را قطعه‌قطعـه کردنـد. هـر چهـار پسـرم بـا بـدن چـاک چـاک بـر روی خـاک گـرم کربـلا افتادنـد. کاش می‌دانسـتم آیـا چنیـن اسـت کـه دسـت عبـاس را از بـدن جدا کردنـد؟!»[1]

۱. قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۲۸۰.

چنانکه ملاحظه می‌شود در شرایطی که خفقان در اوج بوده و دشمنان تمام تلاش خود را در پررنگ‌کردن روایت خود از قیام حسین‌بن علی علیه‌السلام و هدف او در جامعه دارند، مرثیه ام‌البنین علیهاالسلام یکی از راه‌های غیرمستقیمی بود که می‌توانست تأثیر عمیقی بر افزایش درک اجتماعی از هدف واقعی امام علیه‌السلام داشته باشد و سبب می‌شد افراد غایب در واقعهٔ کربلا نیز به روایت صحیحی از نهضت حسینی دست یابند.

در یک نگاه کلی می‌توان گفت: آن بانوی بزرگوار برخلاف شرایط حساس زمان، از تبیین نهضت حسینی دست برنداشت. از طرفی با حضور در اجتماع و عزاداری برای فرزندانش که حق طبیعی یک مادر در چنین شرایطی است و از طرف دیگر با بیان اشعاری با مضامین خاص مبنی بر مظلومیت امام حسین علیه‌السلام و یارانش به مقاومت در برابر ظلم و قساوت حاکم زمان و دروغ‌پردازی‌های احتمالی پرداخت.

## ۲. رباب

او دختر امرؤالقیس‌بن اوس‌بن جابربن کعب‌بن حکیم کلبی است و مادرش هند الهنود دختر ربیع‌بن مسعود است. خانوادهٔ او را از اشراف و بزرگان عرب دانسته‌اند.

### ۲-۱. شخصیت رباب

شواهد تاریخی بیانگر آن است که رباب، بانویی فرهیخته، عالمه و فاضله بود؛ چنانکه ابن عساکر در «تاریخ مدینه دمشق» می‌گوید: «کانت اجمل النساء و اعقلهنّ»[1]؛ «او زیباترین و عاقل‌ترین زنان بود.» همچنی صفدی در «الوافی

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق،

بالوفیات» در مورد آن بانو می‌گوید: «کانت الرباب من افضل نساء اجملهنّ و خیارهنّ»[1]؛ «رباب از بافضیلت‌ترین و بهترین زنان بوده است.»

علاوه بر خصوصیاتی که در منابع ذکر شده، دقت در عملکرد او در روز عاشورا نیز ما را به این توصیفات در مورد او می‌رساند. همین که در روز عاشورا برخلاف ازدست‌دادن فرزند شیرخوارش هیچ ضجه و بی‌تابی از او گزارش نشده، نشان‌دهندهٔ اوج عقل و بصیرت در آن بانوست که نمی‌خواهد امام علیه‌السلام در آن شرایط با گریه و بی‌تابی رباب دچار سختی مضاعف شود.

### ۲-۲. ازدواج رباب با امام حسین علیه‌السلام

در مورد ازدواج او با امام حسین علیه‌السلام ابن عساکر در «تاریخ مدینه دمشق» معتقد است این ازدواج به درخواست حضرت علی علیه‌السلام و در زمان حکومت عمر اتفاق افتاده است؛ ولی بعضی مورخان علاقهٔ پدر رباب (امرؤالقیس) به امام علیه‌السلام را علت این ازدواج می‌دانند و معتقدند او همزمان دو دختر دیگر خود را برای علی علیه‌السلام و حسن علیه‌السلام تزویج کرد.[2]

آن‌طور که در منابع ذکر شده، حاصل این ازدواج دختری به نام سکینه و پسری به نام عبدالله است که در کربلا در آغوش امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند.

### ۲-۳. رابطه با امام

مقام هر کس را با توجه به اظهار نظر بزرگان در مورد او بهتر می‌توان درک کرد، به خصوص که آن بزرگ از معصومین علیهم‌السلام باشد. آنچه در منابع در رابطه با نظر امام در مورد رباب خبر می‌دهد بیانگر علاقهٔ وافر حضرتش به

---

۱. صفدی، الوافی بالوفیات،

۲. اصفهانی، مقاتل الطالبین، ج۱۶، ص۱۴۰ ؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج۲، ص۱۹۵.

اوست؛ تا آنجا که اشعاری به نقل از امام حسین ﷺ در مورد رباب نقل شده است که استاد مطهری آن را در کتاب خود ذکر کرده و آن را نشانهٔ محبت امام به او و دخترش سکینه می‌دانند.

«من خانه‌ای را که رباب و سکینه در آن هستند دوست می‌دارم؛ من این دو را دوست دارم و هر دم می‌خواهم هر چه دارم را نثار ایشان کنم.»[1]

باید توجه داشت این تعابیر از معصوم صادر شده، پس خالی از هرگونه غلو است و می‌توان اوج اتصال روحی آن حضرت با رباب را نتیجه گرفت. همچنین بیانگر عظمت روحی و اوج مقام معنوی آن بانوی والامقام است. دقت در منابع نشان می‌دهد این علاقه دوطرفه بوده و آنچه از رباب بعد از واقعهٔ کربلا در منابع ذکرشده، تأییدی بر این نظر است. از آن جمله:

* خواستگاری بزرگان از او بعد از واقعهٔ کربلا و عدم قبول او با این خطاب که: «بعد از رسول الله هرگز پدر شوهری نمی‌گیرم.»[2]

* سرودن اشعاری در رثای امام حسین ﷺ که معرفت و بصیرت او به مقام امام را به خوبی نشان می‌دهد. آن بانوی بزرگوار در جمع اسرای کربلا بود و به شام رفت. گزارش‌ها حاکی از آن است که آن بانوی جلیله در مجلس ابن زیاد زمانی که سر مقدس امام را وارد مجلس کردند، برخاسته و سر را بوسید و اشعاری با این مضمون بیان کرد: «وای حسین! من حسین را از یاد نخواهم برد؛ دشمنان نیزه‌ها بر بدن او زدند دشمنان با وی نیرنگ کردند و جنازه‌اش را روی زمین گذاشتند؛ پس از او باران زمین کربلا را سیراب نکند.»[3]

۱. ابن جوزی، تذکره الخواص، ص۲۳۸؛ اصفهانی، الاغانی، ج۱۶، ص۱۴۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج۲، ص۴۱۷.

۲. ابن جوزی، تذکره الخواص، ص۲۳۸.

۳. ابن جوزی، تذکره الخواص، ص۲۳۳-۲۳۴.

چنانکه ملاحظه می‌شود او نیز از ابزار شعر برای بیان مظلومیت امام حسین علیه‌السلام و قساوت دشمنان او بهره برد و این‌گونه گامی در جهت اشاعهٔ پیام صحیح عاشورا برداشت. مرحوم آیتی معتقد است رباب با این حرکت خود که در ظاهر مرثیه‌سرایی بود، باب تحریف را بر دشمن بست.[1]

پس از آن هم که به مدینه بازگشت، در مدت یک سال بعد از حماسهٔ حسینی که زنده بود، دست از مرثیه‌سرایی و عزاداری برای سیدالشهدا برنداشت. در نقل‌های معتبر و متعدد داریم که در این یک سال زیر سایه نرفت.[2] این حرکت او نیز جلوه‌ای دیگر از مقاومت در برابر اختناق حکام زمان در جهت اشاعهٔ روایت صحیح از نهضت حسینی بود.

گزارش‌ها گویای آن است که آن بانو پس از بازگشت از شام تنها یک سال زنده بود. در یک نگاه تحلیلی می‌توان نتیجه گرفت که علت اصلی عزاداری خاص او برای امام حسین علیه‌السلام جدای از علاقه به امام حسین علیه‌السلام، به جهت روشنگری و رساندن پیام عاشورا به گوش همگان بود و این‌گونه در برابر گزارش‌های جعلی که ماشین تبلیغی حکومت به شدت در مورد نهضت حسینی رواج می‌داد، مقاومت و ایستادگی کرد. بعضی نقل‌ها حاکی از ماندن او بر قبر سیدالشهدا علیه‌السلام دارد[3] که عدهٔ زیادی آن را رد می‌کنند. توجه امام سجاد علیه‌السلام و زینب کبری علیهاالسلام به افراد خاندانشان این امر را بعید می‌نماید.

---

۱. آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص۱۲۶.

۲. ابن جوزی، تذکره الخواص، ص۲۳۳-۲۳۴.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۴، ص۸۸.

### ۳. فاطمه بنت الحسین علیهاالسلام

او دختر امام حسین علیه‌السلام و از مادری به نام ام اسحاق دختر طلحه‌بن عبیدالله متولد شد. ام اسحاق، ابتدا همسر امام حسن مجتبی علیه‌السلام بود؛ امام حسن علیه‌السلام در هنگام شهادت ضمن برشمردن شایستگی‌های ام اسحاق برای برادرش، از ایشان خواست تا پس از وی با او ازدواج کند. بنابراین قول تولد فاطمه که حاصل این ازدواج بود، در سال ۵۱ هجری یا اندکی بعد از آن اتفاق افتاد و در این صورت سن او در واقعهٔ کربلا حدود نُه یا ده سال بوده است. فاطمه از زنان دانشمند ادیب و از راویان حدیث به شمار می‌رود.[۱] از لحاظ شخصیت معنوی نیز فاطمه علیهاالسلام را از زنان فاضله، عفیفه و عابده به شمار آورده‌اند: ﴿کانت فاطمة بنت الحسین علیهاالسلام تقوم اللیل و تصوم بالنهار.﴾[۲]

### ۳-۱. مقاومت در سیرهٔ فاطمه بنت الحسین علیهاالسلام

یکی از مهم‌ترین رویدادهای زندگی هر یک از بانوان حاضر در کربلا، چگونگی حضور آنان در آن سرزمین و نقشی است که در این واقعه ایفا نموده‌اند.منابع در مورد فاطمه بنت الحسین علیهاالسلام گویای آن است که او همراه همسرش و با کاروان حسینی از مدینه به مکه و از آنجا عازم کربلا شد. در برخی منابع فاطمه بنت الحسین علیهاالسلام حامی ودایع امامت معرفی شده است. در روایتی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که «امام حسین علیه‌السلام در عصر عاشورا و به هنگام وداع، دختر خود فاطمه را فراخواند و نوشته‌ای دربسته و وصیت‌نامه آشکارا به او سپرد. سپس فاطمه آن کتاب را به علی‌بن حسین علیه‌السلام داد و به خدا قسم پس

۱. عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۹، ص۳۵۱.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج۲، ص۲۶ ؛ نیشابوری، روضه الوعظین، ج۱، ص۴۹۴.

از آن، آن کتاب به ما رسید. در آن کتاب آنچه فرزندان آدم از هنگامی که خدا آدم را خلق کرد تا هنگامی که دنیا نابود شود، به آن نیاز دارند، هست. به خدا سوگند حتی دیهٔ خراش در آن است.»[1]

در زمینهٔ وقایع پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام آنچه از فاطمه علیهاالسلام نقل شده و به‌جا مانده، روایتی از غارت خیمه‌هاست. وی نقل می‌کند هنگامی که سپاه عمر سعد جهت غارت به خیمه هجوم آوردند یکی از آنان درحالی‌که اشک می‌ریخت، خلخالی را که به عنوان زینت در پایم بود، به زور بیرون کشید و به غارت برد؛ گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چگونه نگریم که وسایل زینتی دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به غارت می‌برم؟! گفتم: پس این کار را نکن. گفت: اگر من غارت نکنم، دیگران آن را به غارت می‌برند.»[2]

شواهد تاریخی گویای حضور فاطمه علیهاالسلام در میان اسرای کربلاست؛ چنانکه آمده است او در زمان ورود اسرا به کوفه و پس از خطبه زینب کبری علیهاالسلام به سخن ایستاد و خطاب به کوفیان سخنانی را ایراد کرد. از جمله سخنان او این است: «...گواهی می‌دهم که فرزندانش را در کنار فرات تشنه سر بریدند بدون اینکه خونی ریخته باشند یا کسی خونی از آنها طلب داشته باشد... وای بر شما آیا می‌دانید چه دستی شما را علیه ما شوراند؟...دل‌های شما به قساوت گراییده و هرگز هدایت نمی‌شوید. در این هنگام صداها به گریه بلند شد و گفتند: کافی است که دل‌هایمان را آتش زدی و درونمان را شعله‌ور کردی.»[3]

علاوه‌بر این، در منابع دست اول، نظیر «تاریخ طبری» و «انساب الاشراف»

---

۱. کلینی، الکافی، ج۱، ص۳۰۴.

۲. شیخ صدوق، الامالی، ص۱۶۴و۱۶۵.

۳. طبرسی، الاحتجاج، ص۲۷و۲۸ ؛ سیدبن طاووس، اللهوف علی قتل الطفوف، ص۸۸.

بلاذری آمده است که در مجلس یزید مرد شامی تقاضا کرد تا فاطمه علیها السلام را به او ببخشد، ولی واکنش تند زینب کبری علیها السلام و امام سجاد علیه السلام مانع از قبول این تقاضا توسط یزید شد.[1]

سرانجام این بانوی بزرگوار و تأثیرگذار در سال ۱۱۰ یا ۱۱۷ هجری در مدینه وفات کرد و در بقیع دفن شد.[2]

### ۴. سکینه بنت الحسین علیها السلام

بیشتر منابع نام او را «آمنه» ذکر کرده و نوشته‌اند که مادرش رباب لقب سکینه را برایش برگزید.[3]

مادر سکینه، رباب دختر امرؤ القیس‌بن عدی‌بن اوس بود که یکسال بعد از واقعهٔ کربلا درگذشت. در مورد نقش او در کربلا و در کاروان اسرا این‌گونه در تاریخ نقل شده است: «سکینه به همراه سایر اسیران به شام رفت و در پاسخ به کسانی که پرسیدند تاکنون اسیرانی چنین ارجمند ندیده بودیم شما کیستید؟ گفت: ما اسیران آل محمدیم.»[4]

#### ۴-۱. همسرگزینی سکینه علیها السلام جلوه‌ای از مقاومت او

پس از رویداد کربلا تا زمان ازدواج سکینه دربارهٔ وی آگاهی در دست نداریم. یکی از چالش‌های موجود در زندگی سکینه مسئلهٔ ازدواج‌های متعدد اوست که برای او در منابع تا هفت همسر ذکر کرده‌اند

---

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج۲، ص۲۱۷، طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۴۶۱.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۵، ص۱۹۵ ؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج۷، ص۱۰۷.

۳. اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص۹۴؛ ابن عساکر، تراجم النساء، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۴. نیشابوری، روضه الوعظین، ج۱، ص۱۹.

که غیر از اولین نفر بقیه از دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند. دقت در منابع نشان می‌دهد بعضی از آنها تنها در حد خواستگار بوده و تنها خواهان ازدواج با او بودند ولی این خواستگاری به ازدواج منجر نشده است. این افراد عبارت‌اند از:

۱. عبدالله‌بن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب، او اولین نفر از لیست همسران سکینه است که گویا به تعبیر امروزی سکینه نامزد او شده بود ولی این مسئله با وقوع حادثهٔ عاشورا به ازدواج منجر نشد و عبدالله که نوجوان بود در این واقعه در رکاب عمو به شهادت رسید.

۲. مصعب‌بن زبیر، دومین نفر است و مدت‌ها خواهان ازدواج با سکینه بود ولی مهریهٔ سنگینی که سکینه مطالبه کرده بود، مانع از تحقق این ازدواج می‌شد و تا زمانی که مصعب به حکومت عراق رسید، توان پرداخت آن را نداشت. این مهریه را هزار هزار درهم و برخی ۵۰۰ هزار درهم و به همین مقدار هدیه نوشته‌اند.

شاید زیبایی سکینه که در آن زمان در اوایل جوانی به سر می‌برد، علت اصلی پافشاری مصعب زبیری بر این ازدواج بوده است. سکینه خود در این مورد می‌گوید: «با مصعب ازدواج کردم در حالی که زیباتر از آتش در شب سرد و تاریک بودم.»[1]

دقت در شرایط زمانی که سکینه علیهاالسلام در آن می‌زیست گویای آن است که ازدواج با مصعب به جهت اهداف خاصی صورت گرفته باشد که از آن جمله می‌توان کمک مالی به علویان و نزدیکان آن بانو با مطالبهٔ مهریه سنگین را اشاره کرد. اما قطعاً این تنها هدف او از قبول ازدواج با مصعب نبود.

۱. اصفهانی، مقاتل الطالبین، ج۱۶، ص ۱۵۰.

۳. عبدالملک مروان، خلیفهٔ وقت، خواستگار بعدی سکینه بود که با توجه به اختلاف و دشمنی مروانیان و زبیریان، خواستگاری او و رد سکینه را می‌توان پذیرفت؛ زیرا در یکی از روایت‌ها آمده است که سکینه پس از خواستگاری عبدالملک گفت: پس از او (مصعب) با قاتل او ازدواج نمی‌کنم.[۱] پس عبدالملک نه از همسران او که از خواستگاران سکینه بود.

۴. اصبغ‌بن عبدالعزیزبن مروان، فرد بعدی است که از خواستگاران سکینه به شمار می‌آید و سکینه از او مهریهٔ بیست هزار درهمی مطالبه کرده بود. آمده است که عبدالملک با شنیدن این موضوع خشمگین شد و گفت: اصل و نسب ما آنچنان شریف و برجسته است که برای ایجاد خویشاوندی با دیگران به گذاردن کابین هنگفت نیاز نداشته باشیم. او اصبغ را میان حکومت بر مصر و ازدواج با سکینه مخیر کرد و این‌گونه اصبغ از ازدواج با سکینه منصرف شد.[۲]

۵. ابراهیم‌بن عبدالرحمن‌بن عوف، که گفته‌اند پس از مصعب از او خواستگاری کرد. سکینه گفت: آیا کودنی و نادانی تو بدان اندازه رسیده که از دختر حسین علیه‌السلام خواستگاری می‌کنی؟! و ابراهیم از خواسته‌اش منصرف شد.[۳]

سکینه با گفتن جمله‌ای که نشان تفاخر به نسب عالی و شریفش بود، ابراهیم را راند؛ زیرا او به بی‌کفایتی ابراهیم برای وصلت با دختر حسین علیه‌السلام و خویشاوندی با بنی‌هاشم آگاه بود. او می‌خواست به دیگران بفهماند که در حسب و نسب هم رتبه‌اش نیستند حتی اگر فرزند صحابی پیامبر باشند.

۶. عبدالله‌بن عثمان‌بن عبدالله‌بن حکیم‌بن حزام‌بن خویلد، همسر بعدی

---

۱. اصفهانی، مقاتل الطالبین، ج۱۹، ص۱۲۸.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج۲، ص۴۱۶.

۳. اصفهانی، مقاتل الطالبین، ج۱۶، ص۱۵۲ - ۱۵۴.

سکینه است. او نیز از افراد سرشناس و شاخص در جامعهٔ اسلام آن زمان بود. از زندگی سکینه با عبدالله تنها یک روایت در دست است. بنابر این روایت سکینه در زمان همسری با او به والی مدینه شکایت کرد که بدون اجازهٔ همسر اول خویش با فرد دیگری ازدواج کرده است. این روایت نیز نشان‌دهندهٔ آگاهی سکینه از حقوق زن در ازدواج و تلاش برای حفظ حرمت خاندان خود و بیان آن در نماز جمعه است که محل اجتماع هفتگی مسلمین به حساب می‌آمده است.[1]

علاوه بر آن، با توجه به اینکه این جریان در حدود بیست سال بعد از واقعهٔ عاشورا اتفاق افتاده، می‌توان هدف سکینه علیها السلام از این شکایت را یک نمایش تبلیغاتی برای معرفی خود و جایگاهش به عنوان دختری از خاندان حسین‌بن علی علیهما السلام دانست تا اذهان عمومی همچنان حسین‌بن علی علیه السلام و به‌تبع آن اتفاقاتی را که برای او رخ داده بود، در خاطر خود حفظ کنند. به نوعی آن بانو با چنین اقداماتی به مقاومت در برابر تبلیغات دشمن می‌پرداخت.

۷. زیدبن عمروبن عثمان‌بن عفان، در بسیاری منابع از او به عنوان آخرین همسر سکینه نام برده شده است. ابوالفرج اصفهانی روایت‌هایی درباره برخی از رویدادهای زندگی سکینه و زیدبن عمرو آورده که نشان‌دهندهٔ نوع برخورد او با زید و شروط ویژه‌ای است که سکینه برای ازدواج با او در ارتباط با سایر زنان یا کنیزانش قرار داده بود. همچنین بر اساس این روایت‌ها سکینه شرط کرده بود که زید وی را در رفت‌وآمدهایش آزاد بگذارد و اجازهٔ دخل و تصرف در اموالش را به او بدهد. درنهایت این ازدواج با مرگ عمربن عثمان به پایان رسید.[2]

چنانکه ملاحظه می‌شود سکینه تنها به ازدواج تعدادی از این خواستگاران

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۲۹، ص۳۷۴ و ۳۷۵.

۲. اصفهانی، مقاتل الطالبین، ج۱۹، ص۱۵۵-۱۵۷.

درآمد نه همهٔ آنها؛ این ازدواج‌ها که عمومش با دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام انجام شد، در جهت کمک به جریان شیعه و استفاده از موقعیت اجتماعی همسران خود به منظور یادآوری جایگاه فراموش شدهٔ خاندان خویش برای مردمان خفتهٔ آن زمان بوده است؛ مردمانی که به شدت تحت تأثیر خفقان دورهٔ اموی قرار داشتند. بنابراین، سکینه س با این اقدام خود به مقابله و مقاومت در برابر فضای حاکم بر جامعه پرداخت.

### ۴-۲. جلوه‌های مقاومت در شعر و شاعری سکینه علیهاالسلام

سکینه علیهاالسلام با شاعران مشهور معاصر خود مرتبط بود و روایت‌های بسیاری دربارهٔ دیدار این شاعران با سکینه به ثبت رسیده است؛ در همهٔ این اخبار وی در مقام منتقد ادبی ظاهر شده است. زنی ادیب و دانشمند و شعرشناس و نکته‌سنج که شعر شاعران را جسورانه و بی‌پرده به نقد می‌کشید و از خرده‌گرفتن به شاعران بزرگی چون جریر و فرزدق ابایی نداشت. آنها خود به دیدارش می‌شتافتند تا به عنوان داوری با انصاف و خردمند و نکته‌بین میانشان داوری کند.

شاید یکی از علل اصلی بر پایی چنین مراسمی توسط سکینه علیهاالسلام استفاده از این فرصت جهت مقاومت و انتقال درست هدف پدر گرامیش از قیام در کربلا و یادآوری مقام و سرنوشت او در اذهان عامهٔ مردم باشد. در این میان روایت‌هایی نیز درباره ارتباط او با آوازه‌خوانان در دست است که به دلیل ذکرنشدن چنین گزارش‌هایی از ناحیهٔ دیگر راویان، بیشتر آنها مردود است. همچنین، به دلیل اینکه در هیچ‌یک از منابع، سخنی از مخالفت امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام با اقدامات او دیده نمی‌شود، نمی‌توانند پذیرفتنی باشند. مجالس ادبی و دیدار شاعران با او در منزلش خالی از هرگونه بی‌اعتنایی یا مخالفت با احکام شرعی بوده است. او حتی مستقیم با شاعران گفتگو نمی‌کرد و از پس

پـرده بـا فرسـتادن کنیـزی کـه خـود آمـوزش داده بـود، نظراتـش را ابـلاغ می‌کـرد. شـاعران زمـان بـه درسـتی نظـرات و توانایـی او در شـناخت دقایق شـعر آگاه بودند؛ از ایـن‌رو،گاه بـرای داوری بـه حضـورش می‌شـتافتند و بـه رأی و نظـرش اعتـراض نمی‌کردنـد.[1]

### ۴-۳. وفات سکینه علیها السلام جلوه‌ای دیگر از مقاومت او

او در پنجم ربیع الاول سـال ۱۱۷ هجری و در زمان خلافت هشـام‌بن عبدالملک از دنیا رفت.

آورده‌انـد کـه چـون سـکینه فـوت کـرد، خالدبـن عبدالله‌بـن حارث‌بـن حکـم، والـی مدینـه گفـت: منتظـر باشـید تـا بـر او نمـاز بخوانـم و از شـهر خـارج شـد و تـا ظهـر یـا شـب بازنگشـت؛ مـردم ترسـیدند جسـد فاسـد شـود از ایـن رو مقـداری عـود بـه سـی دینـار خریدنـد و اطـراف جنـازه‌اش برافروختند.[2] بـه طـور یقینی علت بـه تعویق‌انداختـن دفـن سـکینه از سـوی خالدبـن عبدالله‌بـن حـارث، والـی مدینـه مخالفت‌هـای سـکینه بـا او و مقاومت او در برابر تبلیغات مسـموم امویان بوده اسـت. ایـن مسـئله همچنیـن نشـانگر تأثیرگـذاری سـکینه در اجتمـاع زمانـش و مخالفـت با سیاسـت‌های حـکام زمـان بـود طـوری که به عمد مراسـم نمـاز تدفینش را بـه تعویق انداخـت تـا بدیـن وسـیله حتی بعـد از مـرگ از او انتقام بگیـرد. مورخـان محل دفن او را در مدینـه دانسـته‌اند.[3]

بـا نگاهـی بـه شـدت انحـراف موجـود در جامعـه درمی‌یابیـم کـه هـدف امـام

۱. شـاهرودی، ابراهیمـی زاد جویمـی، «جسـتاری در شـخصیت ادبـی و اجتماعی سـکینه بنت الحسـین علیها السلام»، تاریـخ تمدن اسـلامی، سـال چهـل و پنجـم(۱۳۹۱)، شـماره دوم، ص ۵۹-۶۴.

۲. ابن سعد، طبقات الکبری، ج۸، ص۴۷۵.

۳. ابن عساکر، تراجم النساء، ص۱۶۹.

حسین علیه‌السلام که اصلاح امت و بازگرداندن آن به سنت نبوی و برملاکردن فساد حکومت بنی‌امیه بود، جز با قیامی خونین و سرمایه‌گذاری کلان، عملی نمی‌شد. از این‌رو، امام باید برخلا کشته‌شدن، به نحوی این پیام خود را به گوش مردم در طول تاریخ برساند. رسیدن به این هدف با ادامهٔ نهضت بعد از شهادت حضرتش میسر می‌شد و امام با آگاهی از این نکته اهل بیت خود را به کربلا برد. پس باید اقدامات بانوان حرم حسینی را مکمل قیام آن حضرت دانست؛ چراکه آنان هر کدام به فراخور شرایط زمان خود و در حرکتی آگاهانه اجازه ندادند جنایت‌های بنی‌امیه پنهان بماند و نهضت حسینی را زنده نگه داشتند. نگاهی به عملکرد ایشان گویای آن است که آن بزرگواران با مقاومتی مثال‌زدنی در آن شرایط سخت رسالت عظیم و تاریخی خود را با موفقیت به انجام رساندند.

## فهرست منابع


۱. آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، تهران: مکتبه الصدوق، بی‌تا.

۲. ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۹۶۵م.

۳. ابن جوزی، تذکره الخواص، بیروت: موسسه اهل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۱ق.

۴. عسقلانی، احمدبن علی‌بن حجر، تهذیب التهذیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۲ش.

۵. ابن عساکر، علی‌بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۶م.

۶. ..... ، تراجم النساء، به‌کوشش سکینه الشهابی، بی‌جا: بی‌تا.

۷. ابن طاووس، رضی الدین، اللهوف علی قتل الطفوف، ترجمه احمد فهری، تهران: انتشارات جهان، بی‌تا.

۸. ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابیطالب، بیروت دارالمکتبه الحیاه، بی‌تا.

۹. ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی‌تا.

۱۰. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، شرح احمد سقر. ایران: منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۳ش.

۱۱. .....، الاغانی، قاهره، الهیئة المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۲، ۱۹۹۳م.

۱۲. بلاذری، احمدبن یحیی، انساب الاشراف، دارالفکر، بیروت: ۱۴۱۷ق.

۱۳. شاهرودی، محمدرضا، ابراهیمی‌زاد جویمی، رقیه، «جستاری در شخصیت ادبی و اجتماعی سکینه بنت الحسین علیهاالسلام»، تاریخ تمدن اسلامی، سال چهل و پنجم (۱۳۹۱)، شماره دوم، ص۴۷-۶۹.

۱۴. شبر، جواد، ادب الطف، بیروت: موسسه علمی للمطبوعات، بی‌تا.
۱۵. شیخ صدوق، الامالی، به کوشش فضل الله طباطبایی، قم: مطبعه الحکمه، ۱۳۷۳ش.
۱۶. شیخ مفید، محمد، الارشاد، به کوشش موسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم: موسسه آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۳ق.
۱۷. صفدی، خلیل‌بن ایبک، الوافی بالوفیات، به کوشش بیرتند راتکه، تیسبادان: دارالنشر، فرانتز اشتاینر، ۱۹۷۹م.
۱۸. طبرسی، ابومنصور، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری، بی‌جا: اسوه، ۱۴۱۳ ق.
۱۹. طبری، محمدبن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۱م.
۲۰. نیشابوری، محمدبن حسن‌بن فتال، روضه الوعظین، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۳۸۶ش.
۲۱. قمی، عباس، منتهی الامال، تعریب نادر التقی، لبنان: الدار الاسلامیه، ۱۹۹۴م.
۲۲. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.

# سابقهٔ لفظ شهید برای پیامبر اسلام ﷺ در منابع

**سیدمحسن ساغروانیان**[1]

**چکیده**

از جمله مواردی که منابع تاریخی و حدیثی و روایی شیعه و اهل سنت و تاحدودی نوشته‌های مربوط به قرآن و برخی تفاسیر، به طور شفاف به آن اشاره داشته‌اند، به‌کاربردن لفظ شهید برای پیامبر ﷺ است. گفتنی است طبق آیاتی از قرآن، مقام پیامبری بالاتر از آن است که بخواهیم شهادت برای پیامبر ﷺ را فضیلت به شمار آوریم. با توجه به سابقهٔ به‌کاررفتن لفظ شهید و شهادت برای رسول خدا ﷺ، بهتر دیده شد تا با استناد به منابع متقدم که در زمینه‌های گوناگون نگاشته شده‌اند، این نکته به خوبی روشن شود. خوشبختانه نوشته‌هایی که از گزند حوادث روزگار سالم مانده و به دست ما رسیده است، برای اثبات این موضوع کفایت می‌کند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که وجه مشترک لفظ شهید ارتباط مستقیمی با غزوهٔ خیبر دارد؛ به‌طوری که تقریباً در اکثر متون کهن و حتی انعکاس آن در برخی اشعار نشان از شهرت درخور توجه آن دارد. لازم به ذکر است بازتاب شهادت پیامبر ﷺ در کتب متقدم به اندازه‌ای متواتر است و راویان در طبقات مختلف روایی آن را گزارش کرده‌اند که برای افراد منصف جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نخواهد گذاشت.

**واژگان کلیدی**: پیامبر ﷺ، منابع، شهید، خیبر، مسمومیت.

---

۱. کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی.

**مقدمه**

یکی از موضوعاتی که امروزه برای برخی سؤال‌برانگیز شده و حتی بعضی از روی نداشتن اطلاع و آگاهی آن را انکار می‌کنند، به‌کاربردن لفظ «شهادت» برای پیامبر اسلام ﷺ است.

از قرن نخست هجری قمری، مسلمانان به مغازی و سیرهٔ رسول خدا ﷺ توجه ویژه‌ای داشته و آن را حفظ کرده‌اند. بدین دلیل بسیاری از کتب، ازجمله کتب روایی و حدیثی و نیز سایر نوشته‌ها دربارهٔ قرآن، به سیرهٔ پیامبر ﷺ پرداخته‌اند و همیشه ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ میان نوشته‌هایی پیرامون این موضوعات وجود دارد. به لحاظ اعتبار، هر راوی سعی داشته کلام و سخن خود را به استناد به شخص قبلی سینه‌به‌سینه منتقل کند.

مسئلهٔ شهادت پیامبر ﷺ سابقه‌ای طولانی داشته و مربوط به چند سال یا چند دههٔ اخیر نیست. به علت اهمیت قدمت و سابقه، در نوشتهٔ حاضر تاریخ فوت نویسنده یا نگارش کتاب‌ها در نوشته‌های گوناگون اعم از تاریخی، حدیثی، ادبی و...، ملاک ترتیب قرار گرفته‌اند. به‌علاوه، توضیح کوتاهی دربارهٔ برخی کتب نیز داده شده است.

## ۱. بررسی سابقهٔ لفظ شهید برای پیامبر اسلام ﷺ در منابع

لازم به ذکر است طبق آیهٔ ۶۹ سورهٔ نساء[۱] خداوند در قرآن یادآور شده است انبیاء مقامشان از شهداء بالاتر است پس نباید شهادت را فضیلتی برای پیامبران بدانیم.

۱. ﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقا.﴾

سؤالی که مطرح می‌شود این است که طبق اسناد تاریخی، حدیثی، روایی و سایر کتب کلامی و ادبی و تفسیری، سم خیبر تا چه اندازه‌ای در شهادت پیامبر ﷺ نقش داشته است؟

## ۱-۱. سیرت رسول الله ﷺ ابن اسحاق (م۱۵۱ق)، ترجمهٔ قاضی ابرقوه

از مشهورترین سیره‌های پیامبر ﷺ، سیرهٔ ابن اسحاق است. سال ولادت او را حدود ۸۱ هجری و وفات او را حدود ۱۵۰ تا ۱۵۱ نوشته‌اند. این منبع به طور جدی به سیره و مغازی پیامبر ﷺ پرداخته و بسیاری به آن استناد کرده‌اند. هرچند متن کامل این سیره امروزه موجود نیست اما ترجمهٔ فارسی آن مربوط به ششم هجری قمری خوشبختانه باقی مانده است.

ابن اسحاق پس از بیان وقایع غزوهٔ خیبر روایت مشهور گوسفند مسموم را بیان کرده و مطلب را این گونه آورده است:

«چون پیغمبر ﷺ از کار خیبر فارغ شده بود و با اهل آن جایگاه مصالحت نموده بود، دختر حارث، زن سلام‌بن مشکم که حکایت مقتل پدر و شوهر وی از پیش رفت، بزغاله‌ای زهرآلود بکرد و به خدمت پیغمبر ﷺ آورد و پرسید که: سیّد ﷺ از عضوها کدام عضو دوست‌تر می‌دارد از گوسفند و آن عضو بیشتر زهرآلود بکرده بود. پس آن بزغاله پیش سیّد ﷺ بنهاد و سیّد ﷺ دست مبارک دراز کرد و لقمه‌ای از آن بگرفت و بدهان نهاد و بخایید، لکن فرو نبرد و بیرون آورد و بینداخت و گفت: "إنّ هذا العظم لیخبرنی أنّه مسموم." گفت: این استخوان بزغاله مرا خبر می‌دهد که این بزغاله زهرآلود است. و چون سیّد ﷺ لقمه‌ای از آن برداشت و باز دهان نهاد، و آن وقت بشربن البراءبن معرور حاضر بود و وی نیز از آن لقمه‌ای برگرفت و باز دهان نهاد و تا آن وقت که سیّد ﷺ خبر باز داده بود، وی آن لقمه فرو برده بود. و بعد از ان سیّد ﷺ بفرمود تا آن زن را حاضر کردند

و او را گفت: چرا چنین کردی؟ پس آن زن اعتراف کرد و گفت: یا محمّد، تو را معلوم است که اصحاب تو پدر و شوهرم به قتل آوردند و نیز می‌دانی که چه بلاها بر قوم ما رسیده است از شما، و با خود گفتم که: این بزغاله زهرآلود کنم و به پیش محمّد فرستم، اگر وی پیغمبر به‌حق است، حق تعالی خود وی را نگاه دارد و او را بیاگاهاند تا از وی نخورد، و اگر نه پیغمبر خدای است و این دعوی که می‌کند باطل است نداند و بخورد و هلاک شود، و مردم از دست وی باز رهند. پس آن زن، چون این چنین بگفت، سیّد ﷺ او را معاف فرمود و هیچ به وی نگفت. و بشربن البراء در حال، چون آن لقمه خورده بود، در افتاد و جان بداد و شهید گشت، و سیّد ﷺ از آن لقمه هیچ رنجی نرسید، لکن هر سال هم در آن مدت رنجی از آن لقمه بر تن مبارک وی پیدا شدی، تا هم در آن رنجوری از دنیا مفارقت کرد. و خواهر بشربن البراء به عیادت پیغمبر ﷺ رفته بود، و بشر از کبار صحابه بود، پس سیّد ﷺ چون او را بدید، گفت: ﴿یا أمّ بشر إنّ هذا الأوان وجدت [فیه] انقطاع أبهری من الأکلة [الّتی] أکلت مع أخیك بخیبر.﴾ گفت: ای خواهر بشر، این ساعت وقت آن رسید که رگ پشت من گسیخته گردد از آن لقمه زهرآلود که با برادر تو خوردم در خیبر. و چون سیّد ﷺ این سخن بگفته بود، اثر آن لقمه زهرآلود که در آن وقت خورده بود، بر وی ظاهر شد و از رنج آن هلاک شد و درجه شهادت با درجه نبوت جمع شد وی را صلوات الله علیه.»[1]

چنانچه گذشت در این کتاب لفظ شهادت را با جریان مسموم‌شدن رسول خدا ﷺ در خیبر آورده است.

۱. ابن اسحاق، سیرت رسول الله، ص ۸۳۴-۸۳۲.

### ۱-۲. المغازی واقدی (م ۲۰۷ق)

بدون شک مفصل‌ترین و کامل‌ترین کتاب در زمینهٔ جنگ‌های پیامبرﷺ نوشتهٔ محمدبن عمر واقدی است. وی در اوایل قرن سوم هجری سال ۲۰۷ وفات کرد و خوشبختانه اثر ارزشمند او از حوادث روزگار سالم باقی ماند و امروزه چندین‌بار چاپ و به فارسی نیز ترجمه شده است. واقدی به طور کامل ماجرای گوسفند مسموم را بیان کرده و در پایان بدین صورت آن را به اتمام رسانده است:

«مادر بشر بن براء می‌گفت: در مرضی که منجر به مرگ پیامبر ﷺ شد، به دیدنش رفتم. رسول خدا ﷺ تب شدیدی داشت، دستش را گرفتم و گفتم: چنین تب شدیدی در هیچ‌کس ندیده‌ام. پیامبر ﷺ فرمود: همان‌طور که پاداش ما دوبرابر است، بلا و سختی ما هم دوچندان است. مردم می‌پندارند که من گرفتار ذات الجنب شده‌ام و حال آنکه چنین نیست و خداوند آن بیماری را بر من مسلط نکرده است، و این ریشخندی شیطانی است. این اثر لقمه‌ای است که من و پسرت خوردیم، از آن روز بیماری در من ریشه دوانده است تاکنون که پاره‌شدن رگ قلبم نزدیک شده است. بنابراین رسول خدا از دنیا رفت، درحالی‌که شهید بود.»[1]

این نویسنده نیز ماجرای مسمومیت رسول خداﷺ و در نهایت لفظ شهید را دربارهٔ پیامبرﷺ به کار برده است.

### ۱-۳. السیرة النبویة ابن هشام (م ۲۱۸ق)

سیرهٔ ابن هشام ازجمله کتاب‌هایی است که گزارش‌های تاریخی مربوط به زندگانی حضرت محمدﷺ را گردآوری کرده است. به دلیل اینکه متن کامل آن در دست است، اهمیت ویژه‌ای دارد و از آن جهت که متن کامل عربی سیرهٔ

۱. واقدی، المغازی، ج۲، ص۶۷۹.

ابـن اسـحاق موجـود نیسـت، اهمیت آن دوچندان شـده اسـت. گفته شـده ابن هشـام اسـراییلیات و اشـعار زیـادی را از سـیرهٔ ابن اسـحاق حذف کرده و کتـاب وی به نام «سـیره ابن هشـام» مشـهور شـده اسـت. نویسـنده در این کتاب به ماجرای سـم خیبر اشـاره کرده است.[1]

### ۱-۴. طبقات الکبری ابن سعد (م۲۳۰ق)

ازجملـه کتـب مفصلـی که به سـیره و جنگ‌های پیامبر ﷺ و اصحـاب و تابعان پرداخته و به نوعی کتاب شـرح حال دسـت اول محسـوب می‌شـود، کتاب «طبقات ابن سـعد» (۲۳۰-۱۶۸ق) اسـت. هشـت روایت با اسـناد مختلف دربارهٔ مسـمومیت و شـهادت پیامبـر ﷺ آمـده اسـت که برای نمونـه یک مورد بیان می‌شـود.

«از ابـن عبـاس نقـل می‌کننـد چـون پیامبـر ﷺ خیبـر را گشـود و آرام گرفـت، زینـب دختـر حـارث بـرادر مرحـب کـه همسـر سـلّام‌بن مشـکم بـود پرسـید: کجـای گوسـپند را محمد دوسـت‌تر می‌دارد؟ گفتند: سردسـت و شـانه را. بزی را که داشـت، کشـت و بریـان کـرد و زهـر مهلکـی را بـدان آمیخـت، و بـا یهودیـان مشـورت کرده بـود و جملگـی گفتـه بودنـد همـان زهـر را بـه کار ببـرد، و سردسـت‌ها و شـانه‌هایش را بیشـتر بـه زهـر آلـود و چـون پیامبـر ﷺ علـت نشسـتن او را پرسـیدف وی گفت: ای ابـو القاسـم، هدیـه‌ای از بهـر شـما آورده‌ام. پیامبـر ﷺ فرمـود: تـا آن را از وی گرفتـه مقابـل ایشـان نهادنـد. اصحـاب آن حضـرت نیـز حاضـر بودنـد و گروهـی از ایشـان، از آن جملـه بشـربن بـراء بـن معـرور ماندنـد و پیامبـر ﷺ فرمـود: بنشـینید و شـام بخوریـد؛ و رسـول خـدا ﷺ از سردسـت و شـانه لقمـه‌ای برگرفـت و بشـربن بـراء هـم لقمـه‌ای برداشـت. چـون رسـول خـدا لقمهٔ خـود را فرو برد، بشـربن بـراء هم

۱. حمیری، السیره النبویه، ج۲، ص۳۳۸-۳۳۷.

لقمهٔ خود را فرو داد و پیامبر ﷺ گفت: دست بدارید و نخورید که این شانه و سردست می‌گوید که مسموم است. بشر گفت: سوگند به کسی که تو را گرامی داشته است، من هم این مطلب را از همان لحظه که لقمه را در دهان گذاردم متوجه شدم و تنها چیزی که نگذاشت لقمه را بیرون اندازم این بود که غذا را بر شما ناگوار نکنم و چون دیدم شما لقمهٔ خود را فرو دادید، دیگر در قبال جان شما جان خودم مسئله‌ای نبود و حال آنکه امیدوار بودم شما لقمه را فرو ندهید. گویند، بشر هنوز از جای خود تکان نخورده، رنگش همچون رنگ عبا کبود شد و یک سال بیمار بود و درگذشت...، و تکه‌ای از آن گوشت را برای سگی انداختند که خورد و در جای مرد.

پیامبر ﷺ زینب دختر حارث را به حضور خواسته فرمود: چه چیزی تو را بدین کار واداشت؟ گفت: بر سر قوم من چه آوردی؟ پدرم را و عمومی‌م را و همسرم را کشتی، گفتم اگر پیامبر باشی که خود سردست و شانه به تو خبر خواهد داد. و هم گفته‌اند که زینب گفت: اگر هم پادشاه باشی از تو خلاص می‌شویم... پیامبر ﷺ هم از پشت گردن خود خون گرفت، و ابو هند با تیغ و شاخ از ایشان خون گرفت. پیامبر ﷺ اصحابی را که از آن خورده بودند فرمود تا از وسط سر خود خون گرفتند. و پیامبر ﷺ پس از آن سه سال زنده ماند و چون بیماری ارتحال آن حضرت شروع شد، می‌گفت: از همان لقمه‌ای که در خیبر خوردم همواره در خود احساس ناراحتی می‌کردم تا آنکه رگ پشتم را قطع کرد؛ بدین‌گونه پیامبر ﷺ با شهادت رحلت فرمود.»[1]

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۲، ص۱۵۶-۱۵۵.

### ۱-۵. انساب الاشراف بلاذری (م۲۷۹ق)

یکی از آثار پرحجم و مهم قرن سوم هجری قمری، کتاب ارزشمند «انساب الاشراف» است که پیرامون شهادت پیامبر ﷺ مطلبی دارد و بسیار حائز اهمیت است. بلاذری نخست اشاره به گزارش بستر بیماری پیامبر ﷺ دارد.[۱]

هنگام دفن رسول خدا ﷺ بلاذری گزارش کرده است: «در قبر رسول خدا ﷺ علی‌بن ابی طالب، فضل و اسامه داخل شدند؛ گفتند مردی از انصار که به اوخولی می‌گفتند: گفت من داخل قبور همهٔ شهدا شده‌ام و رسول خدا ﷺ افضل شهیدان است، با آنها داخل قبر شد.»[۲]

از این جمله کاملا مشخص است که رسول الله را مانند سایر رزمنده‌ها شهید در جنگ می‌دانستند، هرچند پیامبر ﷺ در بستر بیماری وفات کرد.

### ۱-۶. بصائر الدرجات صفار قمی (م۲۹۰ق)

از قدیمی‌ترین منابع حدیثی شیعه این اثر است که خوشبختانه از گزند حوادث سالم مانده و بسیاری به او استناد کرده‌اند. نویسندهٔ آن، محمدبن حسن‌بن فروخ صفار، مشهور به صفار قمی است. وی را از اصحاب امام حسن عسکری ؑ می‌دانند. این کتاب حاوی ۱۸۸۱حدیث است. در این کتاب آمده ابوبصیر اسدی از امام صادق ؑنقل کرده است: «روز خیبر گوشت به سخن درآمد گفت: رسول خدا مسموم هستم. پس پیامبر ﷺ در هنگام وفات فرمود: امروز درون مرا آن لقمه‌ای که در خیبر خوردم پاره‌پاره کرد و هیچ پیامبر و وصی‌ای نیست مگر اینکه شهید می‌شود.»[۳]

---

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج۱، ص۵۴۹.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج۱، ص۵۷۷.

۳. صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۵۰۳.

### ۱-۷. تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک) محمدبن جریربن طبری (م۳۱۰ق)

بدون شک مشهورترین کتاب تاریخی که از قرون نخستین اسلامی و تا زمان حال از آن سخن گفته شده و از معتبرترین نوشته‌های تاریخی محسوب می‌شود، کتاب مشهور «تاریخ طبری» است. جریان مسمومیت خیبر را مانند دیگر منابعی که گذشت آورده و در پایان لفظ شهید را برای پیامبرﷺ به کار برده است. لازم به ذکر است سلسله سند ارائه شده در این کتاب با دیگر کتب تاریخی متفاوت است.[۱]

### ۱-۸. التنبیه و الاشراف علی‌بن حسین مسعودی (م۳۴۶ق)

از دیگر تاریخ‌نویسان متقدم اسلامی، مسعودی است که کتاب‌های زیادی در زمینهٔ تاریخ به نگارش درآورده و در کتاب «التنبیه و الاشراف» همان گزارش رسول خداﷺ را دربستر بیماری بیان کرده است و می‌گوید: «مسلمانان رسول الله را شهید می‌دانند و نبوت و شهادت را از طرف خداوند کرامتی می‌شناسند که به ایشان داده شده است.» مسعودی می‌گوید: «قاسم‌بن سلام در کتاب غریب الحدیث ذکر کرده است: پیامبرﷺ فرموده بود: تأثیر لقمهٔ خیبر هرسال عود می‌کرد و اکنون ابهرم را قطع کرد. ابوعبید در توضیح آن می‌گوید: ابهر رگی است در داخل پشت که قلب به آن پیوسته است و چون قطع شود حیات نمی‌ماند.»[۲]

### ۱-۹. المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری (م۴۰۵ق)

یکی از مشهورترین کتب حدیثی اهل سنت «المستدرک» حاکم نیشابوری

---

۱. طبری، تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، ج۳، ص۱۶.

۲. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص۲۲۴.

است که سالیان متمادی از منابع مهم استنادی محسوب می‌شود. دربارهٔ شهادت پیامبر ﷺ عبارت «در بستر بیماری» را به کار می‌برد که در سایر کتب تاریخی، روایی، ادبی و... نیز آمده است و از لفظ «شهید» برای ایشان یاد کرده و توضیحی کوتاه نیز ارائه داده است.[1]

### ۱-۱۰. دلائل النبوه بیهقی (م۴۳۰ق)

از کتاب‌های مهمی که سلسلهٔ اسناد بسیاری را دربارهٔ شهادت پیامبر ﷺ در طبقات مختلف روایی بیان کرده است، کتاب «دلائل النبوه» بیهقی است. در این کتاب برای این مورد سیزده روایت گزارش شده است. از میان روایات گوناگون نمونه‌ای ذکر می‌شود که سند محکمی نیز دارد و با سایر روایات و منابع تاریخی سازگار است.

جابربن عبدالله انصاری گزارش کرده است: «رسول خدا ﷺ حجامت کرد و تا پس از سه سال زنده بود و هنگام فوت فرمود: اکنون از آن لقمه‌ای که در خیبر خوردم رگ پشتم پاره شده است. رسول خدا ﷺ با شهادت وفات کرد.»[2]

### ۱-۱۱. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی قاضی عیاض اندلسی (م۵۴۴ق)

از جمله قاضیان مشهور در تاریخ اسلام، قاضی عیاض اندلسی است. وی در کتاب خود از ابن اسحاق همان روایت مشهور را نقل کرده است و در ادامه سخنی مهم از ابن سحنون آورده است که اجماع اهل حدیث بر این است که پیامبر ﷺ به‌وسیلهٔ سم یهودیه درگذشته است.»[3]

---

۱. بیهقی، دلائل النبوه، ج۳، ص۶۰.

۲. بیهقی، دلائل النبوه، ج۴، ص۲۶۴.

۳. اندلسی، الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج۱، ص۶۱۰-۶۰۷.

### ۱-۱۲. مجمع البیان فی تفسیرالقرآن طبرسی (م۵۴۸ق)

از مشهورترین تفاسیر شیعه که طبرسی آن را نگارش کرده و حاوی مطالب مهم و به‌خصوص تاریخی است، تفسیر «مجمع البیان» وی است. او در این اثر گران‌قدر خود به موضوع شهادت پیامبرﷺ توسط زن یهودی اشاره می‌کند.[۱]

### ۱-۱۳. مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب (م۵۸۸ق)

ابن شهرآشوب مازندرانی نیز به این مطلب اشاره دارد و دربارهٔ شهادت پیامبرﷺ همان گزارش مشهور و سخن پیامبرﷺ را در بستر بیماری نقل کرده است.[۲] در ادامه نیز اشاره دارد که سه سال یا چهارسال بعد از غزوهٔ خیبر سم اثر خود را گذاشت و با اشعاری از شعرا که انعکاس اصل این ماجرا را دارد، مطلب را به پایان رسانده است. یک مورد از این اشعار به عنوان نمونه می‌آید.

ابن حماد سروده است:

«مردم از او هر معجزه و کار خیره‌کننده‌ای دیدند، چه آنها که به چشم نظاره کردند و چه آنها که شنیدند.

همانند داستان آن سردستی که آن زن به زهر آلود تا وی آن را بخورد. ولی کتف به زبان آمد همگان نیز سخن آن را فهمیدند.»[۳]

---

۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، ج۹، ص۲۰۴.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج۱، ص۹۲.

۳. همان.

### ۱-۱۴. الکامل فی التاریخ ابن اثیر(م ۶۳۰ق)

تاریخ‌نویس مشهور قرن هفتم هجری قمری که یکی از پرحجم‌ترین و مهم‌ترین منابع تاریخ را نگاشته، ابن اثیر است. وی نیز در اثر مهم خود به واقعهٔ خیبر و مسموم‌شدن پیامبر ﷺ پرداخته و ایشان را شهید خطاب کرده است.[۱]

## ۲. بررسی وجود سم در گوشت در منابع

چنانچه گذشت یکی از موارد که در کتب اشاره شده بود، ذراع (سردست) و کتف (شانه) بود که اکثر متون ذکر کرده بودند. این قسمت را زن یهودیه بیشتر آغشته به سم کرده بود؛ ازاین‌رو با نگاهی به برخی روایات دربارهٔ علاقهٔ انبیا برای همین مورد نکته مهمی را می‌رساند.

لازم به ذکر است در برخی کتب به طور خاص از لفظ شهید یا شهادت برای رسول خدا ﷺ استفاده نشده است، اما اثر سم خیبر و مسمومیت از آن را دلیل اصلی معرفی کرده‌اند برای مثال نمونه‌هایی ذکر می‌شود.

خلیل‌بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵ق) نویسندهٔ کتاب لغت مشهور «العین» هنگامی که برای باب الهاء و الراء می‌خواهد مثالی بزند و توضیحی ارئه دهد، از حدیث مشهور رسول خدا ﷺ استفاده می‌کند.[۲] لازم به ذکر است سایر متون لغت نیز این‌گونه عمل کرده‌اند.

دارمی (م۲۵۵ق) در کتاب «سنن» خودش همان گزارش مشهور سم خیبر را ذکر کرده و در پایان همان سخن پیامبر ﷺ را در بستر بیان کرده است.[۳]

بخاری (م ۲۵۶ق) صاحب یکی از صحاح مشهور اهل سنت بلکه معتبرترین

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۲۲۲-۲۲۱.

۲. فراهیدی، العین، ج۴، ص۴۸. «ما زالت أكلة خيبر تعاودني فهذا أوان قطعت أبهري»

۳. ص ۱۱۵-۱۱۴.

این کتب نیز در کتاب حدیثی معروف خود «الصحیح» گزارش کرده است: «ای عایشه پیوسته از طعامی که در خیبر خوردم در اثر سم آن حس می‌کنم رگ پشتم در حال قطع‌شدن است.»[1]

لازم به ذکر است برخی سخنرانان، خطیبان و حتی نویسندگان از روی این گزارش و بدون تحقیق و تتبع در سایر کتب تاریخی و حدیثی، فکر کرده‌اند تنها عایشه راوی سم خیبر بوده است؛ اما در منابعی که خوشبختانه باقی‌مانده و وجود دارد، حدود ۲۵ نفر راوی به غیر از عایشه نیز این جریان را نقل کرده‌اند.

البته به این مسئله به علت طولانی‌نشدن بسنده می‌شود و ان‌شاءالله در تحقیقی جداگانه انواع گزارش‌ها و روایات از متون کهن پیرامون این موضوع خواهد آمد. صحت این روایات با بهره‌گیری از سایر علوم حدیثی اثبات می‌شود.

ابن قتیبه دینوری (م۲۷۶ق) در کتاب «تأویل مشکل القرآن»[2] در ادامه نیز توضیح داده است: «ابهر رگی است که به قلب متصل است و قطع‌شدن آن یعنی مرگ صاحبش.» همچنین ابن قتیبه در دو اثر دیگرش، «تأویل مختلف الحدیث»[3] و کتاب «الشعر والشعراء» خودش سخن مشهور پیامبرﷺ را نیز دارد.[4]

برقی (م ۲۸۰یا ۲۷۴ق) در کتاب خود از مسمومیت پیامبرﷺ به‌وسیلهٔ گوسفند بریان زن یهودی نیز گزارش‌هایی نقل کرده است.[5]

کلینی(م ۳۲۸یا۳۲۹ق) در «کافی» از امام صادقؑ گزارش کرده است: «زن

---

۱. ج۶، ص۹.

۲. ص۱۰۰.

۳. ص ۱۶۹.

۴. ج۱، ص۲۶۳.

۵. المحاسن، ج۲، ص ۴۷۰.

یهودی پیامبر را مسموم کرد در شانه گوسفند، رسول خدا ﷺ گوشت ماهیچه و سردست را دوست داشت و گوشت ران را دوست نمی‌داشت؛ زیرا این قسمت به محل بول حیوان نزدیک است.»[1]

لازم به ذکر است برخی کتب مانند «بصائر الدرجات» روایت فوق را با اضافاتی تا وفات رسول خدا ﷺ ادامه داده‌اند.[2]

ابن انباری (م ۳۲۸ق) ادیب مشهور قرن سوم و چهارم هجری در کتاب «الزاهر فی معانی کلمات الناس» حدیث مشهور رسول خدا ﷺ در بستر بیماری را آورده است.[3]

ابن عبدربه (م ۳۲۸ق) در کتاب ادبی‌تاریخی خود «العقد الفرید» گزارش پیامبر ﷺ را در زمان بیماری نقل کرده است.[4]

طبرانی (م ۳۶۰ق) دراثر پرحجم «معجم الکبیر» خود از ابن عباس گزارش رسول خدا ﷺ در بستر بیماری را ذکر کرده است.[5]

شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) در کتاب کلامی خویش «الاعتقادات» مطلب را این‌گونه گزارش کرده است: «اعتقاد ما بر این است که پیامبر ﷺ در غزوه خیبر مسموم شد و اثر سم پیوسته به او برگشت می‌کرد تا ایشان درگذشت.»[6]

مرزوقی اصفهانی (م ۴۲۱ق) درکتاب «الازمنه و الامکنه» که در واقع مربوط

۱. ج۶، ص۳۱۵.
۲. صفار قمی، ص۵۰۳.
۳. ص ۲۸۵.
۴. ج۷، ص۳۰۵.
۵. ج۱۱، ص۲۰۴.
۶. ص۹۷.

به نجوم است، این حدیث مشهور رسول اللهﷺ را در بستر بیماری آورده است.[1]

ابن جوزی (م ۵۹۷ق) در کتاب تاریخی خویش «المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک» ماجرای سم خیبر را بیان کرده است.[2] حتی وی در کتاب «تلبیس ابلیس» که به نوعی برای جلوگیری از بدعت‌ها و مبارزه با صوفیان و برخی عقاید دیگر نوشته نیز حدیث مشهور پیامبرﷺ هنگام وفات را آورده است.[3]

لازم به ذکر است این حدیث رسول خداﷺ در هنگام بیماری از احادیث بسیار مشهوری است که در اکثر منابع مختلف تاریخی، روایی حدیثی، تفسیری، کلامی، نجوم، شرح حال، ادبی، فرق و ادیان آمده است. برای طولانی‌نشدن بحث از دیگر کتب چشم‌پوشی می‌شود.

برخی بر این باورند که به‌کاررفتن لفظ «شهید» یا «شهادت» برای پیامبرﷺ ربطی به مسمومیت ایشان بر اثر سم خیبر نداشته و ایشان به مرگ طبیعی درگذشته است. در واقع معنای شهادت و لفظ شهید به بسیاری از مردم تعلق خواهد گرفت؛مانند سخن حضرت علیؑ در خطبهٔ ۱۹۰ نهج البلاغه که آمده است: «هرکس از شما در بستر خود جان سپرد درحالی‌که حق پروردگار خود و فرستادهٔ او و اهل بیت وی را شناخته بود، شهید مرده و اجر او بر کردگار است.»

برخی به لحاظ فقهی ایراد می‌گیرند و می‌گویند: برای شهید مراسم کفن و دفن برگزار نمی‌شود، درنتیجه پیامبرﷺ به مرگ طبیعی درگذشته است، شهید نیاز به مراسم ندارد. باید اشاره کرد شهیدی که در معرکهٔ جنگ کشته می‌شود، بدنش پاک است و گاهی اوقات شرایط مناسبی پیش نمی‌آید که مراسمی

---

۱. ص۳۰۶.

۲. ج۳، ص۲۹۷.

۳. ص۱۶۵.

برگزار شود اما شخصی که در بستر بیماری کنار اصحاب و خانوادهٔ خودش هست، شرایطش با میدان جنگ متفاوت است و این قیاس پذیرفته نمی‌شود و اشکالی که می‌گیرند وارد نیست. جدا از شرع، عقل هم حکم می‌کند که مراسم کفن و دفن کامل انجام گیرد. می‌توان برای این مورد به فتاوای مراجع رجوع کرد.

اما چنانچه گذشت منابع متعدد تاریخی و روایی و تفسیری از لفظ شهید و واژهٔ شهادت برای پیامبر ﷺ استفاده و تقریباً تمامی آنها اشاره مستقیم به غزوهٔ‌خیبر و ماجرای مسمومیت بر اثر آن کرده بودند. گزارش‌های گوناگونی در کتب کلامی، ادبی و... نیز وجود دارد که همگی متفق القول هستند که سم زن یهودی اثر داشته است. باتوجه به گزارش‌های تاریخی و روایات متعدد، در کتب مختلف با موضوعات متنوع، وجود راویان ثقه و مورد اعتماد و سلسله اسناد بسیار گوناگون، بیش از سی مورد، شاید تنها نکته‌ای که دربارهٔ این مسئله وجود داشته باشد، مدتی است که از غزوهٔ خیبر تا شهادت پیامبر ﷺ، حدود سه تا چهار سال، زمان گذشته و کمی تردیدبرانگیز است. البته پژوهشگرانی که جزئیات جریان‌های این مسئله را در حافظه داشته باشند، چنین شک و شبهه‌ای برایشان معنا ندارد.

شایان ذکر است هنگامی که شخصی خیل عظیم این روایات و گزارش‌های گوناگون را مشاهده می‌کند، بحث فاصلهٔ زمانی برایش حل می‌شود؛ چنانچه برخی نویسندگان به آن اشاره کرده بودند و به‌خوبی پیداست تمام نویسندگان تاریخی و حداقل برخی روایتگران هم به این نکته توجه داشته‌اند و دلیلی برای نپذیرفتن آن نیست.

دکتر محمود مهدوی دامغانی[1] دربارهٔ مدت زمان سه یا چهار سال فاصلهٔ خیبر تا اوایل سال یازدهم هجری نخست به متواتربودن این ماجرا و احادیث در کتب گوناگون اشاره و به خواندن مقالهٔ ابوتراب نفیسی توصیه کرده است.

دکتر نفیسی استاد و پزشک متخصص در پایان مقالهٔ خود مطلبی دارد که خواندن آن به لحاظ تخصص در علم پزشکی اهمیت دارد. ایشان دربارهٔ سم خیبر آورده است: «مسمومیت حضرت رسولﷺ از گوشت بزغاله آلوده به زهر که پس از جنگ خیبر در سال هفتم هجری، یعنی قریب چهارسال قبل از وفات حضرت اتفاق افتاده امکان دارد؛ چون میزان سم کم بوده و از همان راه دهان جذب شده (چون حضرت زود ملتفت آلودگی پاچهٔ گوسفند شده و آن را به در آورده است) بر کبد او اثر کرده و به تدریج سبب تشمع یا سیروز کبد گشته و بیماری آخری ایشان تبی بوده است که در روی یک زمینهٔ کبدی اثر کرده و در ظرف مدت بسیار کوتاهی منجر به مرگ آن حضرت شده است. بروز قی خونی که در نهج البلاغه از حضرت علیؑ روایت شده نیز مؤید این نظریه است که عارضهٔ ایشان کبدی بوده و مسمومیت قبلی احتمالاً در تولید آن مؤثر بوده است.»[2]

---

۱. دکتر محمود مهدوی دامغانی متولد ۱۳۱۵ شمسی در مشهد بود. وی فرزند روحانی فقیه و اصولی خراسان، محمدکاظم مهدوی دامغانی و برادرِ کوچک‌تر مرحوم احمد مهدوی دامغانی است؛ از بزرگ‌ترین مترجمان معاصر محسوب می‌شوند. ایشان کتب زیادی را ترجمه کرده‌اند؛ مانند مغازی واقدی، طبقات ابن سعد، اخبار الطوال دینوری، شمایل النبی ترمذی، دلایل النبوه بیهقی، نبرد جمل شیخ مفید، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، نهایه الارب نویری و... . ایشان به طور کلی بیش از ۱۸هزار ورق متون کهن تاریخی و روایی را ترجمه کرده‌اند.

۲. نفیسی، «بررسی نشانه‌ها و نوع سمومی که حضرت رسول و بعضی امامان را با آن مسموم کردند»،

فارغ از مطلبی که در بالا گذشت و یک طبیب متخصص نظر داده، مطالب کتب متقدم تاریخی و روایی نیز تأییدکنندهٔ این نظریه است. چنانکه اشاره شد، مادر بشربن براء و دیگران بیماری حضرت را ذات الجنب که غالباً سینه‌پهلو ترجمه می‌کنند، تشخیص دادند که همان درد شدید عارضهٔ کبدی می‌تواند باشد و داشتن تب شدید نیز نشانهٔ دیگری از آن است.

مثالی ساده‌تر و ملموس‌تر برای افرادی که هنوز نمی‌توانند بپذیرند سم خیبر نقش اصلی را در شهادت رسول خدا ﷺ داشته، این است که می‌دانیم حدود ۳۷ سال از جنگ تحمیلی عراق با کشورمان ایران می‌گذرد و بسیاری از جانبازان شیمیایی بر اثر عودکردن همان سموم پس از این همه سال به شهدا ملحق می‌شوند. پس نباید جای تعجبی از این مسئله که احادیث متواتری آن را تأیید می‌کنند، باقی بماند.

## نتیجه‌گیری

به طورکلی مهم‌ترین مسئله‌ای که در مباحث تاریخی مطرح است، وجود اسناد تاریخی ونیز روایاتی در کتب حدیثی شیعه و اهل سنت، همچنین مؤیدات و شواهدی در سایر متون، چه تفسیری و کلامی و چه نمونه‌های دیگر است. خوشبختانه در این موضوع، انبوه داده‌های تاریخی و روایی‌حدیثی شیعه و اهل سنت در دست است که اگر بخواهیم آنها را گزارش کنیم، به‌راحتی این اسناد خود کتابی مستقل می‌شود.

چند مسئله که ارتباط مستقیمی با یکدیگر و مجموع روایات دارد، نشان از این حقیقت دارد که تنها سم خیبر علت اصلی بوده است. باید اضافه شود اتفاقاً



فصلنامه فقه و اصول، دوره ۷، شماره ۲، سال ۱۳۵۳ش، ص۲۴.

روایات مکمل یکدیگرند و همدیگر را تأیید می‌کنند.

نکتهٔ اول: زن یهودی و گوسفند مسموم یا بز مسموم است که در بیش از پنجاه کتاب تا اواسط قرن هفتم از آن یاد کرده‌اند.

نکتهٔ دوم: درگذشت بشربن براء که تقریباً تمام کتب تاریخی او را شهید بر اثر خوردن گوشت مسموم در خیبر می‌دانند.

نکتهٔ سوم: حجامت پیامبر ﷺ و دیگران پس از ماجرای مسمومیت است.

نکتهٔ چهارم که حائز اهمیت است، به‌کاربردن لفظ شهید و شهادت در کتب گوناگون پس از این جریان و کاربرد لفظ انقطاع ابهری یا قطعت ابهره و دیگر کلمات مانند آنها توسط پیامبر ﷺ است و بیش از ۲۵ کتاب از آن یاد کرده‌اند.

برخی کتب به بیماری پیامبر ﷺ و مرض ذات الجنب اشاره کرده‌اند که در این زمینه نیز به غیر از کتب روایی و حدیثی شیعه و به‌خصوص اهل سنت، کتب طبی دارای انبوهی گزارش و روایت دربارهٔ آن و نوع مقابله با آن هستند و به نوعی داروهای مربوط به آن را ذکر کرده‌اند.

لازم به ذکر است پیرامون این مسئله تاریخی و این روایات متواتر بی‌شمار، گروهی بدون آگاهی قلم‌فرسایی کرده‌اند. ایشان با استفاده از متون بی‌ارزش و نامعتبر و همچنین استدلال‌های ضعیف خواسته‌اند، این مطلب را نادرست نشان دهند. گفتنی است در بحث ادلهٔ شهادت به‌وسیله سم خیبر، دیگر روایاتی که اتفاقاً تأییدکننده و از مؤیدات این ماجرا هستند و خوشبختانه در اسناد مختلف و کتب روایی شیعه و اهل سنت تعداد درخور ملاحظه‌ای وجود دارد، خواهد آمد.

ان‌شاءالله در مقاله‌ای دیگر به ردّ نظرات و استدلال‌های مخالفان این مسئله پرداخته می‌شود. قطعاً خوانندگان گرامی متوجه ابعاد مختلف این موضوع تاریخی شده‌اند و ان‌شاءالله مقالات مرتبط به آن در شماره‌های دیگر خواهد آمد.

## فهرست منابع


* قرآن مجید.

* نهج البلاغه.

۱. ابـن اسـحاق، سـیرت رسـول اللـه، ترجمـه ابومحمـد رفیـع الدیـن قاضـی ابرقـوه، تهـران: وزارت ارشـاد، ۱۳۷۷ش.

۲. ابن اثیر، علی‌بن محمد، الکامل في التاریخ، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۵ق.

۳. ابـن انبـاری، ابوبکـر محمدبـن القاسـم‌بن محمدبن بشـار، الزاهر فـي معاني کلمات النـاس، محقق: د. حاتم صالح الضامن، بیروت: موسسـه الرسـاله، ۱۴۱۲ق.

۴. ابـن سـعد، محمدبـن سـعدبن منیـع الهاشـمی البصری، الطبقـات الکبـری، بیروت: دار الکتـب العلمیـه، ۱۴۱۸ق.

۵. ابـن شهرآشـوب السـروی المازندرانـی، محمدبن علـی، مناقب آل ابـي طالب، قم: مؤسسه انتشـارات علامه، ۱۳۷۹ق.

۶. حمیـری، ابومحمـد عبدالملـک ابن هشـام، السـیره النبویه، تحقیق مصطفی‌السـقاء و ابراهیـم الابیـاری و عبدالحفیـظ شـلبی، بیـروت: دار المعرفه، بی‌تا.

۷. ابـن قتیبـه دینـوری، عبدالله‌بن مسـلم، تأویل فی مشـکل القرآن، بیـروت: دارالکتب العلمیـه، بی‌تا.

۸. ..... ، تأویل مختلف الحدیث، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق.

۹. ..... ، الشعر و الشعراء، قاهره: دار الحدیث، ۱۴۲۳ق.

۱۰. ابـن جـوزی، ابوالفـرج عبدالرحمن‌بـن علـی، المنتظم فـي تاریخ‌الامـم والملوک، تحقیـق: محمـد و مصطفـی عبدالقـادر عطا، بیـروت: دارالکتب العلمیـه، ۱۴۱۲ ق.

۱۱. ابن عبدربه، العقدالفرید، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.

۱۲. برقـی، ابوجعفـر احمدبـن محمدبـن خالـد، المحاسـن، تحقیـق: جـلال الدیـن

محدث، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۳. بلاذری، ابوالحسن احمدبن یحیی، انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۴. بخاری الجعفی، ابوعبدالله محمدبن اسماعیل، الجامع المسند الصحیح المختصر من أمور رسول الله ﷺ وسننه وأیامه = صحیح البخاري، المحقق: محمد زهیربن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانیة بإضافة ترقیم ترقیم محمد فؤاد عبد الباقی)، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ق.
۱۵. بیهقی، ابوبکر احمدبن حسین، دلائل النبوه و معرفه الاحوال صاحب الشریعه، تحقیق: عبدالمعطی قلعجی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
۱۶. حاکم نیشابوری، أبوعبدالله الحاکم المعروف بابن البیع، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، الناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت: الطبعة الأولی، ۱۴۱۱ ق.
۱۷. دارمی، ابومحمد عبدالله‌بن عبدالرحمن، سنن الدارمي، دمشق، باب البرید، ۱۳۴۹ق.
۱۸. شیخ صدوق، ابوجعفر محمدبن علی‌بن بابویه، الاعتقادات، قم: الموتمر العالمی، ۱۴۰۴ق.
۱۹. شیخ طوسی، محمدبن حسن، فهرست کتب شیعه و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۰. صفار قمی، محمدبن حسن‌بن فروخ، بصائرالدرجات في فضائل آل محمد، تصحیح: حاج میرزا محسن کوچه‌باغی تبریزی، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۱. طبرانی، سلیمان‌بن احمد، معجم الکبیر، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

۲۲. طبری، محمدبن جریر، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبري)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۲۳. طبرسی، فضل‌بن حسن، مجمع البیان في تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۴. فراهیدی، خلیل‌بن احمد، العین، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۰۹ق.
۲۵. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافي، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲ ش.
۲۶. مرزوقی اصفهانی، الازمنه و الامکنه، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۲۷. مسعودی، علی‌بن‌حسین، التنبیه و الاشراف، القاهره: دار الصاوی، بی‌تا.
۲۸. نفیسی، ابوتراب، «بررسی نشانه‌ها و نوع سمومی که حضرت رسول ﷺ و بعضی امامان علیهم‌السلام را با آن مسموم کردند»، فصلنامه فقه و اصول، دوره ۷، شماره ۲، سال ۱۳۵۳ش.
۲۹. واقدی، محمدبن عمر، المغازی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۹ق.

# شیوه‌نامهٔ راهبرد مؤمنانه در زمان جنگ، با محوریت سورهٔ انفال

افروز اسلامی[1]

**چکیده**

شرایط پیچیدهٔ جامعهٔ جهانی و تهدیدهای فزاینده علیه امت اسلامی، به‌ویژه ایران اسلامی همراه با تهاجمات اخیر رژیم غاصب صهیونیستی و آمریکای جنایتکار به کشور عزیز ایران، باعث شد توجهی ویژه به قرآن عزیز معطوف شود. این باور که قرآن، راهکارهای برون‌رفت از همهٔ تنگناهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به مؤمنان ارائه می‌دهد، موجب رجوع به آن در این شرایط شده است. سورهٔ مبارکه انفال که در سال دوم هجرت و پس از جنگ بدر نازل شد، ازجمله سوره‌هایی است که دستورالعمل‌های مؤثری در این زمینه ارائه می‌کند. با توجه به زمان نزول و محتوای آیات، این سوره به‌طور کامل با شرایط دوران جنگ سازگاری دارد و آموزه‌های آن، راهبردهای مدیریت جنگ را در ابعاد گوناگون تبیین می‌کند.

**واژگان کلیدی**: سورهٔ انفال، ویژگی‌های مؤمنانه، فلسفهٔ جنگ، ایمان.

۱. کارشناس ارشد تفسیر و علوم قرآنی.

**مقدمه**

خداونـد متعـال در سـورهٔ آل عمـران کـه در سـیاق آیـات جنگ بدر نازل شـده اسـت، مؤمنـان را بشـارت می‌دهـد کـه برتر هسـتند؛ آنجا کـه می‌فرمایـد: ﴿وَ لاتَهِنُوا وَ لاتَحزَنُـوا وَ أنتُـمُ الأعلَـونَ إن کُنتُم مُؤمِنینَ﴾؛[1] «و سسـت نشـوید و محزون نباشـید که شـما برتریـد اگـر مؤمـن باشـید.» البتـه بیـان می‌کند که شـرط برتری شـما در جنگ، مؤمن‌بودن شماسـت.

مطالعـهٔ آیـات سـورهٔ انفـال ایـن مطلـب را بـرای مخاطـب روشـن می‌سـازد کـه ایـن سـوره بـا بیـان ویژگی‌هـای مؤمنانـه آغـاز شـده و نیـز بـا ذکـر صفاتـی دیگر از مؤمنـان بـه پایان رسـیده اسـت. پس صفـات و ویژگی‌هـای مؤمنین را تبییـن می‌کند. از طرفـی سـایر آیـات ایـن سـوره، به بیـان ویژگی‌های دشـمنان، ازجمله مکـر، حیله و خدعه‌هـای آنـان، دسـتور بـه قتـال بـا دشـمنان و بیـان امدادهـای الهـی در جنـگ پرداخته اسـت.

تأکیـد بـر این اسـت که سـورهٔ انفال را می‌تـوان به‌مثابـه شـیوه‌نامه‌ای جامع برای مدیریـت جنـگ بـا غیرمؤمنـان در نظـر گرفـت؛ اعـم از جنـگ نظامـی، اقتصـادی، فرهنگـی، امنیتـی یـا ترکیبـی از ایـن عرصه‌هـا. نـگاه مجموعـی و تدبـری نشـان می‌دهـد کـه ایـن سـوره در یک نـگاه، می‌توانـد شـیوه‌نامهٔ راهبرد مؤمنانـه در جنگ را ارائـه کند:

* شـیوه‌نامه اسـت؛ چون دسـتورالعمل‌های متعـددی برای شـرایط مختلف ارائه می‌کنـد. اوامـر و نواهی در این سـوره پرتکرار اسـت.[2]

* راهبـردی اسـت؛ چـون سیاسـت‌های کلـی مقابلـه بـا دشـمن را در سـطوح

۱. آل عمران، ۱۳۹.

۲. سوره انفال، آیات ۱۵، ۳۹، ۴۵، ۶۰، ۶۱ و ۶۵.

مختلف رهبری و جامعهٔ ایمانی مطرح می‌کند. همچنین موقعیت‌های مختلف جنگ، صلح، مذاکره، خیانت و مکر دشمن و لایه‌های مختلف دشمنی را مشخص می‌کند.[1]

* مؤمنانه است؛ چون علاوه بر خطاب‌های مکرر ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ در جای‌جای این سوره، در ابتدا و انتهای سوره به بیان ویژگی‌های مؤمنان می‌پردازد.[2]

* موقعیت جنگی است؛ چون هم زمان نزول سوره و هم محتوای سوره این مطلب را تأیید می‌کند.

در این نوشتار شرط مؤمن‌بودن برای کسب پیروزی، تربیت مؤمنانه در زمان جنگ، ارائهٔ راهکار به مؤمنان و رهبر جامعه برای برخورد با دشمنان، امدادهای الهی در سطوح مختلف، با توجه به آیات و با تدبر تبیین خواهد شد. این پژوهش با بهره‌گیری از «روش تدبری» استاد الهی‌زاده انجام شده است. رویکرد استفاده‌شده، نه تدبر ترتیبی (بدون التزام به ترتیب آیات) و نه تدبر موضوعی محض (بدون تمرکز بر کلیدواژه واحد) است؛ بلکه آیات با محوریت «جنگ بین کافران و مؤمنان» دسته‌بندی شده‌اند، ضمن آنکه اصول بنیادین تدبر در قرآن رعایت شده است.

## ۱. اهمیت ویژگی‌های مؤمنانه در کسب پیروزی

قرآن کریم در آیه ۱۳۹ سورهٔ آل‌عمران، پیروزی در جنگ را مشروط به ایمان می‌داند. عبارت ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ نشان‌دهندهٔ آن است که برتری در میدان نبرد در گرو تحقق ایمان واقعی است. در ابتدای سورهٔ انفال نیز صفات مؤمنانه‌ای بیان می‌شود که پیش‌نیاز پیروزی به شمار می‌روند:

۱. سوره انفال، آیات ۱۵، ۲۰، ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۵۸ و ۶۱.

۲. سوره انفال ،آیات ۱، ۲، ۴، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۴۵، ۷۲، ۷۳ و ۷۵.

﴿فَاتَّقُوا اللهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾[1]

سه ویژگی در آیهٔ اول بیان می‌شود:

اول: رعایت تقوا: ﴿فَاتَّقُوا اللهَ﴾ تقوا پایه و اساس پایداری در برابر دشمنان و حفظ انسجام درونی جامعهٔ ایمانی است.

دوم: اصلاح روابط درونی جامعه: ﴿وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ یعنی،آن حالت بد و آن فسادی که در بینتان رخ نموده و آن تیرگی رابطه را اصلاح کنید.[2] اصلاح تیرگی‌ها و اختلافات، موجب همبستگی درونی و جلوگیری از فرسایش قدرت می‌شود.

سوم: اطاعت از خدا و پیامبر: ﴿وَأَطِيعُوا اللهَ وَرَسُولَهُ﴾ پذیرش رهبری الهی، عاملی برای انسجام عملی و رفتاری جامعه است و اینها را شرط ایمان دانسته است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

در آیهٔ دوم نیز ویژگی‌های درونی مؤمنان به‌عنوان پشتوانهٔ روانی و معنوی ذکر شده است:

اول: خشیت قلبی نسبت به ذکر خدا: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾

دوم: ایمان‌افزایی در پرتو آیات الهی: ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾

سوم: توکل بر پروردگار: ﴿وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾[3] یعنی در صورتی که امکانات ندارند، به خدا اعتماد می‌کنند و در صورتی که امکانات مادی هم دارند، مغرور نمی‌شوند؛ امید و توکلشان به خداست.

---

۱. سوره اننفال ، آیه ۱.

۲. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۹، ص۷.

۳.سوره انفال ، آیه ۲.

در سومین آیه، دو شاخصهٔ عملی را برجسته می‌سازد:

اول: اقامهٔ اجتماعی نماز: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ که بیانگر پایبندی به نظم عبادی و اجتماعی است.

دوم: انفاق مؤمنانه: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾[1] که نشانه‌ای از روحیهٔ تعاون و ایثار است و یادآور می‌شود که اینها مؤمنین حقیقی هستند: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾[2]

در پایان سوره نیز ویژگی‌هایی مانند ایمان، هجرت، جهاد با مال و جان و حمایت از مهاجران ذکر شده است که همگی مؤلفه‌های رفتار مؤمنانه در میدان نبرد را نشان می‌دهد.[3] همچنین، تکرار خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در بحبوحهٔ جنگ، تأکیدی است بر نقش بنیادین ایمان در پیروزی نظامی و تمدنی. در آیات انتهایی سوره ویژگی‌های مؤمنانهٔ دیگری نیز بیان می‌شود.

## ۲. تربیت مؤمنانه در زمان جنگ

در این سوره خداوند برای اصلاح بینش انسان‌ها، علم‌افزایی می‌کند و با تکرار عبارت ﴿اِعلَمُوا﴾ دانایی مؤمنان را افزایش می‌دهد تا بهتر بتوانند در برابر دشمن بایستند و مقاوت آنها عالمانه باشد. روش‌های تربیتی انسان معمولاً در سه ساحت بینشی و انگیزشی و کنشی ارائه می‌شوند. در آیات این سوره دستورالعمل‌هایی در هر سه ساحت توصیه شده است.

---

۱. سوره انفال ،آیه ۳.

۲.سوره انفال، آیه ۴.

۳. سوره انفال ، آیه ۷۴.

### ۲-۱. علم افزایی؛ دستورالعمل‌هایی در حوزهٔ فکر و علم انسان

در سورهٔ انفال عبارت ﴿اِعلَمُوا﴾ (بدانید) تقریباً پرتکرار است. در این حوزه اثرگذاری بر فهم، علم، دانش‌افزایی، اقناع فکر و اندیشه انسان مدنظر است و خداوند عزیز با این آیات خواسته است آگاهی‌های مؤمنان را در شرایط جنگی بالا برده و آنها را در دفاع از خود کمک کند. توجه به این آیات نقش ویژه‌ای در مدیریت بحران جنگ دارد.

۱. علم به اینکه خداوند در قلب‌های شما حضور دارد و به سوی او محشور می‌شوید، باعث قوت قلب مؤمنان است و در ثبات و استقامت آنها نقش ایفا می‌کند: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾[۱]

۲. علم به شدید العقاب‌بودن خداوند و تصور انتقام از دشمنان، در تسلی آلام جنگ موثر است: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾[۲]

۳. دانستن این مطلب که اموال و فرزندان، فتنه و محل آزمون انسان مؤمن است، دل‌کندن از آنها و درد ازدست‌دادن آنها را التیام می‌بخشد: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾[۳]

۴. مؤمنان باید بدانند که یک‌پنجم غنائم و درآمدها، برای خدا و رهبر جامعه است تا در اموری که لازمهٔ اجتماع هست، صرف کنند. این موضوع در هنگامهٔ نبرد اهمیت ویژه دارد. از آن جهت که مخارج جامعه، ترمیم خرابی‌های زمان جنگ و هزینه‌های آمادگی دفاعی در اولویت هستند: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ

۱.سوره انفال ، آیه ۲۴.
۲.سوره انفال ، آیه ۲۵.
۳.سوره انفال، آیه ۲۸.

آمَنْتُـمْ بِـاللهِ وَمَـا أَنْزَلْنَـا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَـوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَـانِ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[1]

۵. علـم یقینـی بـه ولایـت و نصـرت خداونـد، در اعتمـاد و ثبـات قـدم مؤمنـان و پایـداری آنهـا جهـت کسـب پیـروزی موثـر اسـت: ﴿فَاعْلَمُـوا أَنَّ اللهَ مَوْلَاكُـمْ نِعْمَ الْمَـوْلَى وَنِعْـمَ النَّصِيرُ﴾[2]

## ۲-۲. انگیزشی‌اخلاقی

در مرحلهٔ دیگـر مـواردی کـه در حوزهٔ قلب و احسـاس انسـان کارکـرد دارند، توصیـه شـده‌اند. در ایـن حـوزه هـم خداونـد دسـتورالعمل‌هایی در جهـت قـوت و قـدرت قلبـی انسـان در هنگامـهٔ نبـرد ارائـه می‌کند.

۱. دسـتور بـه داشـتن ثبـات قـدم و ذکـر فـراوان: ﴿يَـا أَيُّهَـا الَّذِيـنَ آمَنُـوا إِذَا لَقِيتُـمْ فِئَـةً فَاثْبُتُـوا وَاذْكُـرُوا اللهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُـمْ تُفْلِحُـونَ﴾[3] ذاکربـودن، گاهـی یـادآوری و ذکـر اسـماء الله اسـت. اسـماء اللهـی کـه در همیـن سـوره پرتکـرار اسـت، یـا در جهـت تقویـت مؤمنـان اسـت؛ مانند، «سـمیع»، «علیـم»، «ذوالفضـل العظیـم»، «غفور» و «رحیـم»؛ یـا در جهـت هشـدار به مجرمان و کافـران و منافقان اسـت؛ مانند «عزیز»، «شـدید العقـاب» و «بمـا یعملـون محیـط».

۲. گاهـی یـاد خـدا، یـادآوری نعمت‌هـای گذشـته خداوند اسـت که بـه مؤمنان بخشـیده: ﴿وَاذْكُـرُوا إِذْ أَنْتُـمْ قَلِيـلٌ مُسْـتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُـونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُـمُ النَّاسُ فَآوَاكُـمْ وَأَيَّدَكُـمْ بِنَـصْرِهِ وَرَزَقَكُـمْ مِـنَ الطَّيِّبَـاتِ لَعَلَّكُـمْ تَشْـكُرُونَ﴾[4] در ایـن آیـه خداونـد توصیـه می‌کنـد مؤمنـان را کـه به یـاد بیاورنـد زمانـی را که بسـیار اندک و

۱.سوره انفال، آیه ۴۱.
۲.سوره انفال، آیه ۴۰.
۳.سوره انفال، آیه ۴۵.
۴.سوره انفال، آیه ۲۶.

ضعیف بودند در برابر دشمنان، در آن شرایط قلت و ضعف، خداوند یاری کرد، مأوا داد، نصرت بخشید، رزق و روزی پاک و طیب رساند. مؤمنان با یاد این نعمت‌ها و منعم آن، هم شکر آن را به‌جا می‌آورند و هم متذکر می‌شوند که خدا همان خدا و منعم همان منعم است.

۳. توصیه به صبر و پایداری: ﴿وَاصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾[۱] و نیز در آیهٔ ۶۶. صبر که در اصل به معنای پایداری و استقامت در کشاکش‌های سخت است، علاوه‌بر اینکه خودش قوت قلب انسان است، یادآوری این نکته که خداوند هم در معیت و همراه جمع مؤمنان است، بر این قوت قلب و پایداری می‌افزاید.

۴. توکل: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَإِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[۲] که در هنگام آزار و اذیت منافقان، بیان شده است؛ ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[۳] که در هنگامهٔ صلح آمده است؛ یعنی در هر شرایطی این خداوند است که تکیه‌گاه شماست. در هنگامه‌ای که در سختی‌ها هستید، اوست که باید به او توکل کنید؛ زمانی هم که در شرایط خوبی هستید، به داشته‌های خودتان و قدرت نظامی و اجتماعی خودتان مغرور نباشید و به او توکل کنید.

۵. قوت قلب به پیامبر و رهبر جامعه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾[۴] ای پیامبر، خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس است. یاری خدا و همراهی مؤمنینی که تابع هستند، قوت قلب رهبر جامعه‌اند.

---

۱.سوره انفال، آیه ۴۶.

۲.سوره انفال، آیه ۷۴.

۳.سوره انفال، آیه ۶۱.

۴. سوره انفال،آیه۶۴.

﴿فَإِنَّ حَسْبَكَ اللهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ﴾[1] و اگر بخواهند تو را بفریبند یا آسیبی بزنند، یاری خدا برای تو بس است؛ همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید.

## ۲-۳. کنشی‌رفتاری

در این سوره دستوراتی ارائه شده است که باعث انسجام جامعهٔ دینی می‌شود و قوت و قدرت جامعهٔ ایمانی را تقویت می‌کند. مواردی چون اطاعت از خدا و رسول،[2] دوری از نزاع و درگیری،[3] استجابت خدا و رسول برای رسیدن به حیات واقعی،[4] لزوم جهاد تبیین[5] توصیه شده‌اند. همچنین مدل رفتاری در مقابل دشمن، برای شرایط مختلف، به‌خوبی بیان شده است.

۱. پشت‌نکردن به دشمن: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ﴾[6] هنگامی که دشمن به‌آرامی به شما نزدیک می‌شود، حواستان به دشمن باشد و غافل نشوید. «زحف» به معنای نزدیک‌شدن به‌آرامی و آهسته‌آهسته است.[7]

۲. بازدارندگی و کسب آمادگی همه‌جانبه در برابر دشمن: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِینَ مِنْ دُونِهِمْ

۱.سوره انفال، آیه۶۲.
۲.سوره انفال، آیات ۱ و ۲۰ و ۴۶.
۳. سوره انفال،آیه ۴۶.
۴.سوره انفال، آیه ۲۴.
۵. سوره انفال،آیه ۲۵.
۶.سوره انفال، آیه۱۵
۷. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۹، ص۵۶.

لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾؛ «هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد بترسانید.»

۳. آگاهی‌بخشی و تبیین برای دشمن: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾؛[1] «به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو اگر (از جنگ) بازایستند و رفتار خصمانه را متوقف کنند، آنچه گذشته است برایشان آمرزیده می‌شود و اگر به همان دشمنی‌ها بازگردند به یقین سنت [خدا در مورد] پیشینیان (که همان هلاکت و خذلان هست )جاری خواهد شد.»

۴. پذیرش صلح به صورت مشروط: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا...﴾؛[2] «و اگر به صلح گراییدند تو نیز به صلح گرایش داشته باش و آن راپذیر»؛ یعنی اگر قصد واقعی صلح دارند و در مقام خیانت و حیله و فریب نیستند، صلح را بپذیر.

۵. خارج‌شدن از پیمان درصورت خیانت دشمنان: ﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾[3] دو آیهٔ ۵۷ و ۵۸، دو دستور الهی است در قتال با کسانی که عهد را می‌شکنند و یا ترس این هست که بشکنند. پس اگر دارندگان عهد از کفار، بر عهد خود پایدار نباشند و آن را در هر بار بشکنند، بر ولی امر است که با ایشان مقاتله نموده و بر آنان سختگیری کند.[4]

۶. رفتار با شدت و خشونت در بحبوحهٔ نبرد: ﴿فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾[5] منظور از ﴿فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ﴾ این است که

۱. سوره انفال، آیه۳۸.

۲.سوره انفال، آیه۶۱.

۳.سوره انفال، آیه۵۸

۴. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۹، ص۱۷۲.

۵.سوره انفال، آیه۵۷.

آنچنـان عرصـه را بـر ایشـان تنـگ کند که نفرات پشـت سـر ایشـان عبـرت گرفته و رعـب و وحشـت بـر دل‌ها چیـره گشـته و درنتیجه متفرق شـوند. آن اتحـادی که در اراده و رسـیدن بـه هـدف داشـته و آن تصمیمی که بـر قتال با مسـلمین و ابطال کلمهٔ حـق گرفتـه بودند، از بیـن برود.[1]

۷. کشـتن و قتـال تـا رفـع هرگونه فتنـه و جنـگ: ﴿فَاضْرِبُوا فَـوْقَ الْأَعْنَـاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُـمْ كُلَّ بَنَـانٍ﴾؛[2] «پـس فـراز گردن‌هـا را بزنید و همهٔ سـر انگشتانشـان را قلم کنید.» ایـن آیـات شـدت سـختگیری در جنـگ را بیـان می‌کننـد. فـراز گردن‌هـا را بزنیـد؛ یعنـی سرهایشـان را بزنید و انگشـتان که معمـولاً کارهایی چون تیرانـدازی، قلم‌زدن و کار فرهنگـی از طریـق آنهـا متصـور اسـت را قطـع کنید؛ ایـن نیز نوعی بیـان برای شـدت عملیات علیه دشـمن اسـت.

﴿وَقَاتِلُوهُـمْ حَـتَّى لَا تَكُـونَ فِتْنَـةٌ وَيَكُـونَ الدِّيـنُ كُلُّـهُ لِلَّهِ﴾[3] در ایـن آیـه نیـز کـه مشـابهت‌هایی در دیگـر سـوره‌ها هـم دارد، بـه لـزوم پیـکار بـا دشـمنان تـا رفـع همهٔ فتنه‌هـا تأکیـد دارد.

## ۳. تقویت مؤمنان با امدادهای الهی در جنگ

در شـرایط بحرانـی جنگ، جامعـهٔ مؤمنان نیازمند تقویت روحی و روانی اسـت. خداونـد در سـورهٔ انفـال، نمونه‌هایـی از امدادهـای غیبی خود را بیـان می‌کند که در راسـتای حفـظ انسـجام و تقویت ارادهٔ مؤمنـان عمل می‌کنند.

اول: الفـت میـان قلـوب مؤمنـان: ﴿وَأَلَّـفَ بَـيْنَ قُلُوبِهِـمْ لَـوْ أَنْفَقْـتَ مَـا فِي الْأَرْضِ

---

۱. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج.۹، ص.۱۷۲.

۲.سوره انفال، آیه۱۲.

۳.سوره انفال، آیه ۳۹.

جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[1] وحدت و همدلی مؤمنانه، از اتفاقات مثبت در شرایط بحرانی است. این موضوع در جوامع غیردینی کمتر دیده می‌شود. درشرایط سخت معمولاً افراد به فکر خود و منافع شخصی هستند اما در جمع مؤمنانه، خداوند با ایجاد الفت میان قلوب مؤمنان، آنها را به یکرنگی و یکدلی و صمیمیتی سوق می‌دهد که تحمل شرایط دشوار جنگ راآسان می‌کند.

دوم: قدرت و قوت ده‌برابر و مضاعف: ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾[2] در این سوره به مؤمنان بشارت می‌دهد که در صورت صبر و پایداری در برابر کفار، خداوند قدرت و قوت آنها را ده‌برابر یا مضاعف می‌کند به‌گونه‌ای که در برابر تعداد زیاد کافران توان و قدرت مقابله داشته باشند.

سوم: کم‌نشان‌دادن دشمن درخواب پیامبر: ﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ...﴾[3]

در هنگام رویارویی، نگرانی از تعداد کم نفرات در جنگ‌ها، باعث ایجاد ناراحتی بوده است. در عنوان قبلی، خداوند از طریق زیادکردن قوت و قدرت مؤمنان، این مسئله را رفع کرد اما گاهی هم از روش کم‌نشان‌دادن دشمن باعث قوت قلب مؤمنان می‌شود که این مسئله می‌تواند از طریق رؤیای پیامبر صورت گیرد[4] یا ادراک مؤمنان به گونه‌ای باشد که نفرات زیاد دشمن را کم ببینند:

---

۱.سوره انفال، آیه۶۳.

۲.سوره انفال، آیه۶۵.

۳.سوره انفال، آیه۴۳.

۴. سوره انفال،آیه ۴۳.

﴿وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾[1]

**چهارم: امداد فرشتگان:** ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾[2] گاهی باید برای جلب کمک‌های الهی استغاثه کرد و با تمام وجود از خدا کمک خواست. در این صورت خداوند، از طریق امداد غیبی و با حضور ملائکه امداد خودش به جامعهٔ ایمانی را محقق می‌کند. حضور ملائکه برای امداد مؤمنان در آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره آل عمران هم بیان شده است.

**پنجم: امداد از طریق حوادث طبیعی:** ﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾[3] در جنگ بدر، در شرایطی که آب در دست دشمنان بود و از مسلمانان منع می‌کردند و از طرفی، شیطان در دل مسلمانان وسوسه می‌کرد که آب در دست دشمنانتان است و شما بدون طهارت مانده‌اید، خداوند با نزول باران، اهدافی را بر مسلمانان محقق کرد؛ آب برای تطهیر در دسترسشان قرار گرفت، وسوسهٔ شیطان زائل، قلوب مؤمنان محکم و ریگزار زیر پایشان محکم شد؛ درحالی‌که اردوگاه کفار لغزنده و گل‌آلود شد.[4]

۱. سوره انفال، آیه ۴۴.

۲. سوره انفال، آیه ۹.

۳. سوره انفال، آیه ۱۱.

۴. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۴.

### ۴. فلسفهٔ جنگ از منظر سورهٔ انفال

در آموزه‌های قرآنی، جنگ نه برای سلطه‌طلبی بلکه ابزاری برای تحقق حق و نابودی باطل است. سورهٔ انفال به فلسفه‌های متعددی برای مشروعیت جنگ اشاره دارد:

اول: آزمون مؤمنان: ﴿وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[۱] اگر خداوند در جنگ دشمنان را کشت و سنگریزه پرتاب کرد ﴿انما فعل ذلک لمصالح عظیمه و لیبلی المؤمنین﴾[۲] برای مصالح متعددی بود که در نظر داشت و ازجمله برای اینکه مؤمنین را به نحو شایسته‌ای امتحان کند.[۳]

دوم: تحقق امر الهی و اتمام حجت: ﴿لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[۴] خداوند اگر این قضا را راند که شما با کفار این‌طور تلاقی و برخورد کنید و در چنین شرایطی شما مؤمنان را تأیید و کفار را بیچاره کرد، همه برای این بود که خود دلیل روشنی بر حقانیت حق و بطلان باطل باشد تا هر کس هلاک می‌شود با داشتن دلیل و تشخیص راه از چاه هلاک شده باشد و هر کس هم زنده می‌شود، با دلیل روشن شده باشد.[۵]

---

۱. سوره انفال، آیه ۱۷.

۲. طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج۹، ص ۵۸

۳. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج.۹، ص.۵۸.

۴. سوره انفال، آیه ۴۲.

۵. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۹، ص۱۴۲.

سوم: احقاق حق و ابطال باطل: ﴿وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾[1] و نیز: ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾[2] این آیات تأکید دارند که در طول تاریخ، مقابلهٔ جبههٔ حق با جبههٔ باطل، سنتی الهی است. در عصر حاضر نیز، بیداری جهانی در برابر رژیم‌های ظالم، مانند رژیم صهیونیستی، جلوه‌ای از تحقق وعدهٔ الهی در ابطال باطل است.

جنگ، وسیله‌ای برای روشن‌شدن راه هدایت و تفکیک حق از باطل است. احقاق حق و ابطال باطل گاهی در سطح محلی و منطقه‌ای است؛ مثل زمان رسول الله ﷺ و گاهی در سطح جهانی است، مانند دنیای امروز. توجه به آیاتی که فلسفهٔ جنگ را بیان می‌کنند باعث می‌شود مؤمنان در طول زمان به طرف درست تاریخ متوجه باشند. از ابتدای تاریخ بشر، همیشه جریان‌های باطلی بودند که در برابر جریان حق می‌ایستادند تا مسیر محقق‌شدن جریان الهی را ببندند و خداوند همیشه یاریگر جبههٔ حق بوده است؛ حتی اگر ظاهر امر به کشته‌شدن رهبران الهی ختم می‌شد اما به معنای شکست نبود و چه‌بسا کشته‌شدن‌هایی که حقانیت حق را روشن‌تر ساخت. عاشورا، نمونه‌ای است از پیروزی حق در دل شکست ظاهری. اما هرچه زمان می‌گذرد، حقانیت حق و بطلان باطل بیشتر واضح می‌شود و این، آن فلسفهٔ جنگ است که خداوند در آیات این سوره بیان کرده است.

## نتیجه‌گیری

سورهٔ انفال با تمرکز بر مفاهیم جنگ و مقاومت، کلیدواژه‌های متعددی مانند «قتال»، «حرب»، «فیئ»، «قوه»، «فتح»، «نصر»، «هجرت» و «جهاد» را ارائه

۱.سوره انفال، آیه۷.
۲.سوره انفال، آیه۸.

می‌کند. پیگیری هر یک از این واژگان در قرآن کریم، معارف گسترده‌ای دربارهٔ جهاد و استقامت در اختیار می‌گذارد. ویژگی ممتاز این سوره، گردآوری این کلیدواژه‌ها در کنار یکدیگر است، امری که در کمتر سوره‌ای از قرآن با این تراکم مشاهده می‌شود.

هرچند مضامین مرتبط با جنگ در سوره‌های دیگری مانند بقره، آل عمران و احزاب نیز آمده است، اما در آن‌ها این موضوعات در کنار مباحث متنوع دیگری مطرح شده‌اند. درمقابل، سورهٔ انفال را شاید بتوان تنها سوره‌ای دانست که افزون بر برخورداری از حجم بالای کلیدواژه‌های مرتبط با جنگ، تمامی آیات آن را می‌توان در همین حوزه تعریف و تفسیر کرد.

علاوه‌بر مباحث پیش‌تر اشاره‌شده، مانند اهمیت ویژگی‌های مؤمنانه در کسب پیروزی، تربیت مؤمنانه در زمان جنگ، تقویت مؤمنان با امدادهای الهی و فلسفهٔ جنگ، سرفصل‌های دیگری نیز در این سوره ردیابی می‌شود؛ ازجمله این موارد می‌توان به تبیین اسما و صفات الهی در میدان نبرد، آسیب‌شناسی عملکرد مؤمنان و ویژگی‌ها و سرنوشت دشمنان اشاره کرد.

با توجه به موارد فوق، سورهٔ انفال را می‌توان راهنمایی جامع برای آمادگی مؤمنان در رویارویی حق و باطل دانست.

## فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: بنیاد نشر علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۲ش.

# بازخوانی تدبری آیات مالکیت و مَلِکیت الهی

**فاطمه‌سادات‌هاشمی زو**[1]

**چکیده**

فهم و شناخت مالکیت و حاکمیت (مَلِکیت) خداوند متعال، تعیین گستره و دامنهٔ آن، تبیین دنیوی یا اخروی‌بودنش، بررسی همنشینی این صفت با دیگر اسما و صفات الهی و تحلیل ارتباط آن با مالکیت و فرمانروایی انسان‌ها، از مباحث توحیدی مهم است. شناخت و باور این مفاهیم، علاوه بر ارزش اعتقادی در توحید و جهان‌بینی، دارای آثار شناختی و پیامدهای تمدنی بسزایی برای بشر است. تقابل دو گروه فرمانروایان، موحدانی که حکومت را امانت الهی و فرصتی برای خدمت به بندگان خدا می‌دانند و کافرانِ سلطه‌گری که خود را مالک جان و مال رعیت می‌پندارند، آثار تعیین کننده‌ای بر سعادت یا شقاوت دنیوی انسان‌ها دارد. در این پژوهش، آیاتِ حاوی مشتقات ریشه «م ل ک»، با روش تدبر موضوعی گردآوری شد. سپس در چارچوب نظام لفظی قرآن و با کاربستِ مراحل تنظیم واژگانی، فهم سباقی، سیاقی و مجموعی، مورد تحلیل قرار گرفتند. محتوای استنباط شده به‌عنوان تدبر موضوعی در باب ملک الهی، در ساختار مقاله ارائه شده است.

**واژگان کلیدی**: خداوند، مالک یوم الدین، مُلک الهی



۱. دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد.

**مقدمه**

شناخت اسما و صفات الهی آن‌گونه که قرآن بیان فرموده است، موجب خلوص هرچه بیشتر در رسیدن به مراتب توحید می‌شود. هر یک از نام‌ها و صفات خداوند عزوجل، معرفت و شناخت را نسبت به خداوند دقیق‌تر می‌کند. دستیابی به مراتب توحید، ایمان موحد را خالص‌تر کرده و بر شناخت او می‌افزاید. دستیابی فرد و جامعه به مراتب توحید، آثار بی‌بدیلی در تربیت، رشد و تعالی بشر و جوامع دارد. شناخت هر یک از این اسما و صفات الهی، مراتبی از توحید ذات، توحید صفات و توحید در عبادت را برای مؤمن موحد به دنبال دارد. از اسم‌هایی که خداوند متعال، در قرآن خود را بدان یاد فرموده است، مالک و مَلِک و ملیک است که هر سه از یک ریشه مشتق شده‌اند. اولی اسم فاعل، دومی صفت مشبهه و سومی صفت مشبهه یا صیغه مبالغه است.

در آیاتی از قرآن مجید مشاهده می‌شود که خداوند متعال، مُلک را به خودش نسبت می‌دهد، چه آن زمان که به طور مطلق آن را به خود اختصاص داده و چه مواردی که همراه با قیدهایی همانند ﴿وَ ما بَیْنَهُما﴾ و ﴿ما فیهِنَّ﴾ آمده است. مالک‌بودن خداوند فقط مختص به دنیا نیست بلکه در آخرت هم، او مالک است. در دنیا مَلک است و در آخرت هم ملیک.

مسئلهٔ دیگر، موضوع مالکیت و مَلِکیت انسان‌هاست. اینکه آیا خداوند مالکیت و مَلِکیت انسان‌ها را معتبر می‌داند؟ آیا این مالکیت و مَلِکیت‌ها ذاتی است یا اکتسابی؟ در صورت اعتبار، اعتبار آن‌ها محدود به دنیا بوده یا در آخرت هم چنین مالکیت و مَلِکیتی برای انسان‌ها وجود دار ؟ مالکیت انسان‌ها بر اشیاست یا شامل اشخاص هم می‌شود؟

این پژوهش با روش تدبر موضوعی به دنبال شناخت دیدگاه قرآن نسبت

به مالک و مَلک‌بودن خداوند و بازشناخت جنبه‌های اختصاص مُلک به او جل جلاله است.

روش تحقیق در این مقاله، کتابخانه‌ای است و با به‌کارگرفتن روش تدبر موضوعی در قرآن کریم، موضوع مُلک الهی در قرآن تدبر شده و به علت تدبری‌بودن روش، از دیگر کتب و منابع استفاده نشده است. منبع اصلی این پژوهش، قرآن کریم است.

در قرآن، اسم مالک با دو مضاف الیه، «المُلک» و«یوم الدین» برای خداوند به‌کار رفته است که اوّلی در دنیا و دومی به ساحت آخرت مربوط است. اسم مَلِک با صفت «القدوس» و مضاف الیه «الناس» آمده است و نام ملیک با صفت «مقتدر» آمده است که در فضای قیامت مطرح است. در آیاتی از قرآن، مُلک به خداوند اختصاص یافته و خداوند با قدرت تصرف در مُلک معرفی شده است.

## ۱. جایگاه و پیشینهٔ موضوع

تفاسیر ذیل آیات این موضوع، در خصوص مُلک خداوند و مالک و ملیک‌بودن او بحث و گفتگو کرده‌اند. اما به روش تدبری به‌گونه‌ای که ابتدا همهٔ آیاتی که یکی از مشتقات ریشه «م ل ک » در آن آمده باشد، مطالعه شود و سپس همهٔ آیات مرتبط با خداوند در این موضوع انتخاب شود و به روش تدبر موضوعی پژوهش شود، انجام نگرفته است.

## ۲. مفهوم‌شناسی «مَلِک»

### ۲-۱. مفهوم‌شناسی لغوی

«مَلِک» به کسی گفته می‌شود که در بین عموم با امر و نهی تصرف می‌کند؛ این ویژگی برای انسان‌هاست. به همین خاطر است که گفته می‌شود «مَلِکُ

النـاسِ» و گفتـه نمی‌شـود «مَلِك الأشـياءِ».

«مُلـك»: ضبط چیزی اسـت کـه در آن با حکم می‌توان تصرف کـرد و مِلك مانند جنس اسـت برای مُلك. پس هر مُلکی، مِلك اسـت اما هر مِلکی، مُلك نیسـت.[1]

صاحـب التحقیـق اصـل و ریشـهٔ این ماده را تسـلط بر چیـزی می‌دانـد به‌گونه‌ای کـه اختیار آن شـی به دسـت مالك باشـد: «أنّ الأصـل الواحد فی المادّة: هو التسـلّط علـی شـیء بحیـث یکـون اختیـاره بیـده»[2] و این تسـلط را با نسـبت‌های مختلـف معنا می‌کنـد: تسـلط یـا نسـبت بـه ذات چیـزی بـه طـور اصلـی و فرعـی اسـت، ماننـد مالکیـت خداونـد نسـبت به خلقش، یا مالکیت نسـبت به ذات شـی به طـور اعتباری، یـا نسـبت بـه آنچـه از آن اسـتفاده می‌شـود، یـا نسـبت بـه امـور وظایـف اجتماعی یا تسـلط بـر نفـس و خواهـش آن و.... وی بـرای مالکیـت و مملوکیـت مراتبـی قائـل اسـت؛ اولیـن مرتبـه را مالکیـت مطلق بـرای ذوات اشـیاء می‌داند، مالکیتـی ایجادی، فنایـی و ابقایـی و ایـن مرتبـه را ویـژهٔ خداونـد می‌دانـد کـه آفرینـندهٔ اشـیاء اسـت؛ چراکـه خداونـد متعـال همـهٔ اشـیا را آفریـده و تقدیر نموده اسـت و سـپس آیاتی را شـاهد مـی‌آورد و نتیجـه می‌گیـرد کـه تسـلط و مالکیـت حقیقـیِ اصلیِ ثابـت از آن خداونـد متعال اسـت.

اوسـت مالـك آسـمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاسـت، زنده می‌کنـد و می‌میراند و می‌آفرینـد و باقـی می‌مانـد و فانـی می‌کنـد و هیـچ شـریکی نـدارد. پـس آشـکار شـد کـه ملـك بـرای خداونـد عـزو جـل اسـت و جـز او مالکـی نیسـت و مالك هر چیـزی در مرتبـهٔ متأخـر و به شـکل مجـازی و ظاهری اسـت.

---

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص۷۷۴.

۲. مصطفوی، التحقیق في كلمات القرآن الكريم، ج۱۱، ص۳۳.

## ۲-۲. مفهوم‌شناسی قرآنی

در قرآن، اسم «مالک» با دو مضاف الیه، «المُلک» و «یوم الدین» برای خداوند به‌کار رفته است که اوّلی در دنیا و دوّمی به ساحت آخرت مربوط است.

اسم «مَلِک» با صفت «القدوس» و مضاف الیه «الناس» آمده است و نام «ملیک» با صفت «مقتدر» آمده است که در فضای قیامت مطرح است.

در آیاتی از قرآن، «مُلک» به خداوند اختصاص یافته است و خداوند با قدرت تصرف در مُلک معرفی شده است.

این ریشه ۲۰۶ بار در ۱۹۱ آیه در ۶۳ سوره به کار رفته است. البته همهٔ موارد مشتقات مربوط به خداوند نیست؛ مثلاً «مَلَک» و «ملائکه» به معنای فرشته و فرشتگان: ﴿ملکت ایمانکم﴾ و... . این ماده برای خداوند با واژه‌هایی مانند «مُلک»، «ملیک»، «مالک»، «مالک الملک»، «المَلِکُ»، «مَلِک» به‌کار رفته است؛ در مقابل، عبارت ﴿ما لا یَمْلِکُ لَکُمْ﴾، ﴿لا یَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ﴾ و... برای غیرخداوند و معبودان پنداری به‌کار رفته است.

بیشترین تکرار برای کلمهٔ «ملک» و کمترین تکرار برای کلمهٔ «ملیک» است.

از بین کاربردهای این ریشه به شکل‌های فعلی و اسمی در قرآن، مواردی که به خداوند مربوط می‌شود بر پایهٔ نظام باب‌ها در زبان عربی تنظیم شد:

| ردیف | فعل | تعداد | اسم | تعداد |
|---|---|---|---|---|
| ۱ | یَمْلِکُ | فعل مضارع | مُلک | ۱۸ بار |
| ۲ | فَلَنْ تَمْلِکَ | مضارع منفی (نفی ابد) | مَلیک (صفت مشبهه) | ۱ بار |
| ۳ | لایَمْلِکُ | مضارع منفی | مالک‌یوم‌الدین (اسم فاعل به صورت مضاف) | ۱ بار |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۴ | فَلاتَمْلِکُونَ | مضارع منفی جمع مخاطب | مالک‌الملک (اسم فاعل به صورت مضاف) | ۱بار |
| ۵ | لایَمْلِکُونَ | مضارع منفی جمع غایب | الْمَلِکُ (صفت مشبهه و معرفه به ال) | ۴بار |
| ۶ | | | مَلِکِ (صفت مشبهه) | ۱بار |

### ۳. همهٔ مُلک هستی از آن خداوند

آیاتی از قرآن مجید، به‌طورمطلق مُلک را برای خداوند اثبات می‌کنند. بر اساس این آیات، نه تنها مُلک از آن خداوند است بلکه به او اختصاص دارد: ﴿أَلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعْلَمْ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرض﴾[۱] اقتضای الوهیت و ربوبیت خداوند، اختصاص مُلک برای اوست که معبودی جز ذات او وجود ندارد: ﴿ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ﴾[۲]. آیاتی دیگر از قرآن تاکید می‌کنند مُلک آسمان‌ها و زمین برای الله است: ﴿أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرض﴾. از اسمیه‌بودن جمله ﴿أَنَّ اللَّهَ﴾ ثبوت و همیشگی‌بودن این مالکیت فهمیده می‌شود. ضمن آن‌که با استفاده از ﴿أَنَّ﴾ این مالکیت تأکید هم می‌شود. این مُلک، مطلق و جاودانه و همیشه مختص به اوست.

### ۳-۱. مصادیق مُلک خداوند

مُلک به‌طور مطلق به خداوند متعال اختصاص دارد: ﴿ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْك﴾.[۳] بر سر «مُلک» ال آمده است، پس معلوم می‌شود همهٔ انواع ملک از آن اوست.

۱. بقره، آیه ۱۰۷.

۲. زمر، آیه۶.

۳. فاطر، آیه۱۳.

در برخی آیات، مصادیقی از این مُلک بیان شده است؛ ﴿أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ﴾[1]. طبق این آیه و آیات دیگر، مُلک آسمان‌ها و زمین به او اختصاص دارد. در آیه‌ای قید ﴿وَ ما بَيْنَهُما﴾ و در آیهٔ دیگر قید ﴿وَ ما فيهِنَّ﴾ نیز اضافه شده است: ﴿وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما﴾[2]، ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما فيهِنَّ﴾[3]. طبق این آیات شریفه ملک آسمان‌ها و زمین، همهٔ آنچه بین آن‌هاست و همه آن‌چه در آن‌هاست، از آن خداوند متعال است. خداوند هم مالک آسمان‌ها و زمین است و هم تمام اشیا و موجودات میان آن‌ها و درون آن‌ها مملوک اویند.

## ۳-۲. خداوند مالک و مَلِک در دنیا و آخرت

در آیاتی از قرآن، خداوند به نام‌های «مالک» و «مَلِک» و «ملیک» خوانده شده است. خداوند، در دنیا، مالک الملک است و در آخرت، مالکِ یوم الدین. در دنیا، ملک الناس‌است، در آخرت، ملیک مقتدر.

– او در دنیا مالک هر مُلکی است. به پیامبر فرمان می‌دهد تا حضرتش، خداوند را مالک هر مُلکی خطاب کند: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ﴾[4].

– او به هر که بخواهد مُلک عطا کرده و از هر که بخواهد مُلک را بازمی‌ستاند: ﴿تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ﴾.

– مالک‌الملکی که به هر که بخواهد عزت می‌بخشد و هر آنکه را که اراده کند به ذلت می کشاند: ﴿وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاءُ﴾.

---

۱. بقره، آیه ۱۰۷.

۲. مائده، آیه ۱۷.

۳. مائده، آیه ۱۲۰.

۴. آل عمران، آیه۲۶.

- تمام خیر به دست اوست: ﴿بِيَدِكَ الْخَيْرُ﴾.
- همهٔ این موارد به قدرت الهی وابسته است: ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.
- مدیریت شب و روز ﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ و بیرون‌آوردن زنده از مرده و مرده از زنده به دست اوست: ﴿وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾
- و هر که را بخواهد روزی می‌بخشد: ﴿وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.

خداوند، مالک‌المُلکی است که بخشیدن و ستاندن مُلک، عزت‌بخشی و ذلت افراد و تمام انواع خیر به دست اوست؛ زیرا او بر هر چیزی قدرت دارد. در این دنیا، به طور تکوینی و تشریعی مالک‌الملک است. در تشریع و تکوین مالک است؛ بنابراین مدیریت‌دادن مُلک و ستاندن آن، عزت‌بخشی و ذلت افراد و عطای همهٔ خیرات به قدرت اوست.

در جهان طبیعت، مدیریت شب و روز و بیرون‌آوردن زنده از مرده و مرده از زنده و روزی‌دهی بی‌حساب، به دست قدرت اوست و همهٔ این امور در تکوین و تشریع به طور همیشگی و دائم برای خداوند ثابت است.

مالکیت خداوند فقط این دنیایی نیست؛ در آخرت هم او ﴿مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است؛ مالکِ روز جزا، روزی که با سرنوشت انسان‌ها پیوند خورده است: ﴿مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾[1]. ربوبیت او بر اساس رحمانیت و رحیمیت است. ربوبیت عالَمین در این دنیا با اوست و در روز جزا، نیز همو مالک یوم الدین است. با توجه به آیات ۲۶و۲۷ سورهٔ مبارکهٔ آل عمران و آیات سورهٔ مبارکهٔ حمد، فهمیده می‌شود که خداوند در دنیا و در آخرت مالک تکوین و مالک تشریع به طور مطلق است.

۱. فاتحه، آیه۴.

## ۳-۳. مُلک، تحت سیطرهٔ الهی

قدرت تصرف در مُلک بدون هیچ‌گونه قید و شرط برای خداوند است و او بر هر امری قادر است. او همان کسی است که مرگ و زندگی را آفریده تا انسان‌ها را بیازماید: ﴿تَبارَكَ الَّذی بِیَدِهِ الْمُلْكُ﴾[۱]. خداوند فرمانرواست؛ او اعلی است، فرمانروای راستین است، فرمانروایی شناخته شده: ﴿فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾[۲]. همو قرآن را به عربی نازل فرموده و در آن به گونه‌های متفاوت بیم و هشدار داده است: ﴿صَرَّفْنا فِیهِ مِنَ الْوَعِیدِ﴾. در همین دنیا، فرمانروای راستینی است که قرآن را نازل کرده و به شکل‌های گوناگون به مردم وعید را تذکر می‌دهد. فرمانروای حقی که در ذات، یگانه است و پروردگار عرش کریم است: ﴿فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِیمِ﴾[۳].

خداوند، فرمانروای همهٔ مردم است: ﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ این فرمانروا، همان ربّ و اله مردم است: ﴿بِرَبِّ النَّاسِ*مَلِكِ النَّاسِ*إِلَهِ النَّاسِ﴾[۴] خداوند به پیامبر ﷺ فرمان می‌دهد برای همیشه از شر وسوسه‌گری خنّاس جنی یا انسی که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند، به فرمانروای مردم پناه ببرد: ﴿مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ﴾[۵]. خداوند آن فرمانروایی است که همواره، مردم را از شر وسوسهٔ نهانی که جنیان یا انسان‌ها برای مردم ایجاد می‌کنند، پناه می‌دهد.

---

۱. ملک، آیه۱.
۲. طه، آیه ۱۱۴.
۳. مؤمنون، آیه۱۱۶.
۴. ناس، آیه۱-۳.
۵. ناس، آیه۶-۴.

### ۳-۴. تنها خداوند مالک است.

آیات ۱تا ۳ سورهٔ مبارکهٔ فرقان، بار دیگر ربوبیت تشریعی و تکوینی خداوند را کنار هم ذکر کرده، بیان می کنند مُلک آسمان‌ها و زمین، از آنِ خداوندی است که فرقان را بر بنده‌اش نازل کرد: ﴿تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ﴾ تا برای جهانیان هشداردهنده باشد: ﴿لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا الَّذی لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ﴾.

او فرزندی اتخاذ نکرده است: ﴿وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً﴾ و در مُلک شریکی ندارد: ﴿وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ و همه چیز را با تقدیر آفریده است: ﴿وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً﴾. در مقابل چنین خدایی، مشرکان، الهه‌هایی را معبود قرار می‌دهند که نه تنها چیزی نمی‌آفرینند بلکه خود مخلوق هستند: ﴿وَ اتَّخَذُواْ مِن دُونِهِ ءَالِهَةً لَّا يخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يخْلَقُونَ﴾.

آن الهه‌های دروغین بر هیچ نفع و ضرری یا مرگ و زندگی و نشوری توانایی ندارند، حتی مالک ضرر و نفعی برای خود نیستند: ﴿وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا﴾ چنانکه مالک مرگ، حیات و نشوری هم نیستند: ﴿وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَوةً وَ لَا نُشُورًا﴾. در آیهٔ ۴۳ سورهٔ مبارکهٔ زمر خداوند با بیان پرسشی، برگزیدن شفیعانی غیر از خدا را مورد سؤال قرار داده است: ﴿أَمِ اتَّخَذُواْ مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ﴾، شفیعانی که مالک چیزی نیستند و تعقل نمی کنند: ﴿قُلْ أَ وَ لَوْ كَانُواْ لَا يَمْلِكُونَ شَيْا وَ لَا يَعْقِلُونَ﴾.

همهٔ گونه‌های شفاعت، منحصراً از آن خداست: ﴿لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَميعاً﴾. ملک آسمان‌ها و زمین برای اوست: ﴿لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ﴾ و بازگشت همه به سوی خداوندی است که مالک آسمان‌ها و زمین است: ﴿ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

در آیات ۸۵ و۸۶ سورهٔ مبارکهٔ زخرف، بیان می‌شود که ملک آسمان‌ها و زمین

و آنچه بین آن دوست، به خداوند اختصاص دارد: ﴿وَ تَبارَكَ الَّذی لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما﴾، علم قیامت هم نزد اوست: ﴿وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ و بازگشت هم به سوی اوست: ﴿وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ در مقابل کسانی غیر خدا را که می‌خوانند، مالک هیچ‌گونه شفاعتی نیستند: ﴿وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ﴾. البته استثنایی را ذکر می‌کند؛ یعنی شاهدان دانایی که به حق شهادت می‌دهند، نیز مالک شفاعت هستند: ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

خداوند در مُلک خود هیچ شریکی ندارد و الهه‌های دروغین مشرکان، هیچ‌گونه مالکیتی حتی برای خود ندارند؛ آنها که خود مخلوق بوده و بر آفرینش توانایی ندارند، فاقد هرگونه مالکیت نسبت به ضرر، نفع، مرگ، حیات و نشورند. هرگونه شفاعتی هم، از الهه‌های دروغین نفی می‌شود، شفیعانی که مالک هیچ‌چیز نبوده ﴿قُلْ أَ وَ لَوْ كانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً﴾ و تعقل هم نمی‌کنند ﴿وَ لَا يَعْقِلُونَ﴾.

## ۴. فرمانروایی خداوند در شبکهٔ اسمای الهی

### ۴-۱. در عرصهٔ دنیا

در آیاتی از قرآن کریم از مالک‌بودن خداوند و اختصاص مُلک برای او جل جلاله سخن رانده شده است. این اسم‌ها، در کنار اسم‌ها یا صفات و افعال دیگری از خداوند متعال ذکر شده‌اند که همنشینی این اسم‌ها و صفات می‌تواند به فهم دقیق‌تر مالک و مَلک‌بودن خداوند کمک کند.

هرگونه حمد و ستایشی مختص به «الله» است که پروردگار جهانیان است. پروردگارِ رحمان و رحیمی که جهانیان را ربوبیت می‌کند، مالک روز جزا است.

خداوند مالک آسمان‌ها و زمین، تنها ولی و یاور است و برای انسان‌ها جز

او سرپرست و یاوری وجود ندارد: ﴿وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ﴾[1]. او بر هر امری توانا و قادر است: ﴿وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ﴾[2]. او هر آنچه اراده کند می‌آفریند: ﴿يَخْلُقُ ما يَشاءُ﴾[3] هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند: ﴿يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ﴾[4] بازگشت به سوی اوست: ﴿وَ إِلَيْهِ الْمَصيرُ﴾.

در ذات، یگانه و مُحیی و مُمیت است: ﴿لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ يُحْيي وَ يُميتُ﴾[5] تبارک است، فرزند ندارد: ﴿لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً﴾، در مُلک بدون شریک است: ﴿وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَريكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ و همه چیز را به تقدیر آفریده است: ﴿وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْديراً﴾[6] شفاعت کامل برای خداوند است: ﴿لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَميعاً﴾[7]. رجعت هم به سوی اوست: ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ عطای فرزند دختر باشد یا پسر و یا هر دو و عقیم کردن افراد هم فعل اوست: ﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَثًا وَ يَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا﴾[8].

علم الساعه نزد اوست: ﴿وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾[9]. در زمین و آسمان اله است:

---

۱. بقره، آیه۱۰۷.
۲. آل عمران، آیه ۱۸۹.
۳. مائده، آیه۱۷.
۴. مائده، آیه ۱۸.
۵. اعراف، آیه ۱۵۸.
۶. فرقان، آیه ۲.
۷. زمر، آیه ۴۴.
۸. شوری، آیه۴۹.
۹. زخرف، آیه۸۵.

﴿وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾ و حکیم و علیم است: ﴿وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ﴾[1] و غفور و رحیم: ﴿وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً﴾[2].

او، اول است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ﴾، آخر است: ﴿وَ الآخِرُ﴾، ظاهر است: ﴿وَ الظَّاهِرُ﴾، باطن است: ﴿وَالْبَاطِنُ﴾ و به همه چیز دانا: ﴿وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ﴾[3] بر همه چیز گواه و شهید است: ﴿وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ﴾[4]. توسط موجودات آسمان‌ها و زمین تسبیح می‌شود، حمد و ستایش هم برای اوست: ﴿وَ لَهُ الْحَمْدُ﴾[5]. قدوس، شکست‌ناپذیر و حکیم است: ﴿الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ﴾[6]. مَلِک حقی است که جز او الهی نیست و ربّ عرش کریم است: ﴿الْمَلِکُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَرِیمِ﴾[7].

فرمانروای شناخته شده، قدوس است: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوس﴾. این فرمانروا، متصف به صفات و اسمایی است که خود شناسانده، مانند قدوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار و متکبر: ﴿السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ﴾ و از آنچه شرک می‌ورزند منزه است: ﴿سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ﴾[8]. با توجه به اینکه الله در این آیه، همان «الله» در آیه قبل و بعد

---

۱. زخرف، آیه۸۴.
۲. فتح، آیه۱۴.
۳. حشر، آیه ۳.
۴. بروج، آیه۹.
۵. تغابن، آیه ۷.
۶. جمعه، آیه۱.
۷. مؤمنون، آیه ۱۱۶.
۸. حشر، آیه۲۳.

است، همهٔ آن صفات برای «المَلِک» صدق می‌کند؛ در آیهٔ بعد، آفرینندگی و تصویگری: ﴿الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ﴾ و اسمای حسنی برای اوست: ﴿لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.

### ۴-۲. در عرصهٔ آخرت

آیات ۱۳و ۱۴ سورهٔ مبارکهٔ فاطر، مُلک را برای خدا ذکر کرده و هرگونه مالکیتی، هرچند به اندازهٔ قطمیری را از شرکای موهوم سلب می‌کنند. دنیا و آخرت گویا به‌هم درآمیخته‌اند؛ خداوندی که شب و روز را در هم وارد می‌کند و خورشید و ماه را مسخّر کرده است؛ همان خدایی است که پروردگار انسان‌هاست و همهٔ مُلک برای اوست و هر معبودی غیر او که توسط انسان‌ها خوانده شود، مالک چیزی نیست. این معبودان در این دنیا اگر خوانده شوند، نمی‌شنوند و حتی اگر بشنوند استجابت نمی‌کنند و در قیامت به شرک مشرکانی که آن‌ها را می‌پرستیدند، کافرند.

مُلک در آن روز بازپسین حق است: ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾[1]. این مُلک حق و راستین از آنِ رحمن است: ﴿للرَّحْمنِ﴾. روزی که بر کافران سخت است: «وَ كانَ يَوْماً عَلَى الْكافِرِينَ عَسِيراً﴾ و ستمگر بر دست خود زده و آرزوی همراهی با رسول را می‌کند: ﴿وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾[2]. مُلک حقیقی در روز قیامت از آن خداوند رحمن است؛ روزی که بر کافر سخت است و ستمگر آرزو می‌کند که ای کاش با رسول همراهی می‌کرد.

کافران همواره در شک هستند تا اینکه ناگهان قیامت یا عذاب روز عقیم بر آن‌ها برسد: ﴿حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ﴾. مُلک

۱. فرقان، آیه۲۶.

۲. فرقان، آیه ۲۷.

درآن روز از آن الله است: ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾، بین آنها حکم می کند: ﴿يَحْكُمُ بَيْنَهُم﴾. کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند در بهشت‌های نعمت‌اند: ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِی جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ و کسانی که کفر ورزیده‌اند و آیات خداوند را دروغ شمرده‌اند برای آنها عذاب خوارکننده است: ﴿وَ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَ كَذَّبُواْ بِايَتِنَا فَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.

با توجه به آیات ۵۵ و ۵۶ سورهٔ مبارکهٔ حج خداوندی که مُلک در قیامت برای اوست، همو بین انسان‌ها حکم و داوری می کند، هم مالک است و هم حاکم. قول او در آن روز حق است: ﴿قَوْلُهُ الْحَقُّ﴾ و مُلک به او اختصاص دارد: ﴿وَ لَهُ الْمُلْكُ﴾. در آن روز که در صور دمیده می‌شود: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِی الصُّورِ﴾ او همان خدای آگاه به پنهان و پیداست: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾. هموست خداوند حکیم خبیر ﴿وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾[1]. خداوندی که آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است، مُلک قیامت هم از آن اوست.

همچنین در آیهٔ ۲۷ جاثیه فرموده که مُلک آسمان‌ها برای خداوند است: ﴿وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ و بلافاصله می‌فرماید روزی که قیامت برپا می‌شود: ﴿وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾. آیات قبل و بعد آیه مذکور هم در فضای قیامت است.

خداوندی که درجات را بالا می‌برد: ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ﴾ و دارای عرش است: ﴿ذُو الْعَرْشِ﴾، روح را بر هر کدام از بندگانش که بخواهد القا می کند تا نسبت به روز ملاقات انذار دهد: ﴿يُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾[2].

روزی که مردم آشکار می‌شوند چیزی از ایشان برخداوند پنهان نمی‌ماند:

۱. انعام، آیه ۳۷.
۲. غافر، آیه۱۵.

﴿یَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا یَخْفی عَلَی اللهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ﴾[1]. در آن روز مُلک برای کیست؟ ﴿لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ﴾ برای خداوند واحد قهار: ﴿لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ﴾. هر نَفْسی به آنچه کسب کرده جزا داده می‌شود: ﴿الْیَوْمَ تُجْزَی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ﴾ هیچ ستمی در این روز نیست: ﴿لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ﴾. خداوند سریع الحساب است: ﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ﴾[2].

با توجه به آیات ۵۴و ۵۵ سورهٔ مبارکهٔ قمر، پرهیزگاران در بهشت‌ها و رودها در جایگاه صدق و نزد فرمانروایی مقتدر قرار دارند: ﴿عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ﴾.

## ۵. پیامد ایمان به مالکیت و فرمانروایی خداوند در سلوک فردی و اجتماعی

یکی از آثار اولیه ایمان به «مالک یوم الدین»بودن خداوند در خود سوره حمد بیان شده و آن، توحید در عبادت و توحید در استعانت است. طلب از خدا برای درست‌پیمودن راهی که منعمان بر آن قرار دارند. توجه عمیق به همین آیه شریفه، ضمن کمک به موحد برای خلوص در توحید خود و بالابردن مراتب ایمان، آثار شگرف فردی و اجتماعی را به دنبال دارد و ضمن جلوگیری از بسیاری آسیب‌ها در زندگی فردی و اجتماع، انسان را به تلاش بیشتر برای حضور در یوم القیامه و در محضر مالک یوم الدین وا می‌دارد.

در آخرت هم نشان می‌دهد افرادی که در جایگاه صدق و در نزد ملیک مقتدر قرار دارند، متقین هستند. این آیه تاثیر انگیزشی بسیار بالایی دارد و مؤمنان با تصور قرار گرفتن در چنین جایگاه و منزلتی، سعی و تلاش خود را

۱. غافر، آیه ۱۶.

۲. غافر، آیه ۱۷.

برای دستیابی به چنین مقامی چندبرابر می‌کنند. یکی از ره‌آوردهای ایمان به مالک و ملیک‌بودن خداوند، تقوای بیشتر است. توحید خالص در اندیشه و قرارگرفتن در زمرهٔ متقینی که در کنار خداوند در سرای آخرت در جایگاه صدق قرار می‌گیرند، از آثار باورمندی به توحید در مالکیت و مَلکیت خداوند متعال است.

### ۶. دامنهٔ مالکیت و حاکمیت انسان‌ها

مسئلهٔ مهمی که در رابطهٔ مالکیت و مَلِکیت خداوند مطرح می‌شود، رابطهٔ آن با مالکیت و فرمانروایی انسان‌هاست: آیا خداوند مالکیت و مَلِکیت انسان‌ها را معتبر می‌داند؟ آیا این مالکیت و مَلِکیت‌ها در عرض مالکیت و مَلکیت خداوند است یا در طول آن؟ در صورت اعتبار، اعتبار آن‌ها به دنیا محدود بوده یا در آخرت هم چنین مالکیت و مَلِکیتی برای انسان‌ها وجود دارد؟ مالکیت انسان‌ها بر اشیاست یا شامل اشخاص هم می‌شود؟

در پاسخ به این سؤالات ابتدا فرمانروایی و سپس مالکیت انسان‌ها و رابطهٔ آن‌ها با فرمانروایی خداوند و مالکیت او بررسی خواهد شد.

### ۶-۱. فرمانروایان بشری

پس از مطالعهٔ آیات مرتبط دانسته می‌شود، این خداوند است که به هر که بخواهد فرمانروایی می‌دهد و فرمانروایی را از هر که بخواهد بازمی‌ستاند.

خداوند تصریح می‌کند که به آل ابراهیم علیه‌السلام، کتاب و حکمت داده و بلافاصله می‌فرماید که به ایشان مُلک بسیار بزرگی داده است: ﴿فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً﴾[1] عطای کتاب و حکمت الهی، همراه است با مُلک عظیم خدادادی به آل ابراهیم علیه‌السلام؛ بنابراین، از لوازم فرمانروایی

۱. نساء، آیه ۵۴.

الهی، همراهی آن با کتاب و حکمت الهی است.

خداوند در اجابت درخواست مردم برای انتخاب فرمانروا، فرمانروای منصوب خودش را از طریق پیامبر معرفی می کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً﴾ و در پاسخ به اعتراض کنندگان که خود را شایسته‌تر به فرمانروایی می‌دانستند: ﴿قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾ و ثروتمندنبودن طالوت را دلیل برای نپذیرفتن فرمانروایی او بیان می کردند: ﴿وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ﴾ دلایل این انتصاب و اصطفای الهی را ذکر کرده: ﴿قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ﴾[1]، برای همراه کردن مردم، نشانه قرار می‌دهد: ﴿إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ﴾[2]

گاه خداوند در ابتدا یک فرمانروا را برمی گزیند، مانند داود ﷺ: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾ و این فرمانروایی را به حکمت و علمی که خود به او آموخته، مقرون می‌سازد: ﴿وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشاءُ﴾. علاوه بر آن‌که مُلک داوود را تقویت و استوار کرده به او حکمت و فصل خطاب در داوری را هم عطا فرمود: ﴿وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ﴾[3].

داوودی که از بندگان خداست: ﴿وَٱذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُۥدَ﴾ و او را نیرومند ساخت: ﴿ذَا ٱلْأَيْدِ﴾ و بر بسیارتوبه‌کنندگی او تأکید کرد: ﴿إِنَّهُۥ أَوَّابٌ﴾. کوه‌ها را تسبیح گویان به تسخیر داود درآورد: ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا ٱلْجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحْنَ بِٱلْعَشِيِّ

۱. بقره، آیه ۲۴۸.
۲. بقره، آیه ۲۴۹.
۳. ص، آیه ۲۰.

وَالْإِشْرَاقِ﴾[1] و پرندگان را نیز ﴿وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ﴾[2].

بندگی و فرمانبردار بودن، شایستگی دریافت کتاب و حکمت، قدرت بالای جسمی، برتری علمی و فصل‌الخطاب بودن، از شاخصه‌های انتصاب فرمانروا توسط خداوند به شمار می‌آید.

خداوند با چنین فرمانروایانی، خطر برخی مردم فاسد را دفع می‌کند که اگر چنین نبود حتماً زمین فاسد می‌شد: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾.

فضل الهی بر جهانیان مانع از فساد زمین می‌شود؛ وجود فرمانروایان الهی که خداوند به آن‌ها مُلک، حکمت، علم و قدرت داده است از فضل خداوند بر جهانیان نشأت گرفته است: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعالَمِينَ﴾[3].

از دیگر فرمانروایان الهی که خداوند بر وجود مُلک او تصریح می‌کند، حضرت سلیمان علیه‌السلام است: ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾[4]. مُلکی که به درخواست و دعای سلیمان بوده و ویژگی‌های منحصر به فردی داشته است: ﴿وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾[5].

حضرت یوسف علیه‌السلام در فرازی دادن مُلک را مستقیماً به خداوند نسبت داده، عرضه می‌دارد: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾[6] همچنین

---

۱. ص، آیه ۱۸.
۲. ص، آیه ۱۹.
۳. بقره، آیه ۲۵۱.
۴. بقره، آیه ۱۰۲.
۵. ص، آیه ۳۵.
۶. یوسف، آیه ۱۰۱.

در آیاتی به فرمانروایان باطل هم اشاره می‌شود؛ هم در داستان موسی ﷺ که به فرمانروایی فرعون اشاره شده، هم در داستان حضرت ابراهیم ﷺ که به داستان نمرود اشاره می‌شود. نکته قابل توجه این است که خداوند این فرمانروایی را هم به خودش نسبت می‌دهد: خداوند است که به نمرود مُلک داده است: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذی حَاجَّ إِبْراهیمَ فی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾[1].

فرعون مُلک مصر را از آن خود دانسته و ملتش را بر این دارایی، گواه و شاهد می‌گیرد: ﴿وَ نادی فِرْعَوْنُ فی قَوْمِهِ قالَ یا قَوْمِ أَ لَیْسَ لی مُلْكُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْری مِنْ تَحْتی أَفَلا تُبْصِرُونَ﴾[2].

قرآن به فرمانروایی یک زن هم اشاره می‌فرماید؛ زنی فرمانروا با امکانات و تخت پادشاهی بزرگ که می‌تواند کنایه از قدرت و سیطره او باشد: ﴿إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ وَ لَها عَرْشٌ عَظیمٌ﴾[3].

در داستان ملکه سباء به ابعادی از مدل فرمانروایی هم توجه می‌دهد: ملکه پس از مشورت با نزدیکان و صاحب‌منصبان با ذکر دلیل، به مشورت آن‌ها عمل نکرده و تصمیم دیگری می‌گیرد؛ تصمیمی که او را به همراهی با سلیمان ﷺ و تسلیم در برابر پروردگار می‌رساند.

فرمانروای مصر که پس از تعبیر رؤیا و روشن‌شدن پاکدامنی یوسف ﷺ، منصب عزیزی مصر را به او می‌بخشد هم نمونهٔ دیگری از مواجههٔ فرمانروایان با پیامبران الهی است: ﴿وَ قالَ الْمَلِكُ ائْتُونی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسی فَلَمَّا كَلَّمَهُ قالَ إِنَّكَ الْیَوْمَ لَدَیْنا مَكینٌ أَمینٌ﴾[4].

۱. بقره، آیه ۲۵۸.
۲. زخرف، آیه ۵۱.
۳. نمل، آیه ۲۳.
۴. یوسف، آیه ۵۴.

با تدبر در این‌گونه آیات، روشن می‌شود که فرمانروایان حقی وجود دارند که خداوند با علم و حکمت و بر اساس توانمندی‌هایی که به آن‌ها بخشیده، ایشان را برای فرمانروایی برمی‌گزیند. این فرمانروایان با بهره‌مندی از توانمندی‌های شخصیتی و تفضل الهی توانسته‌اند جامعه و ملتی را برای سال‌ها از بحران‌هایی، مانند بحران اقتصادی به سلامت عبور داده و حتی به ملت‌های مجاور هم کمک کنند؛ چنانکه در داستان یوسف مشاهده می‌شود: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾[1].

در داستان سلیمان علیه‌السلام، تمدنی الهی با ویژگی‌های خاص به فرمانروایی سلیمان علیه‌السلام به وجود می‌آید، به گونه‌ای که جنیان هم برای ساخت این تمدن به قدرت سلیمان علیه‌السلام تمکین می‌کنند.

در مقابل این صنف از فرمانروایان الهی، خداوند به افراد دیگری هم، فرمانروایی و مُلک بخشیده است؛ فرمانروایانی که در برابر روشن‌شدن حق، دو نوع تصمیم‌گیری و مواجهه را در پیش می‌گیرند: یا راه مبارزه و مقابله که به نابودی آن‌ها و طرفداران‌شان می‌انجامد یا تسلیم‌شدن در برابرحق و همراهی با آنکه در این صورت خود و ملت خود را از تباهی نجات می‌دهند. تصمیم و عملکرد ملکهٔ سباء و پادشاه مصر دو نمونه از مواجههٔ درست فرمانروایان در برابر حق هستند که به همراهی آنان با پیامبران الهی انجامیده است. نمرود و فرعون هم به عنوان دو نمونه از مقابله و جبهه‌گیری در برابر حق و مبارزه با پیامبران الهی هستند.

با تدبر در آیاتی که خداوند به فرمانروایی خود، فرمانروایان الهی و فرمانروایان باطل توجه می‌دهد، دانسته می‌شود خداوند فرمانروای حقیقی است و دیگر فرمانروایی‌ها به عطای اوست و در طول فرمانروایی او. چنانکه مدل

۱. یوسف، آیه ۵۵.

فرمانروایی بر اساس معیارهایی مانند علم، حکمت، امانتداری، قدرت جسمانی و... باشد، باعث پیشرفت می‌شود. چنین حکمرانی می‌تواند ملت‌ها را از بحران‌های امنیتی، مانند جنگ در داستان طالوت و داود و بحران‌های اقتصادی مانند هفت سال قحطی در داستان یوسف علیه‌السلام به سلامت عبور دهد وحتی تمدنی عظیم و بی‌مانند مانند تمدن سلیمانی ایجاد کند.

## ۶-۲. مالکیت انسان‌ها، اعتباری و محدود به دنیا

آیاتی از قرآن مالکیت همه چیز را برای خداوند اثبات می‌کند. با وجود مالکیت حقیقی و همیشگی خداوند، قرآن مالکیت انسان‌ها را هم معتبر شمرده است. مالکیت انسان بر اشیا و انسان‌های دیگر معتبر است. رابطهٔ مالکیت انسان با مالکیت خداوند رابطه‌ای طولی است. مالکیت انسان‌ها، اعتباری، محدود، مقید و مشروط است.

بر اساس آیاتی از قرآن انسان‌ها می‌توانند مالک برخی اشیا، چهارپایان و حتی مالک بندگان و کنیزان باشند. این مالکیت اعتباری، انتقال‌یافتنی و قابل ازبین‌رفتن است.

### ۶-۳. مالکیت انسان‌ها بر انسان‌های دیگر

مالکیت انسان‌ها بر یکدیگر در قرآن، همان مسئلهٔ بنده و کنیز است؛ عبارتی که به‌کار گرفته شده: ﴿ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ﴾[1]، ﴿ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ﴾[2] و ﴿مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ﴾[3] است. به اقتضای بحث سیاقی که این کلمه در آیات آن

۱. مؤمنون، آیه ۶.
۲. نور، آیه ۳۱.
۳. نور، آیه ۳۳.

سیاق استفاده شده است، به برخی احکام آن‌ها اشاره می‌شود. به عنوان نمونه در آیهٔ ۳۳ سورهٔ نور به مسئلهٔ مکاتبهٔ عبد اشاره می‌کند که یکی از راه‌های آزادسازی بنده است.

فضای دیگری که در آن از کلیدواژهٔ «مالک» برای انسانی دیگر استفاده شده، در داستان انحراف گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل است که موسی علیه‌السلام خطاب به خداوند عرضه می‌دارد که فقط مالک خود و برادرم هستم: ﴿قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلاَّ نَفْسی وَ أَخی﴾[1].

ابراهیم علیه‌السلام خطاب به عمویش، خود را نسبت به عمویش در برابر خداوند فاقد هر گونه مالکیتی معرفی می‌کند: ﴿إِلاَّ قَوْلَ إِبْراهیمَ لِأَبیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ﴾[2].

## ۶-۴. نفع و ضرر در دایرهٔ تقدیر الهی

خداوند به پیامبر امر فرموده تا هرگونه مالکیت سود و زیان نسبت به خودش را تبیین کند؛ اینکه برای خودش مالک نفع و ضرری نیست مگر آنکه خدا بخواهد. اگر غیب می‌دانست خیر بسیاری را به‌دست می‌آورد و آسیبی به او نمی‌رسید: ﴿قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ﴾[3]. در فرازی کاملاً مشابه حضرتش می‌فرماید: مالک زیان و سودی برای خودش نمی‌باشد مگر آنکه خدا بخواهد: ﴿قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسی ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ﴾[4].

---

۱. مائده، آیه ۲۵.

۲. ممتحنه، آیه ۴.

۳. اعراف، آیه ۱۸۸.

۴. یونس، آیه ۴۹.

در دو آیهٔ فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله مالکیت سود و زیانی را برای خودش نفی کرده، تصریح می‌کند که مالکیت زیان و سود شخصی ایشان منوط به خواست و مشیت الهی است؛ یعنی حتی ایشان هم در جلب منفعت و دفع ضرر، از خود استقلال ندارد. ایشان همچنین در خصوص ضرر یا هدایت دیگران فاقد مالکیت است؛ یعنی ضرر و هدایت دیگران به دست و اختیار ایشان نیست: ﴿قُلْ إِنِّی لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً﴾[1].

### ۶-۵. مالکیت بر چهارپایان

مالکیت دیگری که خداوند برای انسان‌ها بدان اشاره دارد، مالکیت بر چهارپایان است: ﴿أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدينا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِكُون﴾[2] خلقت به دست خداوند است، اما مالکیت آن‌ها را برای انسان‌ها قرار داده است.

### ۶-۶. مالکیت انسان‌ها محدود به عرصهٔ دنیا

مالکیت انسان‌ها نسبت به یکدیگر محدود به فضای دنیاست و در آخرت فاقد اعتبار است. انسان‌ها در قیامت مالك نفع و ضرری نسبت به همدیگر نیستند: ﴿فَالْيَوْمَ لا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا﴾[3]. در قیامت هرگونه مالکیت فردی نسبت به دیگری برداشته می‌شود: ﴿يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾[4]. مالکیت انسان‌ها از جانب خداوند بوده، در عرض مالکیت خداوند نیست،

---

۱. جن، آیه ۲۱.
۲. یس، آیه ۷۱.
۳. سبأ، آیه ۴۲.
۴. انفطار، آیه ۱۹.

مالکیت غیرخدا در طول مالکیت خدا قرار دارد. اگر خداوند اراده بفرماید در برابر ارادهٔ او، هیچ فرد دیگری مالک چیزی نیست: ﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ﴾[1].

از آیهٔ ۱۳ سورهٔ مبارکهٔ فاطر فهمیده می‌شود در مقابل خداوند، شریکان موهوم و خیالی، مالک چیزی نیستند: ﴿وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ اگر خوانده شوند هم دعا را نمی‌شنوند: ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُواْ دُعَاءَكُمْ﴾ و در قیامت به شرک مشرکان کافر می‌شوند: ﴿وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ﴾ اگر هم بشنوند نمی‌توانند استجابت کنند: ﴿وَ لَوْ سَمِعُواْ مَا اسْتَجَابُواْ لَكُمْ﴾.

در داستان گوساله‌پرستی، خداوند با بیان پرسش توبیخی هرگونه ضرر و سود رساندن گوساله را منتفی کرده و از آنان می‌پرسد که آیا نمی‌بینند گوساله پاسخ آنان را نمی‌دهد و مالک سود و زیانی برای آنها نیست: ﴿أَ فَلا يَرَوْنَ أَلاَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَ لا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً﴾[2].

## نتیجه‌گیری

در سورهٔ حمد، یعنی آغاز مصحف شریف، یکی از نام‌های خداوند متعال، ﴿مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ ذکر شده است. با تأمل در سیر سوره‌های قرآن، مشاهده می‌شود که مفهوم مُلک و مالکیت به‌گونه‌ای پیوسته به خداوند نسبت داده شده است؛ از آیات نخستین تا ختام قرآن در سورهٔ ناس که خداوند خود را ﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ می‌خواند. این توالی نشان‌دهندهٔ اهمیت بنیادینِ اختصاص حاکمیت مطلق به ذات الهی است.

بررسی مجموعی آیات مرتبط، این حقیقت را آشکار می‌سازد که خدایی ، آیه

۱. مائده، آیه ۱۷.
۲. طه، آیه ۸۹.

که ربوبیت عالمین با اوست، همان مالک یوم الدین نیز هست؛ مالکی که متصف به رحمانیت و رحیمیت است و جهان را با رحمتِ واسعهٔ خویش پروردگاری می‌کند. او مالکِ حقیقیِ ملک (آسمان‌ها، زمین و هر آن‌چه در میان آنهاست)، منشأ اعطا و سلبِ حکومت‌ها و مالکِ مطلقِ تمامی اشیا، افراد و زمان‌ها، همراه با قدرت تصرف بی‌چون‌وچراست.

در این نظام هستی، هرگونه مالکیت غیرالهی، عارضی و اعتباری است و تنها به اذن او تحقق می‌یابد. افزون بر این، او نه‌تنها مالک، که مَلِکِ راستین در هر دو عرصهٔ دنیا و آخرت است؛ در دنیا فرمانروای همهٔ مردمان، و در آخرت مَلِکِ مقتدری است که متقین را در «مقام صدق» جای می‌دهد.

سیطرهٔ ملک الهی، همهٔ مخلوقات را در برمی‌گیرد و هرگونه شرک در حاکمیت او ناممکن است. انسان‌ها هرچند گاه اِذنِ فرمانروایی می‌یابند، اما رویکرد آنان متفاوت است: برخی با تکبر و خودپرستی، دیگران را به بندگی خویش می‌کشانند، و بعضی با تبعیت از آموزه‌های وحیانی، تمدن توحیدی را پیش می‌برند.

موحدِ مؤمن با تدبر در این آیات، به توحید در مالکیت و مَلکیت دست می‌یابد؛ یعنی هم در عرصهٔ نظر، خدا را مالک و مَلِکِ بی‌همتا می‌شناسد و هم در عرصهٔ عمل، عبادت را منحصر به او می‌کند. او هر بخشش و دریغِ مُلک را تنها به دست خداوند می‌داند، هر شریکی را از ساحت قدس او نفی می‌کند و با پیروی از فرمانروایان الهی، برای عبور تمدن بشری از بحران‌ها و تحقق تمدن پیشرفتهٔ توحیدی تلاش می‌کند.

## فهرست منابع

* قرآن کریم
۱. الهی‌زاده، محمدحسین، درسنامه تدبر موضوعی قرآن کریم، مشهد: موسسه فرهنگی تدبر در قرآن و سیره، ۱۳۹۳ش.
۲. راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی. دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۳. مصطفوی، سیدحسن، التحقیق في کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.

# واکاوی ویژگی رهبران در پرتو شاخصه‌های تربیتی سورهٔ مزمل

مریم بهبودی[1]

**چکیده**

سورهٔ مبارکهٔ مزمل، نقشهٔ راهی را برای آماده‌سازی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسئولان در جامعهٔ اسلامی ارائه می‌دهد. کسی می‌تواند مسئول جامعهٔ اسلامی باشد که دستورات این سوره، شامل شب‌زنده‌داری، ترتیل قرآن، ذکر خدا، دعا و تضرع، توکل، صبر، دوری گزیدن از مشرکان و مهلت‌دادن به آنها را اجرا کند.

می‌توان گفت که جبههٔ حق از طریق همراهی و همدلی با رهبر، عمل به وظایف و تکالیف، صبر و استقامت، انعطاف‌پذیری و انجام عمل صالح با جبههٔ باطل مقابله می‌کند.

**واژگان کلیدی**: سورهٔ مزمل، شاخص‌های تربیتی، بصیرت، استغفار، عبادت، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۱. طلبه سطح چهار، مکتب نرجس.

**مقدمه**

سورهٔ مبارکهٔ «مزمل» در اوایل دوران بعثت نازل شده است. در این مقطع زمانی، پیامبر اکرم ﷺ دعوت علنی خود را آغاز کرده و با مخالفت‌ها و تکذیب‌های شدیدی از سوی مشرکان ثروتمند و صاحب قدرت روبه‌رو بودند. در چنین شرایطی، خداوند در این سوره با خطاب خاص ﴿یَا ایُّها المزّمّل﴾، پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده و ایشان را به صبر و استقامت در برابر مخالفان دعوت می‌کند؛ پیامبر و یاران ایشان را به شب‌زنده‌داری و تهجد به عنوان سلاحی در برابر سختی‌ها و مشکلات پیش روی خود فرا می‌خواند. همچنین، عذاب‌های الهی را که در انتظار تکذیب‌کنندگان حق است، گوشزد می‌کند.

سورهٔ مزمل از نظر ساختاری به سه سیاق مجزا تقسیم می‌شود:

## سیاق اول: آیات ۱ تا ۱۴

این سیاق شامل دو دسته آیات است:

دستهٔ اول: آیات ۱ تا ۷: این آیات خطاب به پیامبر ﷺ است که پیچیده به رسالت شده و ایشان را به تهجد و شب‌زنده‌داری، تلاوت قرآن با تدبر و تأمل و صبر و استقامت در برابر سختی‌ها دعوت می‌کند؛ تا به این وسیله آماده و مستعد گرفتن مسئولیتی شود که به زودی به او محوّل می‌شود.

دستهٔ دوم: آیات ۸ تا ۱۴: در این آیات خداوند برخی از عذاب‌های الهی را که در انتظار تکذیب‌کنندگان حق است، به تصویر می‌کشد.

محور اصلی این سیاق، تأکید بر تعهد فردی کسی است که بار رسالتی الهی را بر دوش دارد؛ یعنی کسی که پذیرش مسئولیتی را عهده‌دار شده، باید پیچیده به مزمل و قرآن و لیل و... شود.

### سیاق دوم: آیات ۱۵ تا ۱۹

این سیاق به موضع‌گیری‌ها و رفتارهای مختلف مردم نسبت به پیامبر ﷺ و مسئولان الهی می‌پردازد. در این آیات، خداوند به پیامبر ﷺ می‌آموزد که چگونه با تکذیب‌کنندگان و منافقان برخورد کند و چگونه ایمان و تقوای خود را حفظ نماید.

### سیاق سوم: آیهٔ ۲۰

این آیهٔ پایانی سوره، بستهٔ کامل اجرایی برای همراهی و همدلی مؤمنان با پیامبر ﷺ ارائه می‌دهد.

بررسی و تبیین دقیق این سه سیاق، به درک عمیق‌تر مفاهیم و پیام‌های کلیدی سورهٔ مبارکهٔ مزمل کمک خواهد کرد. درحالی‌که پژوهش‌های متعددی در زمینهٔ رهبری و ویژگی‌های رهبران انجام شده است، پژوهش‌های کمی به بررسی ویژگی‌های رهبری از منظر آموزه‌های دینی و به‌ویژه سورهٔ مزمل پرداخته‌اند. این پژوهش با ارائهٔ نظریهٔ جدید، به غنای دانش در این حوزه کمک می‌کند و می‌تواند مدل اسلامی برای رهبری ارائه دهد که با ارزش‌ها و باورهای دینی ما هم‌خوانی داشته باشد.

بررسی شاخص‌های تربیتی سورهٔ مزمل و ارتباط آن‌ها با ویژگی‌های رهبری، به درک بیشتر این آموزش‌ها و کاربرد آن‌ها در زندگی فردی و اجتماعی کمک می‌کند.

جامعهٔ امروز بیش از هر زمان دیگری به رهبرانی متعهد، کارآمد و اخلاق‌مدار نیاز دارد. این پژوهش با شناسایی رهبران مطلوب، می‌تواند به تربیت و پرورش آن‌ها کمک کند.

در این مقاله، به بررسی و تحلیل آیات این سورهٔ مبارکه با تمرکز بر

سیاق‌های سه‌گانهٔ آن خواهیم پرداخت و تلاش خواهیم کرد تا مفاهیم و پیام‌های ژرف آن را برای مخاطبان روشن نماییم.

- مخاطب‌ساختن پیامبر با وصف برگرفته از حالت ایشان به‌جای نام‌بردن

می‌توان گفت خداوند در قرآن نام انبیا را می‌برد: ﴿یَا دَاوُدُ﴾، ﴿یَا مُوسَی﴾، ﴿یَا عِیسَی﴾؛ اما دربارهٔ حضرت رسول ﷺ نام مبارک آن حضرت را نمی‌برد بلکه با این القاب ﴿یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ﴾، ﴿یا أَیُّهَا الرَّسُولُ﴾، ﴿یا أَیُهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ و ... خطاب می‌کند.

در سورهٔ مبارکهٔ مزمل، خداوند خطاب به پیامبر اکرم ﷺ با لفظ ﴿یا أَیُّها المزمل﴾ سخن می‌گوید. بنابراین، ابتدا مفهوم کلمه را در لغت و سپس در قرآن بررسی کرده تا نظرات مختلفی که مفسران در مورد این خطاب، ارائه کرده‌اند روشن شود.

## ۱. مفهوم‌شناسی «مزمل»

### ۱-۱. معنای لغوی مزمل

مزمل از ریشه «زمل» به معنای «پیچیدن»[۱] و «پوشاندن»[۲] است.

### ۱-۲. معنای ظاهری

اشاره به حالتی دارد که پیامبر ﷺ در آن زمان داشته و در جامهٔ خود پیچیده بوده است؛ یا کسی که جامه پوشیده و برای نماز آماده شده و او رسول خدا ﷺ است.[۳] «یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ؛ الخطاب للنبي ﷺ نودي في حال كونه ملتففا بثيابه في بعض

۱. قرشی، قاموس قرآن، ج۳، ص۲۱۷۹

۲. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج۴، ص۳۴۸.

۳. فراء، معانی القرآن، ج۳، ص۱۹۷.

اللّیل، و أمر بالقیام بالصّلاة و هجران النوم»[1]. «الْمُزَّمِّلُ» از متزمّل است و مزّمّل با فتح میم به معنی خود را به جامهٔ خود پیچیده و برای کنایه از سستی و کوتاهی در کار خود نیز استعمال می‌شود[2] که با توجه به شأن پیامبر این معانی لغوی لحاظ نیست.

### ۱-۳. معنای باطنی

استفاده از لفظ «مزمل» به جای نام پیامبر ﷺ در این سوره به معنای کسی است که پیچیده به رسالت شده و این معنا درست است. این خطاب می‌تواند تذکری به مسلمانان نیز باشد که در جایگاه یک مسئول در انجام وظایف دینی خود کوشا و به یاد خداوند و تعهدات خود باشند.

#### الف. ارتباط بین «قم اللیل» و «مزمل»

اولین توصیه، شب‌زنده‌داری است: «ای کسی که پیچیده به مسئولیت شده‌ای برخیز شب را به عبادت بگذران، مگر اندکی از آن را»؛[3] یعنی مزمل باید بلند شود و نماز شب بخواند.

خداوند در این عبارت، به پیامبر ﷺ اجازه می‌دهد که بخشی از شب را به عبادت و بخشی به استراحت بپردازد. این نشان می‌دهد که اسلام، دین افراط و تفریط نیست و در عین تأکید بر عبادت و تهجد، به نیازهای طبیعی انسان نیز توجه دارد. به روشنی نشان می‌دهد که شب‌زنده‌داری و تهجد، رابطهٔ مستقیم با مزمل دارد؛ بنابراین، ظرف لیل و امتداد آن با توجه به مزمل‌شدن نقشی اساسی برای دریافت وحی الهی دارد.

---

۱. طبرانی، التفسیر الکبیر، ج۶، ص ۳۷۰.

۲. عاملی، تفسیر عاملی، ج۸، ص۳۸۶؛ طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص۹۵.

۳. مزمل، آیات ۱-۲.

### ب. اهمیت ظرف لیل

«لیـل» بـه معنـای شـب اسـت و در این سـوره بارها به آن اشـاره شـده اسـت. این امـر نشـان‌دهندهٔ اهمیـت شـب و تاریکـی در فراینـد آماده‌سـازی پیامبـر ﷺ اسـت. شـب، زمان سـکوت و آرامش اسـت و برای پیراسـتن و صفای باطن پابرجاتر از روز و سـخن در آن ثابت‌تـر اسـت؛ فرصتـی مناسـب بـرای راز و نیاز با خداونـد و تمرکز بـر امـور مهـم اسـت. پیامبـر ﷺ از تاریکـی شـب بـرای عبـادت و تهجد اسـتفاده و خـود را بـرای انجـام رسـالت‌های مهـم خـود در روز آمـاده می‌کرد.

### ج. رابطهٔ مزمل با امتداد لیل

«امتـداد لیـل» بـه معنای «طولانی‌بودن شـب» اسـت. در این سـوره بـه پیامبر ﷺ دسـتور داده می‌شـود که بخشـی از شـب را به عبادت و تهجد بپردازد. این امر نشـان می‌دهـد کـه لازمـهٔ آماده‌سـازی بـرای رسـالت‌های مهـم، اختصـاص زمـان درخـور توجهـی بـه عبـادت و راز و نیـاز بـا خداونـد اسـت. پیامبـر ﷺ بـا شـب‌زنده‌داری طولانـی، خـود را بـرای انجـام وظایـف خطیـر خـود در روز آمـاده می‌کرد.

### د. تعیین میزان استراحت

آیـهٔ سـوم: «یـا نصـف آن را یـا اندکـی از آن را بـکاه یا بـر آن بیفـزای.»[1] در این آیـه، خداونـد سـه حالت بـرای میـزان اسـتراحت پیامبر ﷺ بیـان می‌کند.

سـه حالـت بـرای اسـتراحت به‌دلیـل شـرایط روحـی متفـاوت انسـان اسـت. اگر همـهٔ شـب بیـدار باشـد، خسـته می‌شـود. ازایـن‌رو، مقـداری از شـب را بخوابـد ولی بعـد بایـد بیـدار بشـود؛ یعنـی یـا نصـف یـا ناقـص از نصـف؛ یعنـی ثلـث؛ یا زیـاد بر ثلـث یعنـی ثلثیـن کـه هـر سـه در این سـوره آمده اسـت.

---

۱. مزمل، آیه ۳.

دوسوم شب: گاهی انسان حال روحی مناسبی ندارد که در این حالت حداقلِ شب‌زنده‌داری انجام می‌شود؛ برعکس گاهی حالت روحی مناسبی وجود دارد که در این حالت بیداری دوسوم شب مطلوب است. در هر حال نباید عبادت شبانه تعطیل شود.[1]

نصف شب: این حالت برای زمانی است که پیامبر ﷺ از نظر روحی و جسمی در شرایط مطلوبی باشد.

کمی از نصف شب: این حالت برای زمانی است که پیامبر ﷺ احساس خستگی کند.

### ه. تفاوت بین ترتیل و قرائت

«ای کسی که مسئولیت داری و حکم خدمت گرفتی، بلند شو قرآن را به ترتیل بخوان.»

ترتیل از «رَتَل»، به معنای منظم و استوارکردن آمده است.[2] با توجه به معنای لغوی این کلمه، منظور این است که قرآن با آرامش و طمأنینه و به صورت منظم و مرتب و بدون عجله و شتاب خوانده شود[3] که در چنین حالتی هم در خواننده اثر خود را می‌گذارد و هم شنونده را تحت تأثیر جاذبهٔ خود قرار می‌دهد. ترتیل، هنر درست و شمرده و شیواخواندن قرآن است.

در تفسیر ترتیل، روایاتی از معصومان ﷺ رسیده است که در هرکدام به یکی از ابعاد وسیع آن اشاره شده است؛ مانند مکث در آیات، با صدای خوب خواندن، به‌طور روشن بیان‌کردن، خوب‌اداکردن حروف و آشنایی با وقف‌های

۱. جوادی آملی، جلسات تفسیر سوره مزمل، ۱۳۹۸/۰۱/۱۷.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۱.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۶۵.

آن و چنان خواندن که دل‌های سنگین را بیدار کند.[1] ترتیل قرآن به پیامبر ﷺ کمک می‌کرد تا در معانی و مفاهیم آیات قرآن تدبر کند و آنها را در قلب خود درک کند.

## و. ارتباط ترتیل قرآن و لیل

قیام و ترتیل شبانه بدین سبب است که شب برای پیراستن و صفای باطن پابرجاتر از روز و سخن در آن ثابت‌تر است و آرامش موجود در شب، قابل مقایسه با روز نیست؛ به عبارت دیگر، گام شب محکم‌تر و قولش پایدارتر است و تو را ثابت قدم می‌کند. این بدان دلیل است که ای رسول ﷺ تو در روز کارهایی داری که تو را به خود مشغول می‌کند و در روز تلاشی مستمر داری.

کلمهٔ «سبح» به معنای دویدن و تندراه‌رفتن در آب است و «سبح طویل» در روز، کنایه از غور در مهمات زندگی و انواع زد و بندها در برآوردن حوائج زندگی است. معنای آیه این است که تو در روز مشاغل بسیار داری که همهٔ وقتت را فرا گرفته، هم برای کارهای شخصی خود، هم برای شخصیت حقوقی خود، هم برای مدیریت جامعه، هم برای سؤال جامعه، هم برای مناظره، هم برای حل اشکال‌ها، فراغتی برایت باقی نمی‌گذارد تا در آن با توجه تام، متوجه درگاه پروردگارت باشی و از هر چیزی منقطع شوی.

از تقابل لیل و سبح طویل متوجه «ناشئه لیل»[2] می‌شویم؛ چون شب است که آرام هستی. بنابراین، بر توست که از شب استفاده کنی و در آن به نماز بپردازی.

«ما به زودی سخنی سنگین بر تو نازل خواهیم کرد. پس آن را با بردباری و حوصله تحمل کن.»

---

۱. کلینی، کافی، ج۲، ص۶۱۴ - ۶۱۶.

۲. برخواستن در شب.

قول در قرآن افشاء ما فی الضمیر است؛ منظور از «قولی سنگین»، وحی الهی است که پیامبر ﷺ مأمور ابلاغ آن به مردم بود. تلاوت آشکارای قرآن در روز، به منزلهٔ ابلاغ پیام الهی به مردم بود.

قول ثقیل می‌تواند به پرمغزبودن معارف قرآنی اشاره داشته باشد و نیز از مشکلات و سختی‌های ابلاغ به مردم حکایت کند.

با توجه به اینکه ابلاغ وحی الهی با سختی‌ها و چالش‌های زیادی همراه بود، خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که بردبار و حوصله‌مند باشد.

## ۲. آماده‌سازی رسول ﷺ برای ابلاغ وحی در جامعه

دستورات به پیامبر ﷺ از سر گرفته می‌شود. تفاوت این امرها با امرهای ابتدای سوره این است که فرمان‌های ابتدایی در راستای ایجاد آمادگی در پیامبر ﷺ برای دریافت وحی بود، اما این امرها برای آماده‌کردن رسول ﷺ برای ابلاغ وحی و صبر در برابر تبعات آن است. اگر امرها ادامهٔ امرهای قبلی باشد، حق این بود که بین آنها فاصله‌ای نباشد و علل مطرح در آیات ۵-۷ بعد از بیان تمام امرها بیاید.

### ۲-۱. دستور به یاد خدا

ابتدا امر به یاد خدا و توجه تام به اوست؛ اینجا که می‌گوید: ﴿وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ﴾، به ذکر نام او باش!

ذکر اسمای الهی فراتر از صرف تلفظ الفاظ و معانی ذهنی است. مرحلهٔ اول ذکر، همان تلفظ اسمای الهی است که این فقط اولین قدم است و مشکل را به طور کامل حل نمی‌کند.

مرحلهٔ دوم، به معانی و مفاهیم پشت این اسما می‌پردازد. درک این مفاهیم ثواب دارد و از نظر علمی ارزشمند است، اما باز هم کافی نیست.

مرحلهٔ سوم که آن «اسماء الأسماء الأسماء» می‌نامند، مرتبه‌ای عمیق‌تر از ذکر را معرفی می‌کند. در این مرحله، اسمای الهی نه فقط به عنوان الفاظ یا مفاهیم بلکه به عنوان نقطهٔ اتصال به حقایق و ذات الهی شناخته می‌شوند.

مرحلهٔ چهارم، به ذوات قدسی به عنوان مظهر این اسما می‌پردازد. در این مرحله، انسان با تعظیم و تکریم این اسما، به ذات الهی تقرب می‌جوید و ارتباطی غیبی با او برقرار می‌کند.[1] اهمیت این مرحله در حل مشکلات و چالش‌های زندگی اثبات شده است؛ با ذکر اسمای الهی در این مرتبه، می‌توان به قدرت و توان عظیمی دست یافت و بر موانع و مشکلات غلبه کرد.

در نهایت، تأکید می‌شود که ذکر اسمای الهی در این مرحله، کلیدی برای رهایی از مشکلات و دستیابی به سعادت حقیقی است؛ همچنین قدرت و توان عظیمی به انسان می‌بخشد و او را در حل مشکلات و چالش‌های زندگی یاری می‌کند.

## ۲-۲. تبتل

معنای «تبتل»، انقطاع از خلق و متوجه خداشدن، دست التماس به درگاه خدا برآوردن و تضرع و زاری‌کردن است. این عمل نقشی کلیدی در حل مشکلات و چالش‌های زندگی دارد.

برخی از روایات «تبتل» را به بلندکردن دست‌ها در نماز، تضرع و التماس در نماز، اشاره‌کردن با انگشتان و دعاکردن با یک انگشت و اشاره‌کردن با آن تفسیر کرده‌اند.

– روایت محمدبن مسلم و زراره و حمران از امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام: «منظور از این تبتل، بلندکردن دست‌ها در نماز است.»[2]

۱. جوادی آملی، جلسات تفسیر سوره مزمل، ۱۳۹۸/۰۱/۲۴.

۲. کلینی، ج۶، ص۵۵

- روایت ابی بصیر: «تبتل این است که در نماز دست به سوی خدا برداری و تضرع کنی.»[1]

دعا و تضرع به درگاه الهی، به پیامبر ﷺ کمک می‌کرد تا از خداوند یاری بطلبد و برای انجام این مأموریت دشوار از او کمک بخواهد.

### ۲-۳. صرف ذکر خدا موضوعیت دارد یا انقطاع

در رابطه با اینکه آیا صرف ذکر خدا موضوعیت دارد یا انقطاع، باید گفت که تضرع و انقطاع به درگاه الهی مهم است اما در روز هم باید ذکر داشته باشی و با خضوع و خشوع التماس و دعا کنی؛ چون ربوبیت مشرق و مغرب از آن اوست و معبودی جز او نیست. چه کسی می‌تواند در روز انقطاع و ذکر داشته باشد؟ کسی که در شب ﴿رَتِّلِ القُرآنَ تَرتیلاً﴾ کرده باشد.

### ۳. توکل به خدا

خداوند به پیامبری که به رسالت پیچیده‌شده دستور می‌دهد که بر او توکل و کار مشرکان و تکذیب‌کنندگان را به او واگذار کند. توکل به خدا، یعنی خدا را در همهٔ امورت وکیل بگیر. وکیل گرفتن به این معناست که انسان غیر خودش را در جای خود بنشاند، به طوری که ارادهٔ او به جای ارادهٔ آدمی کار کند و عمل او هم عمل خود آدمی باشد. پس اینکه انسان خدای تعالی را وکیل بگیرد، به این است که آدمی تمامی امور را از آن خدا و به دست او بداند، نه برای خودش و نه برای هیچ‌یک از اسباب ظاهری استقلال در تأثیر قائل نباشد.

توکل به پیامبر ﷺ آرامش و اطمینان خاطر می‌داد و او را در برابر سختی‌ها و چالش‌ها مقاوم می‌کرد.

---

۱. کلینی، ج۳، ص ۵۶

### ۳-۱. کدام مسئول می‌تواند خدا را وکیل قرار دهد؟

مسئولی می‌تواند خدا را وکیل قرار دهد که فرآیند راه را قبلاً طی کند؛ یعنی بیداری و عبادت در شب، تلاشی مستمر و شناور در روز و ذکر و انقطاع از مردم داشته باشد. ازاین‌رو، این مسئول وقتی وارد میدان می‌شود، آزار و اذیت دیگران او را از کار باز نمی‌دارد.

این‌ها مقدمه‌ای می‌شود تا به آن حضرت بفرماید که بر آنچه مشرکان دربارهٔ تو می‌گویند شکیبا باش.

### ۴. دستور به صبر

صبر در این آیه به معنای کنار کافران بودن، سخن آنان را شنیدن و پاسخ نگفتن نیست بلکه منظور، مقابله به‌مثل‌نکردن با کافران و دوری‌گزیدنی نیکو از آنان است. دوری‌گزیدن از مشرکان، به معنای قهر و دشمنی با آنها نیست بلکه به معنای انس و الفت‌نداشت با آنهاست.

### ۵. هجر جمیل

رئوفانه با همین کفار مدارا کن: ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً﴾؛ اما هَجر تو هَجر جمیل باشد: ﴿وَاهْجُرْهُمْ﴾، تو با همه باش ﴿وَلاَ تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾[1] مثل یونس علیه‌السلام نباش که صحنه را ترک کنی، مسئولیت را ترک کنی. هَجر جمیل، یعنی همین؛ با آنها باش؛ مذاکره بکن؛ احتجاج بکن؛ استدلال بکن؛ رفت و آمد بکن؛ اگر جنگیدند، بجنگ؛ تا اینها خلاف نکردند و امضایشان را باطل نکردند، شما باطل نکن. کسی می‌تواند هجر جمیل داشته باشد که خدا را وکیل خود بگیرد و کسی می‌تواند امور را به خدا واگذار کند که بیداری شب و عبادت در آن و تلاش مستمر در روز و ذکر و انقطاع از مردم داشته باشد.

۱. قلم، آیه ۴۸.

### ۶. رهاکردن کافران به خدا

امر به صبر را با تهدید ضمنی مشرکان و بیان قدرت قاهره‌اش بر عذاب آنان تعلیل می‌کند: ﴿ذَرْنِی وَ المکذّبین اولی النعمة﴾ که مرا با تکذیب‌کنندگان رسالتت که صاحبان نعمت‌اند و سرکردگان کفر، واگذار تا خود از آنان انتقام گیرم.

تا آنجا که مقدور توست، صبر را رها نکن، از اینها فاصله بگیر، هجرت کن؛ اما هَجر جمیل. نه هجرت زمانی یا زمینی، هجرت سیاسی و اجتماعی بکن؛ با اینها باش، من مسائل را حل می‌کنم. این «ذرنی، ذرنی»هایی که قرآن دارد، برای همین است.

### ۷. مهلت‌دادن به مشرکان

خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که به مشرکان مهلت دهد تا شاید از راه خود بازگردند و به اسلام ایمان بیاورند. این نگاه محبت خداست که هنوز نسبت به آنها مهربانی دارد و با مهلت‌دادن، فرصتی می‌دهد تا در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و آموزه‌های او تفکر کنند و حقایق را درک کنند.

﴿مَهِّلْهُمْ قَلیلاً﴾؛ «اندکی به آنها مهلت بده» از نظر زمان می‌شود مهلت، تا زندگی چندروزهٔ دنیا را سپری کنند.

### ۸. موضع‌گیری مردم نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مسئولان

**اولی النعمه:** این کلمه به صراحت بیان می‌کند که از نعمت‌های فراوانی برخوردار بودند. این نعمت‌ها می‌تواند شامل ثروت، قدرت، سلامتی، علم و هر چیز دیگری باشند که به عنوان موهبت الهی تلقی می‌شوند. با وجود برخورداری از نعمت‌های الهی، به‌جای شکرگزاری، آنها را انکار می‌کنند و به‌جای قدردانی از خداوند، مغرور و ناسپاس می‌شوند.

ایشـان نه‌تنهـا نعمت‌هـا را انـکار می‌کننـد بلکـه حقایـق الهـی و پیامبـران الهـی را نیـز تکذیـب می‌کننـد. آنهـا در برابـر تعالیـم الهـی لجاجـت می‌کننـد و حاضـر به پذیـرش آنها نیسـتند.

**مکذبیـن**: ایـن گـروه نیـز ماننـد اولـی النعمـه، حقایـق الهـی و پیامبـران الهی را تکذیـب می‌کننـد. آنهـا در برابـر تعالیم الهـی لجاجـت می‌کنند و حاضر بـه پذیرش آنهـا نیسـتند. مکذبیـن بـه قـدرت و ثـروت خـود مغـرور می‌شـوند و خـود را برتـر از دیگـران می‌داننـد. آنهـا از حقایـق الهـی سـرپیچی می‌کننـد و حاضـر بـه اطاعـت از خداونـد نیسـتند. افـراد فرعون‌صفتـی کـه بـه دلیـل غـرور و تکبـر، در برابـر حـق لجاجـت می‌کننـد؛ آنهـا تعصبات شـدیدی دارند که مانـع از درک حقایق می‌شـود.

ایمـان ضعیـف افـراد فرعون‌صفـت، آنهـا را در برابـر وسوسـه‌های شـیطان و شـهوات نفسـانی آسـیب‌پذیر می‌کنـد؛ آنهـا به‌راحتـی از مسـیر حـق منحـرف و بـه گمراهـی کشـیده می‌شـوند.

### ۹. دستورالعمل رسول برای مقابله جبههٔ حق با چالش‌ها

بـا تأمـل در مفاهیم سـیاق سـوم، بـه نکاتی در ایـن خصوص دسـت می‌یابیم. این آیـه ناظـر به دسـتورات ابتدای سـوره اسـت. پیامبر ﷺ به‌طور اخـص و مؤمنان برای همراهـی بـا ایشـان مخاطب می‌باشـند و نبسـت بـه فرمان صدر سـوره برای قیام شـب و قرآن‌خوانـدن، بـرای مؤمنـان تخفیـف داده شـده اسـت. گرچـه آیـه بـا خطـاب به پیامبـر ﷺ آغـاز شـده و بـا خطاب بـه مؤمنان ادامـه یافته اسـت، تخفیف بـه مؤمنان ناظـر اسـت نـه رسـول ﷺ و در ادامـه وظایف دینی ایشـان بیان می‌شـود.

#### ۹-۱. همراهی مؤمنان با رسول در عبادت

بـه یقیـن پـروردگارت می‌دانـد کـه تـو نزدیـک بـه دوسـوم شـب و گاه نیمی از

آن و گاه یک‌سوم آن را به نماز برمی‌خیزی و گروهی از کسانی که با تو هستند نیز این گونه‌اند. چگونه بی‌خبر باشد درحالی‌که اوست که اندازهٔ شب و روز را معین می‌سازد.

مؤمنان به میزان مزمل‌بودنشان می‌توانند با رسول همراهی کنند؛ اگر رهبر و مسئول جامعه‌ای قرآن بخواند اما بقیه نخوانند، فایده ندارد. آیات ۱۶تا ۲۰ این سوره به همراهی مؤمنین با رسول ﷺ در عبادت و تلاوت قرآن اشاره دارد. این همراهی و همدلی نشان‌دهندهٔ اتحاد و انسجام جبههٔ حق در برابر جبههٔ باطل است. زمانی که همهٔ اعضای جبههٔ حق در کنار رهبر خود قرار می‌گیرند و با او هم‌صدا می‌شوند، قدرت و نفوذ جبههٔ حق نیز افزایش می‌یابد.

### ۹-۲. تفاوت ترتیل و قرائت‌کردن

از پیامبر ﷺ می‌خواهد که قرآن را به صورت ترتیل بخواند و از مؤمنان می‌خواهد تا حدی که توان دارند قرآن بخوانند؛ این نشان می‌دهد که هر فرد در جبههٔ حق وظایف و تکالیف خود را دارد و باید برای انجام آنها تلاش کند.

«فاقروا» از ریشه «قَرَءَ» به معنی «جمع کردن و به‌هم‌پیوستن» و مقصود از آن در سخن، «جمع و پیوستنِ حروف و کلمات» است که جملاتِ مفید ساخته می‌شود. به همین دلیل، هر جمع و پیوندی، «قرائت» نیست و همچنین تلفظِ حرفی واحد را قرائت نمی‌گویند.

راغب در «مفردات» در معنی «قرائت» می‌گوید: «ضَمُّ الْحُرُوفِ و الْكلِماتِ بَعْضَها إِلى بَعْضٍ فى التَّرتيلِ.»[1] از این معنی دقیق بر می‌آید که «قرائت» در جریان ترتیل مطرح است و جزئی از آن به حساب می‌آید که عمدتاً به بخشی از

۱. راغب، مفردات الفاظ قرآن، ص ۲۶۰

«ترتیـل در لفـظ» نظـر دارد و لزوماً «ترتیـل در معنی» را مطرح نمی‌کنـد و از این نظر سـاکت است.

نکتهٔ دیگر اینکه، «فاقرؤوا» اول فردی است و «فاقرؤوا» دوم اجتماعی است.

در آیـهٔ بعـد، بـه تخفیـف در دسـتور نماز شـب برای مؤمنین اشـاره شـده اسـت. اکنـون لازم نیسـت دوسـوم یا نیمی از شـب یا یک‌سـوم بـه نماز برخیزیـد در عوض هـر قـدر می‌توانید در شـب قـرآن بخوانید.

مـی دانسـت کـه برخـی از شـما بیمـار خواهنـد شـد و عـده‌ای دیگـر بـرای به‌دسـت‌آوردن روزی و برخـورداری از فضـل خـدا سـفر می‌کننـد و بر آنان دشـوار اسـت کـه حـدود نیمـی از شـب را بـه نمـاز برخیزنـد؛ بنابرایـن، بـا توجـه بـه ایـن دو علـت کـه بـه طـور معمـول در روز به وقـوع می‌پیوندنـد، هر قـدر می‌توانیـد در روز قـرآن بخوانید.

### ۹-۳. برنامهٔ کامل خودسازی در کنار فرهنگ‌سازی آن در جامعه

در ادامـهٔ آیـات بـه برخـی از اعمال صالـح، ماننـد شـب‌زنده‌داری، قرائت قرآن، اقامـهٔ نمـاز، رسـاندن زکات بـه دسـت محرومـان، قـرض‌دادن نیکـو بـه خداونـد و اسـتغفار اشـاره شـده اسـت. انجام این اعمـال صالح جبهـهٔ حـق را از درون تقویت و آن را بـرای مقابلـه بـا جبهـهٔ باطل آمـاده می‌کند. آمدن امـر اقامهٔ نمـاز بلافاصله پس از دسـتور قرائـت قـرآن می‌رسـاند که حداقـل قرائت میسـر روزانه در حمد و سـورهٔ نمـاز تأمیـن نمی‌شـود. همچنیـن، تأکیـد بـه ایـن دسـتورات بدیـن دلیـل اسـت کـه گمـان نشـود تخفیف داده‌شـده بـرای قیام شـبانه و تلاوت قـرآن، به سـایر برنامه‌ها و دسـتورات دینـی نیـز سـرایت می‌کند.

## نتیجه‌گیری

این سوره با بررسی جامع، بر سه رکن اصلی رسالت، یعنی وحی و منکران و پذیرندگان آن می‌پردازد. در واقع، سوره مجموعه‌ای از رهنمودها را برای ایفای نقش و اثرگذاری در جامعهٔ اسلامی ارائه می‌کند که می‌تواند به عنوان الگویی کامل برای تحولات و جنبش‌های انقلابی، ازجمله انقلاب اسلامی، استفاده شود. تحلیل سیاق‌های سوره نشان می‌دهد که سیاق نخست، بیانگر ضرورت و اهمیت رسالت است؛ سیاق دوم با هشدار به مخالفان، موضع‌گیری عمومی را در قبال مسئولیت‌پذیری نشان می‌دهد و سیاق سوم، راهکارهای همراهی مؤمنان را در پیشبرد اهداف رسالت بیان می‌کند. با توجه به اهداف هر سه سیاق در زمینهٔ اثرگذاری، می‌شودگفت که هدف اصلی سوره، فراهم‌کردن بسترهای لازم برای پیشبرد رسالت با توجه به ویژگی‌های مسئول کارآمد و همچنین مشارکت مؤمنان در همراهی با او در تحقق آن است.

## فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابـن کثیـر، اسـماعیل‌بن عمـر، تفسـیر القـرآن العظیـم، بیـروت: دارالکتـب العلمیه، ۱۴۱۹ ق .

۲. ابـن منظـور، محمدبـن مکـرم، لسـان العـرب، بیـروت: دار صـادر، چـاپ سـوم، ۱۴۱۴ق.

۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسـیر سـوره مزمل، جلسـه ۱ -۴. ۲۴/۰۱/۱۳۹۸. برگرفته از https://javadi.esra.ir/fa

۴. راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، دارالمعرفه، ۱۴۲۲ق.

۵. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ق.

۶. طبرانی، سلیمان‌بن احمد، التفسیر الکبیر، اردن: بی‌نا، ۲۰۰۸ م.

۷. عاملی، ابراهیم، تفسیر عاملی، تهران: انتشارات صدوق، ۱۳۶۰ش.

۸. فـراء، یحیی‌بـن زیـاد، معانـی القـرآن، دارالمصریـه لتالیـف و الترجمه، چـاپ اول، بی‌تـا.

۹. قرشی، سیدعلی‌اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.

۱۰. کلینـی، محمدبـن یعقـوب، کافـی، تهـران: دار الکتب الاسـلامیه، چـاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

۱۱. مصطفـوی، حسـن، التحقیق فی کلمـات القرآن، تهـران: وزارت فرهنگ و ارشـاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.

# گزارش عملکرد شورای علمی تدبر ترتیبی قرآن

**مریم مهدوی**

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...﴾؛[1] «کارشان در میان خودشان بر پایهٔ مشورت است.»

امر شورا و مشورت از چنان اهمیت بسزایی برخوردار است که یکی از دستورات و توصیه‌های اخلاقی و اجتماعی اسلام، همفکری و مشورت در امور فردی و اجتماعی است؛ چراکه قرآن مجید یک سوره را به نام شورا اختصاص داده و در روایات نیز به این امر توصیه شده و برای آن آثار و برکاتی بیان شده است. بر همین اساس، مؤسسهٔ تدبر در قرآن و سیره پایه و مبنای فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی و اجتماعی خود را بر نظام شورایی قرار داده و شورای علمی تدبر ترتیبی یکی از شاخه‌های این شوراهاست.

شورای علمی تدبر ترتیبی در تاریخ اول اسفند ۱۴۰۲ در ماه شعبان المعظم همزمان با میلاد پرنور و سرور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با سیزده عضو رسمی و افتخاری آغاز به کار کرد.

این شورا در طول یک‌سال‌ونیم از آغاز تأسیس به لطف وعنایت الهی توانسته است دستاوردهایی کسب کند؛ ازجمله این دستاوردها عبارت‌اند از:

۱. اجرای دوره‌های مجازی تدبر کل قرآن به صورت فصلی در راستای هدف نظام‌نامهٔ مؤسسه مبنی بر اهتمام جهت ایجاد جامعهٔ قرآنی با همگانی‌سازی فهم آسان و انس بیشتر با قرآن برای جامعهٔ ایمانی.

مخاطب این دوره‌ها عموم بانوان علاقه‌مند به قرآن در سراسر کشور و همچنین مربیان و مدرسان تدبر هستند. در این دوره‌ها که همزمان به‌صورت آنلاین وآفلاین از سوره‌های منتخب کل قرآن برگزار می‌شود، علاوه‌بر

۱. شوری، آیه ۳۸.

فراگیرانی که در طول هفته از کلاس‌های آنلاین استفاده می‌کنند، فراگیرانی نیز از موقعیت آفلاین بهره‌مند می‌شوند. تعداد مخاطبانی که به کانال‌های مدرسان در طول یک‌سال دسترسی داشته و بازدید کرده‌اند، ۳۸۷۸ است که پایین‌ترین بازدید آن ۸۰ و بالاترین بازدیدهای آن ۵۰۴ نفر بوده است.

۲. اجرای طرح قرآنی تقرب در ماه رمضان ۱۴۰۳ در سه سطح برای مخاطب عام:

الف. تدبر سوره‌های ابتدای مفاتیح همراه با سوره‌های منتخب جزء ۳۰؛

ب. تدبر سوره‌های منتخب جزءهای ۲۷ و ۲۸ و ۲۹؛

ج. تدبر سوره‌های مخصوص شب‌های قدر.

۳. تشکیل گروه تدبر تخصصی با هدف ارتباط با مربیان و مدرسان مؤسسه در جهت تقویت و ارتقای بنیهٔ علمی ایشان.

با قراردادن صوت‌های تقطیع‌شدهٔ حجت‌الاسلام والمسلمین الهی‌زاده در این گروه و فراهم‌کردن امکان حضور در کلاس‌های مجازی ایشان، با بیانات و نظرات استاد در تدریس سوره‌های جدید آشنا می‌شوند.

تمامی مربیان ومدرسان مؤسسه از طریق ارتباط با واحد آموزش مؤسسه و از طریق لینکی که در اختیار ایشان قرار داده می‌شود، می‌توانند به این مجموعه بپیوندند.

۴. پیاده‌سازی صوت‌های جناب استاد الهی‌زاده و تدوین سوره‌های جزء ۸ تا ۲۳ قرآن توسط مربیان و مدرسان حاضر در گروه دانش‌افزایی هشت، که مجموعه‌ای از مدرسان فعال در حوزهٔ تدبر ترتیبی قرآن هستند.

۵. بازنگری و مباحثهٔ سوره‌های تدوین‌شده توسط مربیان و مدرسان گروه دانش‌افزایی هشت.

۶. برگزاری نشست‌های علمی متناسب با نیاز جامعه در راستای هدف‌گذاری مؤسسه؛ ازجمله:

۱. نگاه تدبری به آیات مطرح در خطبهٔ فدکیه؛

۲. ولایت‌مداری و ثمرات آن در جامعه با تدبر در آیات قرآن؛

۳. ابعاد مقاومت از دیدگاه قرآن؛

۴. دشمن‌شناسی با محوریت یهود در قرآن؛

۵. مقام تسلیم و رضا در قرآن؛

۶. بررسی تأثیر ذکر بر خشوع از منظر قرآن و روایات؛

۷. برگزاری اولین همایش مربیان و مدرسان تدبر در قرآن در تاریخ ۱۴۰۳/۳/۱۰؛

۸. تنظیم و عملیاتی کردن پرسشنامهٔ اطلاعاتی مربیان و مدرسان مؤسسه؛

۹. تنظیم بستهٔ قرآنی ماه مبارک رمضان، تدبر سوره‌های مربوط به شب‌های قدر به اضافهٔ تدبر سورهٔ مبارکهٔ یس و واقعه در اسفند و بهار ۱۴۰۴؛

۱۰. برگزاری مجازی یک دورهٔ تدبر سورهٔ فتح و دعای چهاردهم صحیفهٔ سجادیه در راستای توصیهٔ مقام معظم رهبری برای پیروزی جبههٔ حق؛

۱۱. معرفی و حضور مربیان و مدرسان مؤسسه در اجرای کلاس‌های تدبر در سطح شهر مشهد و مساجد؛

۱۲. حضور فعال در پیش‌نشست‌های کنگرهٔ ملی سیرهٔ مادران اهل بیت علیهم‌السلام با موضوع بررسی تطبیقی سیرهٔ مادران اهل بیت با ویژگی‌های زنان برگزیده در آیات قرآن کریم؛

۱۴. همکاری و همراهی و حضور فعال در فصلنامه.

# گزارش اولین پیش‌نشست علمی کنگرهٔ ملی سیرهٔ مادران اهل‌بیت علیهم‌السلام با محوریت حضرت نجمه‌خاتون علیهاالسلام، مادر گرامی امام رضا علیه‌السلام

**فاطمه مهدی‌زاده**

یکی از ابعاد مهم و درخور توجه در سیرهٔ تمدن‌ساز اهل‌بیت علیهم‌السلام، حضور بانوانی شریف، شایسته و اثرگذار در زندگی آنان است؛ بانوانی که در جایگاهی رفیع و باشرافت، نقشی بی‌بدیل در تربیت و پرورش انسان‌های بزرگ و تمدن‌ساز ایفا کرده و خدمتی ماندگار و جاودانه را به بشریت تقدیم کرده‌اند.

با توجه به ضرورت شناخت و تبیین جایگاه مادران اهل‌بیت علیهم‌السلام و اهمیت پژوهش‌های دقیق علمی در ابعاد گوناگون حیات و سیرهٔ آنان و همچنین در راستای عرضهٔ نتایج این تحقیقات از مسیرهای علمی، فرهنگی و هنری به جامعهٔ اسلامی و نهادهای حاکمیتی آن‌گونه که مورد تأکید مقام معظم رهبری دام‌ظله است، مؤسسهٔ تدبر در قرآن و سیرهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام با پشتوانه‌ای نزدیک به دو دهه تجربهٔ پژوهشی در حوزهٔ معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام و امامزادگان، در نظر دارد با همکاری دیگر مراکز علمی و پژوهشی، کنگرهٔ بین‌المللی سیرهٔ مادران اهل‌بیت علیهم‌السلام را در تاریخ چهارم آذرماه ۱۴۰۵ برگزار کند. از استادان، پژوهشگران، علاقه‌مندان و صاحب‌نظران دعوت می‌شود با ارسال چکیدهٔ مقالات تا تاریخ سی‌ام آذرماه ۱۴۰۴ و اصل مقالات تا سی‌ویکم فروردین ماه سال ۱۴۰۵، در این رویداد علمی بین‌المللی مشارکت فرمایند.

در همین راستا، برای تبیین محورهای اصلی کنگره، پانزده پیش‌نشست تخصصی دربارهٔ سیره و نقش‌آفرینی سیزده بانوی گران‌قدر خاندان وحی برنامه‌ریزی شده است.

اولین پیش‌نشست علمی با محوریت نقش تمدنی و تربیتی حضرت

نجمه‌خاتون علیها السلام برگزار شد و جهت بهره‌برداری علمی گزارش آن تقدیم می‌شود.

این نشست با سخنرانی سه استاد و پژوهشگر حوزهٔ تاریخ و قرآن و معارف اهل‌بیت علیهم السلام برگزار شد:

### ۱. حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدمحمود مرویان حسینی

موضوع: نقش مادران در تربیت با تأکید بر جایگاه مادران اهل‌بیت علیهم السلام

وی با استناد به بیانات مقام معظم رهبری، بر اهمیت نقش مادران در تربیت فرد و تمدن‌سازی تأکید کرد. مادر را سرچشمهٔ اخلاق و ایمان و شخصیت دانسته و فرزند صالح را از مصادیق «باقیات الصالحات» معرفی کرد. ایشان به چهار عنصر اساسی در تربیت صحیح فرزند اشاره کردند:

- محبت و صمیمیت به‌عنوان بستر رشد روانی کودک
- صبر و عشق و فداکاری
- حضور واقعی و وقت‌گذاری مستمر در کنار فرزند
- شناخت مراحل رشد شناختی و عاطفی کودک

وی با اشاره به روایت امام صادق علیه السلام ﴿الولد الصالح ریحانة من ریاحین الجنّة﴾، بر ضرورت بازخوانی نقش مادران اهل‌بیت علیهم السلام در تربیت اسلامی و تمدنی عصر حاضر تأکید کرد.

### ۲. دکتر سمیه طلوع برکاتی

موضوع: تاریخ و سیرهٔ حضرت نجمه‌خاتون علیها السلام

ایشان با اشاره به محدودیت منابع تاریخی دربارهٔ مادران اهل‌بیت علیهم السلام، به بازخوانی زندگانی حضرت نجمه‌خاتون علیها السلام بر اساس منابع معتبر پرداختند. آن حضرت بانویی اصیل از سرزمین‌های شمال آفریقا یا اندلس بودند و نام‌های «تکتم»، «سمانه»، «اندلسیه»، «بربریه» و «مغربیه» در منابع برای ایشان ذکر شده

است. خانم نجمه پس از قرارگرفتن در خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام، تحت تربیت ویژه قرار گرفتند و در سال ۱۴۱ هجری قمری با امام موسی کاظم علیه‌السلام ازدواج کردند.

ثمرهٔ این ازدواج، تولد امام رضا علیه‌السلام بود. نجمه‌خاتون علیهاالسلام بانویی خردمند، وفادار، اهل عبادت و ادب بودند که نقش مهمی در پرورش معنوی امام رضا علیه‌السلام و حضرت فاطمه‌معصومه علیهاالسلام ایفا کردند. احترام ویژهٔ ایشان به حمیده‌خاتون (مادر امام کاظم علیه‌السلام) و فروتنی در برابر او، نشانهٔ جایگاه اخلاقی و معرفتی ایشان بود.

### ۳. دکتر مرضیه رستمیان

موضوع: تطبیق شخصیت حضرت نجمه‌خاتون علیهاالسلام با زنان برگزیدهٔ قرآن

وی با تأکید بر نگاه وحیانی اسلام که تقوا را معیار برتری انسان معرفی می‌کند، به بررسی جایگاه زنان برگزیده در قرآن پرداخت:

- حضرت مریم علیهاالسلام به‌عنوان نمونهٔ ایمان و عفاف و خضوع؛
- حضرت آسیه علیهاالسلام به‌عنوان نماد صبر و ایمان در شرایط دشوار؛
- حضرت خدیجه علیهاالسلام به‌عنوان نخستین مؤمن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؛
- حضرت زهرا علیهاالسلام به‌عنوان کوثر و نشانهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام در قرآن.

ایشان شباهت‌های میان حضرت نجمه خاتون علیهاالسلام و حضرت مریم علیهاالسلام را تبیین کردند؛ ازجمله: قرارگرفتن تحت تربیت الهی، حفظ ایمان در شرایط سخت اجتماعی و پرورش فرزندانی تحول‌آفرین.

در جمع‌بندی، دکتر رستمیان حضرت نجمه‌خاتون علیهاالسلام را بانویی مؤمن، فرهیخته و تمدن‌ساز دانست که نقش معرفتی، عبادی و تربیتی ایشان در پرورش نسل امامت، الگویی روشن برای زنان مسلمان امروز است.